تقریری از دیدگاه فرهاد شفتی ارائه شده در مجموعه جلسات «قرآن و سه پرسش اساسی»

«مخاطب قرآن کیست؟»
«قرآن انحصارگراست یا کثرت انگار؟»
«قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟»

مهدی ایرانمنش

پرسش اول: مخاطب قرآن کیست؟

یادداشتی از فرهاد شفتی:

از صدانت و دوست ارجمند، مهدی ایرانمنش، سپاسگزارم که همّت کرده و تقریری از پنج نشست "قرآن و سه پرسش اساسی" که در صدانت برگزار شد را در زمانی بسیار کوتاه به صورت نوشتار زیر درآوردند. همچنین سپاسگزارم که پیش از انتشار، به من فرصت تنقیح آنرا دادند، اگرچه همین باعث تاخیر در انتشار این نوشتار شد. در بازبینی انجام شده، سعی کردم ضمن حفظ ماهیت گفتاری آن با کمی ویراستاری و در مواردی جابجا کردن و به طور معدود اضافه کردن برخی توضیحات، بر انسجام و روشنی این متن که در اصل، گفتار و گفتگو بوده است بیفزایم.

همانگونه که در متن آمده است، پرسش اصلی در واقع این است که قرآن به چه کار امروز ما می‌آید. برای تبیین پاسخم به این پرسش اما باید از گردنه‌ی دو پرسش اساسی دیگر عبور می‌کردم، اول اینکه مخاطب قرآن کیست و دوم اینکه آیا قرآن به دین نگاهی کثرت‌انگار دارد یا نگاهی انحصارگرا. پس از پاسخ به این دو پرسش می‌توان با نگاهی آبدیده‌تر به پرسش قرآن و امروز و ما پرداخت.

مایلم در این یادداشت دو نکته را توضیح دهم. اول اینکه مباحث این سه پرسش وابسته به یکدیگرند. پاسخ به پرسش سوم بر مبنای پاسخ‌های پرسش اول و دوم است. از همین روی شاید خواندن بخش‌های آخری این نوشتار بدون حداقل مروری بر بخش‌های نخستین و میانی، مبنا و منطق سخن را دچار ابهام کند. نکته‌ی دوم اینکه در پاسخ به این سه پرسش، به مناسبتِ موضوع، جریان اندیشه به تدریج به سوی سر منزل مقصود روان است. گمانم این است که باور و فهمی که از موضوعات مختلف مطرح کرده‌ام تنها با نزدیک شدن به بحث‌های پایانی آشکار می‌شود.

مقدمه

در این سلسله مقالات سعی کردم اندیشه‌های فرهاد شفتی - یکی از پژوهشگران قرآنی- را که اخیرا طی پنج نشست با صدانت مطرح شد، بدون دخل و تصرف در محتوا، یا اظهار نظر شخصی، جمع بندی کنم تا در معرض مطالعه‌ی سایر پژوهشگران و علاقمندان قرارگیرد.

این سلسله مقالات در چهار قسمت ارائه می‌شود. در سه قسمت اول به یکی از سه پرسش مورد بحث پرداخته می‌شود و قسمت چهارم مجموعه‌ی پرسش‌ها و پاسخ‌های مطرح شده در پایان جلسات است. فایل‌های ویدیویی و صوتی این سلسله گفتار با میزبانی محمد کاظم برزگر از این وبسایت قابل دسترسی است. به جهت تبیین بهتر مطالب، متن اولیه‌ی تنظیم شده، برای جناب فرهاد شفتی ارسال و از سوی ایشان تنقیح شد، هر چند ماهیت گفتاری متن همچنان حفظ شده است.

پیش از هر چیز لازم است مختصرا به معرفی ایشان بپردازم:
«فرهاد شفتی دارای دکتری مطالعات اسلامی از دانشکده‌ی الهیات دانشگاه ادینبرو در اسکاتلند است و نیز دارای تحصیلات حوزوی در تهران تا اواسط سطح می‌باشد. او برای تکمیل دکتری در زمینه‌ی رویکردهای معاصر درون‌دینی در فهم قرآن، بر اندیشه‌های حمیدالدین فراهی، امین احسن اصلاحی و شاگردان او در زمینه‌ی نظم قرآن و تفسیر قرآن به قرآن تمرکز کرده است.که به صورت آنلاین موجود است و نیز از طریق کانال تلگرامی «فرهاد شفتی» قابل دسترسی است. موضوع بیشتر این کارها در زمینه‌ی نظم مفهومی قرآن، کاربرد قرآن برای امروز، کثرت‌انگاری دینی، و معنویت و اخلاق است.
از آخرین نوشته‌های او به زبان فارسی می‌توان از «قرآن، انحصارگرا یا کثرت‌گرا»، «ما و خدای رازآمیز قرآن» و "پرسشی آسان و دشوار در باب دین و معنویت (فصل‌نامه‌ی نگاه آفتاب، شماره‌ی ۴)» نام برد. برخی از آخرین گفتارها و گفتگوها: "الهیات اندوه (دین آنلاین)"، «قرآن و انسان امروز (ماهنامه‌ی خیمه، شماره‌ی ۱۴۰)» و گفتگو درباره‌ی دین و معنویت در سلسله پادکست‌های «نرسیده به درخت».

او بر مبنای دکتری دیگر خود در زمینه‌ی تحقیق عملیاتی (operational research) دانشیار دانشگاه گلاسگو در اسکاتلند است.»
ایشان آنچه را ادعا می‌کنند و بر آن شواهد گوناگون درون متنی می‌آورند را صرفا مشاهده‌ی خود از قرآن معرفی می‌کنند. سه پرسش اساسی که ایشان مورد بررسی قرار داده‌اند، عبارتند از:

- مخاطب قرآن کیست؟
- قرآن انحصارگراست یا کثرت‌انگار؟
- قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟

در حقیقت پرسش اصلی این است که « قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟» اما پاسخ به دو پرسش نخست، به درستی بستری را فراهم می‌کند که در آن بستر بهتر می‌توان به پرسش اصلی پرداخت. بنابراین نیاز داریم که بدانیم مخاطبان قرآن کدام‌اند؟ روایت قرآن در این‌باره چیست؟و به عبارت دیگر قرآن خودش درباره‌ی خودش چه می‌گوید؟ برای این منظور مفاهیم و موضوعاتی نظیر دین، هدف دین، رستگاری، خداوند و ادیان مختلف در قرآن مورد توجه قرار می‌گیرند.
سپس باید بحث کنیم که آیا قرآن به انحصارگرایی دینی نزدیک‌تر است یا به کثرت‌انگاری دینی.
به بیان ایشان پرسش اول در حقیقت نوعی شخم زدن مرتع اندیشه است.

پرسش دوم کاشتن دانه‌ای در این مرتع، و پرسش سوم برداشت محصول است. تعبیر شخم زدن را از آن جهت به کار می‌برند که پرسش اول بحث چندان جدیدی نیست و بیشتر یادآوری و توجه به نکاتی است که پیش از این نیز بحث شده‌اند.

۱. مخاطب قرآن کیست؟

پاسخ به این پرسش طی چهار بخش اصلی زیر صورت می‌گیرد:

- تبیین پرسش
- چند مثال از آیات قرآن برای درک اهمیت و نزدیک شدن به موضوع
- تبیین پاسخ بر اساس محلی بودن خطاب‌ها
- تبیین پاسخ بر اساس هدف اولیه‌ی قرآن

۱-۱. تبیین پرسش

گر چه برای تبیین این مسئله، و فهم اینکه مخاطب قرآن کیست، توجه به آیاتی که لفظ خطاب دارند مانند «یا ایهالذین آمنوا» و «یا ایهالناس» لازم است، اما در اینجا بحث را وسیع‌تر می‌کنیم و به طور کلی‌تر به این پرسش می‌پردازیم که بار عمده‌ی گفتمان قرآن بر مبنای تعامل با کدام مخاطب است. قرآن مخاطبان متفاوتی دارد، بحث از محدود کردن مخاطبان قرآن نیست بلکه مقصود دانستن انواع آنها و بهره بردن از تبعات جدا کردن آنهاست. انواع مخاطبان قرآن را می‌توان اینگونه دسته‌بندی کرد:

- مخاطب خاص مستقیم
- مخاطب خاص غیر مستقیم
- مخاطب عام

منظور از مخاطب خاص مستقیم، مسلمانان و غیر مسلمانانی‌اند که در عصر حیات پیامبر و در شبه جزیره‌ی عربستان و به خصوص مکانهایی مشخصی (مانند مکه و مدینه) بوده اند. مثلا آیاتی که در باره جنگ اُحد است، مربوط به مخاطب خاص مستقیم از مسلمانان است، آنها که در زمان جنگ اُحد زندگی می‌کردند. آیاتی که به واکنش یهود و نصاری به پیامبر می‌پردازند مربوط به مخاطب خاص مستقیم از اهل کتاب است، آنها که در زمان پیامبر در شبه جزیره‌ی عربستان، به خصوص در مدینه و اطراف آن زندگی می‌کردند. آیاتی که مشرکین را از عناد و دشمنی بر حذر می‌دارند مربوط به مخاطب خاص مستقیم از مشرکین زمان پیامبر در عربستان به خصوص در مکه و اطراف آن است. نام این دسته از مخاطب را می‌توان به اختصار مخاطب مستقیم گذاشت چون همه‌ی مخاطبان مستقیم قرآن منظور نظر خاص هدایت این کتاب بوده‌اند.

دسته دوم مخاطبان خاص غیر مستقیم‌اند. مؤمنان یا مسلمانان بعد از عصر پیامبر در این دسته جای می‌گیرند. آنها خاص‌اند چون مسلمان‌اند و منظور نظر قرآن به طور خاص، و غیرمستقیم‌اند چون در زمان و لزوما در مکان وحی نبوده‌اند. آیاتی مانند "قد افلح المومنون" مخاطبان خاص غیر مستقیم و البته مخاطبان خاص مستقیم از مسلمانان را شامل می‌شوند.

مخاطبان عام همه‌ی انسان‌های عالم‌اند. مثلا در آیاتی مانند "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ" و یا "وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ" خطابی عام به عموم انسانها دیده می‌شود که شامل مخاطب خاص مستقیم و غیر مستقیم و مخاطب عام می‌شود. در این آیات به نظر می‌آید که قرآن با تمام انسانها صحبت می‌کند. هر چند حتی در همین موارد هم این رایِ کمتر مشهور تفسیری آمده است که منظور از انسان در برخی از این آیات به خصوص قبیله‌ی قریش بوده است. در اینجا اما تنها به لفظ و محتوایِ آیات نگاه می‌کنیم و می‌گوییم می‌توان گفت منظور مخاطب عام است. درحقیقت سعی می‌کنیم با دقت در لفظ آیه و قرینه‌های آن ببینیم چقدر می‌توان مخاطب آن را گسترده‌تر کرد. مخاطب برخی آیات مانند آیه‌ای که درباره جنگ اُحد است را نمی‌توانیم گسترده کنیم، اما مثلا وقتی کلمه مؤمنون به کار می‌رود، مخاطب در این جا می‌تواند از مخاطب خاص مستقیم گسترده‌تر باشد مگر آنکه قرینه و محتوا مانع شود. همچنین کلمه «انسان» را می‌توانیم به عموم انسانها تعمیم دهیم مگر اینکه قرینه‌های قبل و بعد آیه مانع شوند. آیاتی که اهل کتاب را به طور عام خطاب می‌کنند نیز در همین دسته قرار می‌گیرند چون اهل کتاب - بنا بر دلایلی که توضیحش در پاسخ به پرسش از کثرت‌گرایی خواهد آمد - منظور نظر قرآن به صورت خاص نبوده‌اند.

حال در این بحث، که درحقیقت بحثی درون دینی و درون متنی است، منظور اصلی این است که دریابیم گفتمان اصلی قرآن بر مبنای کدامیک از این سه مخاطب بنا شده است. به دیگر کلام، منظور اصلی این است که در روایت قرآن کدام مخاطب غلبه دارد.

دعوی ایشان اینست که گفتمان قرآن بر مبنای «مخاطب خاص مستقیم» است. یعنی مخاطبی که در عصر پیامبر و در همان مکان پیامبر (شبه جزیره‌ی عربستان) می‌زیسته است. این اما بدان معنا نیست که دیگران مخاطب قرآن نیستند و یا آنها از قرآن هیچ استفاده‌ای نمی‌توانند بکنند، در واقع دریافتن خطاب قرآن با مخاطب خاص مستقیم، کمک خواهد کرد تا به درک روشن‌تری از خطاب قرآن و کاربرد قرآن برای دیگر مخاطبان برسیم. این بحث در این جهت و برای رسیدن به چنین بهره‌ای است.

این دعوی از دو منظر بررسی می‌شود: «محلی بودن خطاب قرآن» و «محلی بودن هدف اولیه قرآن»

۱-۲. چند مثال از آیات قرآن برای درک اهمیت و نزدیک شدن به موضوع

پیش از آنکه بر اساس شواهد قرآنی دلایلی را عرضه کنیم که نشان می‌دهند گفتمان قرآن بر مبنای خطاب به «مخاطب خاص مستقیم» است، ابتدا ببینیم که نپذیرفتن این ادعا،

چه آثار و نتایج مخربی می‌تواند داشته باشد.
اغلب شـــنیده‌ایم و به ما نوصیه شده است که وقتی قرآن را می‌خوانید چنان بخوانید که گویی قرآن اینک با شـــما صحبت می‌کند. از نظر ایشان، این اندرز، اندرز بسیار خوبی است اگر قصدمان کسب نوعی تجربه‌ی معنوی و روحانی و دریافت ذوقی از خواندن قرآن باشد. اما اندرز بسیار بدی است اگر هدفمان فهم قرآن باشـــد. یعنی اگر گمان کنیم همه آیات دارند با ما صحبت می‌کنند، آنگاه ممکن است به این فهم برسیم که گروه‌هایی مانند کافرین و مشرکین که قرآن از آنها نام می‌برد، همانهایی هستند که ما در این زمان گمان می‌کنیم کافر یا مشـــرک‌اند. آنوقت این بسیار اندرز بدی است و نتیجه‌های عجیب و غریب، غم انگیز و گاهی خطرناک را به دنبال دارد، و یکی از دلایل بنیادگرایی (گروه‌های تکفیری) نیز همین اســـت. می‌توان مثال‌های متعددی را از آیات قرآن مطرح کرد که این نتایج عجیب و گاه خطرناک را نشان می‌دهند:

مثلا آیه ۱۱۶ در سوره نساء و مشابه آن آیه ۴۸ همین سوره را ببینید:
"إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا"
مضمون آیه این است که خداوند شرک را نمی‌بخشد ولی غیر از آن را شـــاید ببخشد. حال اگر امروز مسلمانی، فردی را مشـــرک بپندارد (مثلا یک هندو) و ایـــن آیه را به او نیز تسرّی دهد، قاعدتا عاقبت او را جهنم تصور می‌کند. فرض کنیم آن هندو واقعا مشـــرک باشد که البته بسته به فرقه و باور، فرض قابل خدشـــه‌ای است. حال اگر آن هندو که در خانواده‌ی هندو بدنیا آمـــده در آخرت فرصتی پیدا کند و بگوید "خداوندا من به همان دلیل مشرکم که یک مسلمان موحد شده و در نتیجه در بهشت است و آن دلیل، به دنیا آمدن من در میان مشـــرکین و به دنیـــا آمدن او در میان موحدین است. چه کسی این تقدیر را کرد که او آنجا باشد و من اینجا؟ مگر نه اینکـــه تو خود این تقدیر را کرده‌ای؟ پس چگونه اســـت کـــه در قرآن از یکطـــرف می‌گویی «لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»، او به اندازه رگ پوســـته خرما به شما ظلم نمی‌کند و از طرف دیگر بر مبنای «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» مرا به جهنم می‌بری؟!"
چنین تصوری چگونه با عدالت خداوند سازگار است؟ این مثال یک نمونه بود که نشان می‌داد اگر نپذیریم که منظور و خطاب غالب و اصلی قرآن مخاطب خاص مستقیم است و اگر منظور قرآن را تعمیم به مخاطب عام بدهیم به چه نتایجی منتهی می‌شود.

مثال دیگر: سوره‌ی مائده، آیه ۸۲:
"لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَـــوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ"
(خواهید یافت که دشمن ترین برای شما یهود و مشرکین خواهند بود و خواهید یافت که کسانی‌که به شما محبت بیشـــتر دارند و به شـــما نزدیکتراند آنهایی هســـتند که می‌گویند ما نصارا هستیم.)
اگر بگوییم منظور آیه، مشـــرکین، یهـــود و نصارای زمان پیامبر بوده‌اند و منظور از "شـــما" نیز پیامبر و مسلمانان صدر اســـلام بوده‌اند، آنـــگاه این با مســـتندات تاریخی هم‌خوانـــی دارد، ولـــی اگر بدان عمومیت ببخشـــیم چه می‌شود؟ آیه نمی‌گوید دشمن‌ترین برای شما دولت یهود مثلا اســـراییل اســـت، بلکه مردم عادی یهود را می‌گوید. آیا واقعـــا می‌توان گفت که امروز، یا بـــه عنوان یک اصل برای همیشـــه، مثلا اقلیتهای دینی یهود و نیز آن دسته از هندوهایی که مشـــرک میدانیمشان، دشمن‌ترین برای کل جامعه‌ی مســـلمانانند و دوســـت‌ترین با ایشان مثلا مسیحی‌ها هستند؟ چنین پیشـــفرضی با واقع منطبق نیست و نیز نتایج مخرب بسیاری به بار می‌آورد.
برخی از روایاتی که در یهود ســـتیزی جعل شده‌اند ممکن است برخاسته از چنین فهمی از قرآن باشند، مانند روایتی کـــه می‌گوید در آخـــر دنیا یهودی پشـــت درخت مخفی می‌شود و درخت فریاد خواهد زد ای مسلمان، یک یهودی اینجا مخفی شده است، بیا و او را بکش!

مثال دیگر:
ســـوره مائده، آیه‌ی ۴۹: "وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِـــقُونَ"، (همانا کثیری از مردمان فاسقند).
اگر آیه می‌گفت اکثرا گمراه‌اند یا ایمان درستی ندارند شاید می‌توانســـتیم آن را عام تصور کنیم ولی ســـخت است که بگوییم قرآن گفته تمام مردم دنیا و الی الابد اکثراً فاسقند. فاسق کلمه‌ی سنگینی است. لذا اگر در اینجا منظور از ناس را مخاطب خاص بدانیم با بقیه‌ی قرآن تطبیق می‌کند.

مثال دیگر:
در آیات اولیه‌ی سوره توبه داریم که مشرکین را بکشید و با اهل کتاب بجنگید. برخی بنیادگرایان با استدلال به همین آیه می‌گویند بله در این زمان هم باید مشـــرکین را کشت و با اهل کتاب جنگید. این همان نتیجه‌گیری اســـت که داعش می‌کند و عملا هم در لابلای آن تصاویر وحشـــتناک از جنایات آنها، گاه می‌دیدیم که این آیات را جلوی دوربین می‌گرفتند که بگویند کار ما مستند به قرآن است.
در اینجا اهمیت دقت در این مســـئله روشن می‌شود. این گروهها و این تعابیر غالبا بســـیار محلی‌اند حتی کلمه‌ی ناس در بسیاری آیات به صورت محلی به کار رفته است و منظور مردمان آنجا و آن زمان هستند. حتی کلمه‌ی ارض در برخی موارد محلی است. عناوینی مانند «اهل کتاب»، «الذین آمنوا»، «الذین کفروا» یا «مشـــرکین» در بسیاری موارد محلی‌اند. حتی در بسیاری از موارد که «اهل کتاب» ظاهرا به طور عام مطرح می‌شـــوند باز هـــم منظور بیان

مطلبی برای اهل کتابِ محلی است.

۱-۳. تبیین پاسخ بر اساس محلی بودن خطاب‌ها

در جای جای قرآن خطاب‌هایی لفظی یا معنوی می‌بینیم که محلی‌اند و اگر آنها را عـــام فرض کنیم در خود قرآن به تناقض می‌رســـیم. ضمن اینکه با تجربه و عقل امروز هم مشـــکل پیدا می‌کنیم. این نکته نیـــز اصلا حرف جدیدی نیست. برخی مفسرین ســـنتی در تفاسیری مثل طبری، رازی و مجمع البیان در موارد زیادی برای توضیح سراغ شأن نزول رفته‌اند. می‌دانیم که بـــرای حدود یک چهارم آیات، شـــأن نزول نقل شده است و بسیاری از آن سه چهارم بقیه نیز به آن یک چهارم وصل‌اند.

در تفســـیر المیزان، در شرح اولین آیه‌ای از قرآن در ترتیب حاضر که در آن تعبیر «الذین کفروا» آمده است، یعنی آیه ۶ سوره بقره، علامه طباطبایی می‌نویسد:

« در هر جـــای قرآن که تعبیر «الذین کفـــروا» آمده ، مراد کفار مکه‌اند، کـــه در اوائل بعثت با دعوت دینی مخالفت می کردند، مگر آنکه قرینه ای در کلام باشـــد، که خلاف آنرا برســـاند، نظیر تعبیر به «الذین آمنوا»، که بزودی خواهیم گفت : هر جا در قرآن مطلق و بدون قرینه آمده باشد، مراد از آن مسلمانان مکه، یعنی دسته اول از مسلمین است، که به چنین خطابی تشریفی اختصاص یافته‌اند، مگر آنکه قرینه‌ای در کلام ، خلاف آنرا اثبات کند. (ترجمه)»

علامـــه طباطبایی می‌نویســـد: در هر جای قـــرآن که تعبیر «الذیـــن کفروا» آمـــده، مراد کفـــار مکه اند، کـــه در اوایل بعثت بـــا دعوت دینـــی مخالفت می‌کردنـــد، مگر اینکه قرینه ای در کلام باشـــد کـــه خلاف آنرا برســـاند(ترجمه).

ما در قرآن هیچ اشاره‌ای به یک گروه دینی در خارج عربستان آن زمان نداریم. یهود را داریم و نصارا و یک اشـــاره‌ی کوتاه هـــم داریم به مَجوس، آنهم به دلیل اینکه آنها همســـایه بوده و یا برخی از آنها در عربستان ساکن بوده‌اند. اشاره به سایر گروه‌های دینی نشده است. حتی در مورد همان یهود و مســـیحیت نیز اشاره به فرقه‌هایی شده که در عربستان بوده‌اند.

همچنین قرآن مخاطب آتئیســـت یا خداناباور نداشـــته اســـت. تمام مخاطبـــان قرآن از جمله مشـــرکین خداباور بودند "مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ" -۳۹:۳. از همین روی گفتمان قرآن شـــامل خداناباوری نمی‌شود. بنابراین حتی ایمانی که قرآن راجع به آن صحبت می‌کند به معنی اینکه بودن خدا را باور کنید نیست. آن مخاطبان به خداوند باور داشـــتند. ایمان در قرآن به معنـــی محکم کردن این باور و حـــق آن را ادا کردن بود، تا چنین ایمانی از شـــرک (در مورد مشـــرکین) و نافرمانی فرامین الهـــی (در مورد برخی اهل کتاب در مکان وحی) بـــر حذر دارد. اگر بپذیریم که همه‌ی مخاطبان مســـتقیم قرآن باور به خدا داشـــته‌اند به این می‌رسیم که تمام گزاره‌های قرآن درباره‌ی شرایط رستگاری نیز با فرض باور به خداوند بوده است، مگر اینکه به قرینه خلافش ثابت شود. مثلا شرط ایمان برای رستگاریِ آن که عمل صالح می‌کند (مانند نساء ۱۲۴) به معنی شرط کردن باور به خدا نیست، بلکه به معنی شرط کردن ادای حق این باور است با موحد ماندن و اطاعت از دستورات الهی.

به همین شـــکل، مـــا در قرآن هیچ اشـــاره‌ای بـــه ملل و سرزمین‌های دیگر در عصر پیامبر نداریم. در یک مورد هم که جنگ بین روم و فارس آمده این جنگ برای اعراب مهم بوده است. مشرکین قریش دوست داشتند ایرانی‌ها پیروز شـــوند و مسلمانان از نظر سیاسی به نفعشان بود که روم پیروز شود.

توجه به این مســـئله که به قول علامه طباطبایی منظور از گروه‌هایی که قـــرآن از آنها صحبت می‌کند (اگر قرینه‌ای نباشد) گروه‌های محلی آن زمان هستند، از جهات مختلف مهم اســـت. مثلا اگر بپذیریم که گفتمان غالب قرآن برای مخاطب خاص مستقیم است، آنگاه اگر بخواهیم قانون شـــریعتی که برای آنها آمده را ابدی بدانیم و نیز تســـرّی به ســـرزمین‌ها و مکانهای دیگر بدهیم ، حداقل چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که اصل این کار خود نیازمند اجتهاد اســـت، یعنی اجتهاد در اینکـــه آیا می‌توان و باید قانون شریعت را به بیرون از محدوده‌ی مخاطبان مستقیم قرآن گسترش داد یا نه. منظور این نیست که نباید چنین کرد، بلکه تاکیـــد بر توجه به فرآیند عام کردن خطاب‌های قرآن در تاســـیس قانون شریعت است. این البته به بحث این سلسله گفتار مربوط نمی‌شود.

خلاصـــه اینکه خطاب‌های قرآن، غالبا خطاب‌هایی محلی اســـت و اشاره شـــد که مقصود از خطاب هم تنها خطاب لفظی، نظیر "یا ایهاالذین آمنوا"، نیست بلکه منظورِ قرآن و گفتمان قرآن مورد نظر است.

گفتمان قرآن می‌توانســـت بر اساس مخاطب عام باشد و خطاب‌هایی مثل "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَـــانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ"، یا "إِنَّ الْإِنْسَـــانَ لَفِي خُسْرٍ" می‌توانست بیشتر باشد. گزاره ها می‌توانســـتند کلی‌تر و عمومی‌تر باشـــند. یعنی اگر قـــرآن در خطاب عام مانند بخش زیـــادی از انجیل فعلی بود و در کنارش اشـــارات و دغدغه‌های محلی داشت شاید می‌توانستیم بگوییم گفتمان قرآن بر اساس مخاطب عام است ولی چنین نیست.

گفتمان قرآن می‌توانســـت بر مبنای مخاطب خاص غیر مســـتقیم باشـــد. خداوند علیم و حکیم می‌توانست در کنار رسیدگی به آنچه مخاطب مستقیم به آن مبتلا بود،

به طور گســترده‌تری به دغدغه‌های جمعــی کمتر زمان‌مند مسلمانان بپردازد و بیشترِ مباحث کتاب را به آنها اختصاص دهد ، بلکه حتی برخی دغدغه‌های زمان‌مند بســیار مهم در آینده را نیز به طور گســترده‌تری مطرح کند. قرآن اما این کار را هم نکرده است.

قرآن اگر چه هر ســه گروه را مخاطب قــرار داده ولی تأکید و غلبه‌ی گفتمان قرآن بر مخاطبان خاص مستقیم است. این که چرا و به چه دلیل چنین اســت، به نظر من بخشی از آن به بحث ماهیت وحی بازمی‌گردد و خارج این بحث اســت. بخش دیگر اما مربوط بــه بحث بعدی، یعنی هدف اولیه‌ی قرآن است.

تا اینجا محلی بودن از حیث خطاب‌های قرآن مورد توجه قرار گرفت. اینک محلی بودنِ هدف اولیه‌ی قرآن را مورد توجه قرار می‌دهیم. برای ورود به این بحث سه دسته پرسش را مطرح می‌کنیم تا نقطه‌ی فکری مناســبی برای پرداختن به ادامه‌ی بحث خطاب‌های قرآن باشد:

- اول اینکه چــرا باید خطاب قرآن بر مبنای مخاطب خاص مستقیم باشــد، چرا ضمن پرداختن به نیازهای این دسته از مخاطبان، قرآن مبنا را بر مخاطب خاص غیر مستقیم یا مخاطب عام نگذاشته است؟

- دوم اینکه ممکن است این نکته مطرح شود که اگرچه آیه‌ای برای مخاطب خاص بوده اســت اما اگر بتوان مولفه‌های آن آیــه را تعمیم داد آنگاه می‌توان گفت که این آیه بر زمان‌های دیگر و مخاطبان دیگــر نیز صدق می‌کند. به عنوان مثال در ســوره‌ی توبه آیه‌ی چهار پس از دستور برائت آمده است "إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْــرِكِينَ ثمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَــيْا وَ لَمْ يُظَاهِرُواْ عَلَيْكُمْ أَحَدًا" (غیر از آن مشــرکینی که با ایشان عهد بسته‌اید و عهد خود را نشکسته و بر علیه شما کسی را یاری نکرده‌اند). مگر نمی‌توان از این آیه این اســتنباط کلی را کرد که عهد و پیمان آنقدر مهم اســت که تحت همه‌ی شــرایط باید رعایت شود حتی اگر با مشــرکین و دشمنان باشد؟ در این مورد می‌توان گفت که بله چنین تعمیمی می‌توان داد، اما آیا برعکس این نیز درســت اســت؟ یعنی اگر مشرکینی بودند که عهد خود را با مســلمانان شکســتند آیا بر مبنای تعمیم آیات سوره‌ی توبه می‌توان گفت که قرآن از مسلمانان خواسته است چنین مشرکینی را به هلاکت برسانند؟ مثال دیگری بزنیم، آیه‌ی ۲۹ همین ســوره که می‌گوید بجنگید با آنها از اهل کتاب که ایمان درست ندارند تا وقتی با تواضع به شــما جزیه بدهند، آیا این را نیز می‌توان تعمیم داد؟ در این تعمیم دادن‌ها به مشکلات اخلاقی بر می‌خوریم.

- سوم اینکه حتی برای همان مخاطب مستقیم، به خصوص آنان که ایمان نیاورده بودند، چرا قرآن در بسیاری آیات اینقدر خشن با آنها صحبت کرده و چرا وعده‌ی عذاب‌های وحشتناک و ابدی به آنها می‌دهد؟ بســیاری از نسل امروز این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا صورت قرآن را خشــن می‌بینند و چرا آیات فراوان درباره‌ی عذاب و جهنم آمده اســت، و اگرچه آیات بهشت نیز در کنار اینها آمده است هنوز به زعم این دوستان، صورت غالبِ قرآن را اینگونه آیات بســیار خشن کرده است. چرا این همه داستان عذاب اقوام گذشته آمده است؟

در بحث محلی بودن هدف اولیه‌ی قرآن ســعی خواهد شد پاسخی به این پرسش‌ها داده شود.

۴-۱. محلی بودن هدف اولیه‌ی قرآن

این بخش در چهار قسمت ارائه می‌شود:

- نگاهی به داستان خلقت
- شش مشاهده در قرآن
- صورت‌بندی هدف اولیه‌ی قرآن
- رستگاری مخاطبان غیر مستقیم قرآن

دو قســمت اول ما را به صورت‌بندی هــدف اولیه‌ی قرآن در قسمت سوم می‌رسانند.

۱-۴-۱. نگاهی به داستان خلقت

در اینجا مقصــود ادّعای ویژگی خاصی برای قرآن نیســت، می‌پذیریم که باور به بســیاری از اینگونــه ویژگی‌ها منوط به نظرگاه انســان است. ایشــان تاکید می‌کنند که در اینجا تنها مشــاهده‌ی خــود را توضیح می‌دهند و آن این اســت که در آیات قرآن از نظر مفهومی نظم عمیقی اســت. یکی از دســته مفاهیمی که در فهم قرآن کمک کننده است داستان خلقت اســت و صحنه‌های مختلف این داستان. مفاهیمی که از داســتان خلقت می‌توان برداشت کرد به دریافت برخی از دیگر مفاهیم قرآنی کمــک می‌کند. در اینجا تنها به یکی از صحنه‌های داستان خلقت اشــاره می‌شود. در سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۵، پس از آنکه ابلیس به آدم سجده نمی‌کند خداوند از او می‌پرسد "یا إِبْلیسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ" چه چیزی باعث شد به آنچه به دســت خودم خلق کردم سجده نکنی؟ سپس می‌گوید آیا استکبار ورزیدی یا واقعا آنچنان بالا مرتبه‌ای که نباید سجده کنی؟ شبیه این آیه را در بقره ۳۴ داریم آنجا که ابلیس سجده نکرد و آیه می‌گوید "أَبی وَ اسْتَكْبَرَ" سر باز زد از سجده کردن و تکبر ورزید و بلافاصله می‌گوید "وَ كانَ مِنَ الْكافِرين"، یعنی به محض اینکه تکبر کرد آیه می‌گوید از کافرین شد.

نکته‌ای که می‌توان از این روایت قرآن دریافت این اســت که موضوع تکبّــر در قرآن موضوع مهمی اســت و این علاقه را ایجاد می‌کند که جســتجویی در اشــارات قرآن به تکبّر، کفر و عذاب الهی کنیم. در اینجا این بحث محدود به متن قرآن است، در بحث‌های بعدی نگاه فرامتنی نیز خواهیم داشت.

در آیاتی که اشـــاره شـــد آمد که ابلیس تکبر ورزید و از کافران شـــد. در سوره‌ی زمر آیه‌ی ۵۹ درباره‌ی اهل جهنم آمده " بَلىَ قَدْ جَاءَتْكَ ءَايَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْـــتَكْبرَتَ وَ كُنتَ مِنَ الْكَفِرِينَ" دوباره این فرمول اســـتکبار و کافر شدن تکرار می‌شود. در آیات پیشین درباره‌ی ابلیس گفت، اینجا درباره‌ی اهل جهنّم بطور کلی آمده است. در سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۷ نوح می‌گوید خداوندا اینها هدایت نمی‌شـــوند و ادامه‌ی تبلیـــغ من فایده‌ای ندارد: " وَ إِنىّ كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُـــمْ جَعَلُواْ أَصَابِعَهُمْ فِى ءَاذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَـــوْاْ ثِيَابَهَمْ وَ أَصَرُّواْ وَ اسْتَكْبرَواْ اسْتِكْبَارًا" می‌گوید که من هرچه ایشـــان را دعوت می‌کنم تا ایشان را ببخشی، آنها گوش‌های خود را می‌گیرند و جامه به سر می‌کشند و پافشاری می‌کنند و تکبّر می‌ورزند، تکبّرِ شـــدید. در سوره‌ی مدّثّر آیه‌ی ۲۳ درباره‌ی کافر می‌گوید "ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ" پشت کرد و تکبّر ورزید.

با مرور این آیات و دیگر آیات مشـــابه بین تکبّر و کفر و عذاب الهی رابطه می‌بینیم. ســـوره‌ی نحل آیه‌ی ۲۹، "فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبرِّينَ" می‌گوید جهنم جایگاه بدی اســـت برای متکبّرین. تنها در یک آیه این ارتباط تکبّر با جهنم رفتن نیامده اســـت. ســـوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۷ "وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْـــتَكْبَرُوا عَنْها أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُون". ســـوره‌ی زمر آیـــه‌ی ۶۰ "أَ لَيْسَ في جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرين"، زمر، ۷۲ "قيلَ ادْخُلُـــوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرين"، غافر آیه‌ی ۶۰ "إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَـــيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ" در همه‌ی این آیات و آیات مشـــابه بین تکبّر و جهنم ارتباط محکمی است. منظور از تکبّـــر در این آیات آن تکبّری کـــه می‌توان به راحتی به افراد نســـبت داد، مثلا جواب سلام ندادن یا خود را گرفتن، نیست. منظور چیزی اساسی‌تر است. منظور این است که انسان حقّ را نپذیـــرد نه از این روی که به آن برخورد نکرده اســـت یا قانع نشده اســـت بلکه از روی تکبّر. این که تکبّر مانع پذیرش حق باشـــد بر مبنای قرآن خود دو صورت دارد، اینکه انسان حق را می‌شناسد اما از روی تکبّر آن را منکر می‌شود، یا اینکه آنچنان تکبّری دارد که به خود حتی مجال شـــنیدن درست سخن حق را نمی‌دهد (مانند آیه‌ای که درباره‌ی قوم نوح اشـــاره شـــد). در محدوده‌ی این بحث نمی‌گنجد اما می‌توان با کمک آیات قرآن اســـتدلال کرد که به نظر می‌آید اهل کتاب ســـاکن در مدینه و اطراف آن که مورد خطاب پیامبر مستقیم پیامبر بودند بیشتر دچار صورت اول تکبّر بودند (مثلا نگاه کنید به "و انتم تعلمون" - و شـــما می‌دانید- در بقره ۴۲ و آل‌عمران ۷۱) و مشرکین مورد خطاب پیامبر و پیامبران بیشتر دچار صورت دوم (مانند آیه‌ی ۷ سوره‌ی نوح که اشاره شد).

تعریـــف کافر نیز به همین ربط دارد. کافـــر لفظا یعنی آن که می‌پوشـــاند، و بر مبنای آیاتی که اشاره شد و آیات مشابه در می‌یابیم که در کلام قرآن کافر یعنی آن که حق را می‌پوشـــاند. توجه به این نکته مهم اســـت که، بر مبنـــای آنچه در بخش نخســـت آمد و بر مبنای آنچه پس از این با تفصیل بیشـــتر می‌آید، پس از عصر پیامبر به هیچ کس نمی‌توان و نباید عنوان کافر داد.

از ایـــن بخش از داســـتان خلقت و ســـپس آیاتی که به واکنش مخاطبین پیامبران اشاره می‌کند می‌توان اینگونه فهمید: قرآن قاعده‌ای آورده اســـت به این شـــکل که آنچه موجب کفر و مســـتوجب عذاب است، چه برای ابلیس و چه برای مخاطبین پیامبران، نپذیرفتن حق نیست بلکه نپذیرفتن حق از روی تکبّر اســـت. به این قاعده در ادامه‌ی بحث باز خواهیم گشت.

۲-۴-۱. به سوی صورت‌بندی هدف اولیه‌ی قرآن

در اینجا می‌خواهیم با مشـــاهده دسته‌های گوناگونی از آیات قرآن ببینیم این موضوع مهم، یعنی هدف اولیه قرآن چه چیزی می‌تواند باشد؟ و البته بر کلمه‌ی «اوّلیه» تاکید می‌کنیم. به این منظور شـــش مشاهده را می‌توان مطرح کرد که شـــما هر جای قرآن را باز کنید معمولا به مضمون یکی از این شش مشاهده برخورد می‌کنید. این را نیز باید تاکید کرد که در این مشاهدات ما تنها به روایت قرآن نگاه می‌کنیم و به اینکه این روایت با تاریخ تا چه حد مطابقت دارد کاری نداریم:

مشاهده‌ی اول:

قرآن می‌گوید پیامبر برای انذار آمده است. .... إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.(۳۳:۴۵) دو بار در قرآن داریم که تو را فرستادیم تا انذار کنی أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا را (۶:۹۲، ۴۲:۷)، یعنی مادر شـــهرها که مکه اســـت، و اطراف آن. ماموریت پیامبر انذار مردم آن ســـرزمین بود، به خصوص مشرکین. از آیـــات دیگر قرآن مانند "وَ إِنْ مِنْ أُمَّـــةٍ إِلاَّ خَلا فيها نَذيرٌ" درمی‌یابیم که ماموریت دیگر پیامبران نیز انذار بوده است.

مشاهده دوم:

در قـــرآن جا به جـــا در باره ملل ادیان ابراهیمی‌گذشـــته صحبت می‌کند و تقریبا همه موارد هم بر ایشـــان عذاب نازل شـــده است. این داســـتان که برای آنها پیامبری آمد و بعد پیامبر را رد کردند و ســـپس عذاب نازل شـــد بارها تکرار می‌شـــود. دربـــاره‌ی قوم هود، ســـوره احقاف آیه ۲۷: "وَلَقَـــدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُـــرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ"، (و بی گمان همه شهرهای پیرامون شما را هلاك کرده و آیات خود را گونه‌گون بیان داشـــته‌ایم امید که آنان بازگردند.) و یا اشـــاره‌ی کلّی تر، سوره‌ی غافر آیه‌ی ۲۱، "أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ"، (آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که ســـرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر داشـــتند، پس خدا آنان را به کیفر

گناهانشـــان گرفت، و در برابر خـــدا مدافع و حمایت گری نداشتند.). آیات زیادی از قرآن در اینباره آمده است، سوره‌ی اعراف از آیه‌ی ۵۹ تا بیش از ۳۰ آیه بعد در راســـتای همین مشاهده است.

مشاهده سوم:
آن عذابی که قرآن درباره‌ی مخاطبان مســـتقیم پیامبران بـــه آن اشـــاره می‌کند تنها عـــذاب اخروی نیســـت، بلکه شـــامل عذاب دنیوی نیز می‌شود. از همان آیات مربوط به مشـــاهده‌ی دوم این مشاهده‌ی سوم نیز حاصل می‌شود. چند نمونه‌ی صریح‌تر: ســـوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۴، "لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَـــقُّ وَمَـــا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِـــنْ وَاقٍ"و (برای آنان در زندگی دنیا عذابی اســـت و قطعا عذاب آخرت دشوارتر است و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده ای نیســـت.). سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۴، " يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْـــلَامِهِمْ وَهَمُّـــوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُـــولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ"، (به خدا سوگند می‌خورند که [سخن ناروا] نگفته‌اند در حالی که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشـــدند همت گماشـــتند و به عیبجویی برنخاســـتند مگر [بعد از] آنکه خـــدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بـــی نیاز گردانیدند پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر اســـت و اگر روی برتابند خدا آنـــان را در دنیا و آخرت عذابی دردنـــاك می‌کند و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت.". فصلت، آیه‌ی ۱۶: " فَأَرْسَـــلْنا عَلَيْهِمْ ريحاً صَرْصَراً في أَيَّامٍ نَحِساتٍ لِنُذيقَهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزى وَ هُمْ لا يُنْصَرُون"، (ســـرانجام تندبادی سمّی در روزهایی شوم بر آنان فرســـتادیم تا در زندگی دنیا عذاب خواری و رسوایی را به آنان بچشـــانیم، و بی‌تردید عذاب آخرت رسوا کننده‌تر اســـت و آنان یاری نخواهند شد.) این همان عذابی است که بـــر مبنای روایت قرآن تنها پس از ارســـال پیامبر انذار کننده دامن قومی را می‌گیرد: "وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ لَها مُنْذِرُون - ۲۶:۲۰۸، هیچ آبادی را نابود نکردیم مگر آنکه انذار دهنده‌ای برای آن بود). برخی مفســـرین، در تفسیر برخی آیاتی که می‌گویند عذاب نزدیک است، بر این‌اند که منظور در این آیات نه عذاب اخروی که عذاب دنیوی است.

مشاهده چهارم:
در قرآن به شـــمارش من، ۱۸ بار به پیامبر گفته شده که در کار رسالتش صبر داشته باشد. در برخی از این آیات توصیه به صبر، تنها برای تحمل مشـــکلات و آزار نیســـت. در این آیات توصیه به صبر برای رســـیدن وعده‌ی الهی در همین دنیاســـت، یعنی پیروزی پیامبر و یارانش و عذاب دنیوی برای آنها که در برابر رسالتش ایستادند:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُـــنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (۶۸:۴۸)
(پس در برابر حکم پروردگارت شکیبا باش و مانند صاحب ماهی - یونس - مباش، در آن حالی که با اندوه، خدا را ندا داد).
یونس تصور کرد که آن قومی که در حوزه‌ی رسالتش بودند به آن مرحله از تکبر رسیده‌اند، با معنیی که گفته شد، که در منزلگاه کفراند و شایســـته‌ی عذاب. پس زودتر از امر الهی قوم خود را ترک کرد و خود گرفتار شد.
و یا در سوره احقاف می‌گوید:
فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُـــلِ وَلَا تَسْـــتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَـــاعَةً مِنْ نَهَارٍ ... (۴۶:۳۵)
پس همان گونه که پیامبران نستوه، صبر کردند، صبر کن، و برای آنان - عذاب را - به شـــتاب مخواه. آن روزی که آنچه وعده‌شان داده شده است، بنگرند، گویی جز ساعتی از یك روز به سر نبرده‌اند، ...)
منظور فقط این نیست که می‌دانیم داری اذیت می‌شوی اما صبر کن. زیرا می‌گوید "ولا تستعجل لهم".

- مکثی برای بازگشت به داستان خلقت:
اشاره به عجله برای چیست؟ یعنی برای درخواست عذاب دنیوی آنان عجله نکن. چرا؟ چون هنوز فرصت بازگشـــت دارند و هنوز جا برای تبلیغ بیشتر حقیقت و انذار هست. عذاب دنیوی هنگامی برای ایشـــان می‌آید که دیگر حرفی برای گفت باقی نمانده باشد و حقیقت آنچنان به صورت روشـــن در دسترس مخاطب باشـــد که نپذیرفتن آن نه از روی ناآگاهی یا قانع نشدن، که از روی تکبر باشد. درباره‌ی مخاطبین مستقیم پیامبر به خصوص، آیات متعددی از قرآن به اینکه اهل کتابِ مورد خطاب پیامبر حقانیت پیام او را می‌دانســـتند و اینکه مشرکین از غرض‌ورزی با پیامبر عناد می‌کردند اشاره دارد.
اینجاســـت که این مشاهدات پیوند می‌خورند به داستان خلقت که در ابتدا اشـــاره کردم. در آنجا گفته شد که تکبّر موجب کافر انگاشـــتن است و مستوجب عذاب شدن. در مشـــاهدات اول تا چهارم همین مفهوم را می‌بینیم که در رسالت پیامبران جاری می‌شود. این همان قاعده‌ای است که در بحث داستان خلقت به آن اشاره کردیم. بنا بر روایت قـــرآن همان که ابلیس را کافر کـــرد، یعنی تکبّر، می‌تواند مخاطبین مســـتقیم پیامبران را نیـــز کافر کند. پیامبران تبلیـــغ و انذار خود را آنقدر ادامه می‌دهند تا دیگر بهانه و حجّتی برای مخاطبان مستقیمشان باقی نماند و در برابر حق ایستادن ایشان تنها از روی تکبّر باشد. "رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِيـــنَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُـــلِ" ۴:۱۶۵، (پیامبرانی که مژده دهنده و هشـــدار دهنده بودند تا برای مردم پس از پیامبران حجّتی بر خداوند نباشـــد). به این شـــکل داســـتان خلقت با روایت قرآن از ماموریت

پیامبران حلقه و دایره‌ای کامل می‌شود.

مشاهده پنجم:
حال ممکن است پرسیده شود که مگر عذاب دنیوی هم برای قوم پیامبر آمده است؟ پاسخ مثبت است، یا دقیق‌تر بگوییم، فرآیند عذاب الهی برای ایشان آغاز شد اگرچه با ایمان آوردن ایشان به اتمام نرسید. در سوره‌ی توبه به مؤمنین دستور، نه فقط جنگیدن، که کشتن داده شده است:
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹:۵)
(مشرکان را هر جا یافتید، بکشید و به اسیری بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید؛ ولی اگر توبه کردند و نماز را بر پا داشتند و زکات پرداختند، پس آزادشان گذارید؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.)
و بعد آمده است:
قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ ...(۹:۱۴)
(با آنان بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و رسوایشان نماید ...)

همچنین در آیه ۵۲ سوره توبه می‌گوید:
قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ
(بگو آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید در حالی که ما انتظار می‌کشیم که خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند پس انتظار بکشید که ما هم با شما در انتظاریم.)
یعنی شما منتظرید برای ما اتفاقی بیفتد؟ برای ما هر اتفاقی بیفتد احدی الحسنیین است. یا پیروز می‌شویم و یا اگر ما را بکشید شهید می‌شویم. اما آنچه ما منتظرش هستیم این است که شما عذاب بشوید. چگونه؟ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا. به دست خود او یا به دست ما.
البته باید توجه کرد که این دستور بروید و بکشید هیچوقت به عمل نرسید. هنگامی که مسلمانان به قصد جنگ وارد مکه شدند ایشان ایمان آوردند، یعنی این انذارها به نتیجه رسید.

آنچه تاکنون گفته شد ذهن ما را باید نزدیک کند به بحث «اتمام حجت».
از کسانی که در این زمینه خوب کار کرده‌اند، یکی از مفسران قرآن است که اصلا هندی است به نام «امین احسن اصلاحی». وی از معاصران علامه طباطبائی بوده است. علامه نیز این بحث را مطرح کرده است اما نه به تفصیل امین احسن اصلاحی. او می‌گوید این عذاب دنیوی به دو گونه بوده است یا عذاب‌های طبیعی (سماوی) و یا به دست یاران پیامبران. بنا بر تفسیر امین احسن اصلاحی آنگاه که تعداد یاران پیامبر زیاد باشد آنوقت این عذاب می‌تواند به دست یاران پیامبر هم انجام شود. بر مبنای این تفسیر، علت بسیاری روایت حضرت موسی در قرآن مشخص می‌شود. او نیز مانند پیامبر یاران زیادی داشت و بنا بر روایت قرآن و تورات مانند پیامبر مامور به جنگ با اقوامی بود تا عذاب الهی را بر ایشان جاری کند.

مشاهده ششم:
در قرآن آمده که خداوند می‌خواهد مؤمنین حقیقی و مجاهدین و صابرین از دیگران جدا شوند:
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ (۴۷:۳۱)
(و قطعاً شما را می آزماییم تا از میان شما کسانی که در راه خدا جهاد می کنند و بر دشواری های اوامر الهی شکیبایند، را مشخص کنیم.)
در سوره نور به پیامبر و یارانش می‌گوید شما به پیروزی می‌رسید:
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ(۲۴:۵۵)
(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است برای ایشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند تا - مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریك نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنان‌اند که نافرمان‌اند.)

در این آیه آنگونه که من می‌فهمم منظور از "لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ" عربستان آن زمان است، به خصوص همان محدوده‌ای که در مشاهده‌ی اول دیدیم یعنی "ام القری و من حولها".

۱-۴-۳. صورت‌بندی هدف اولیه‌ی قرآن:

در مجموع این شش مشاهده‌ای که در قرآن به خوبی یافت و تکرار می‌شود، یک صورت‌بندی از هدف اولیه‌ی قرآن مشخص می‌شود که خلاصه‌ی آن را در دو آیه‌ی زیر می‌بینیم:
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ(۱۰:۴۷)

(و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود.)

اینکه آیا همه‌ی امت‌ها پیامبر داشته‌اند یا خیر در پاسخ به پرسش اساسی دوم، بحث کثرت‌گرایی خواهد آمد.

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (۶:۱۳۱)
(این آمدن پیامبران - بدان سبب است که پروردگار تو هیچ گاه شهرها را به ستم نابوده نکرده در حالی که مردم آن غافل باشند.)

حال با روی هم گذاشتن این شش مشاهده ببینیم هدف اولیه قرآن چیست. آن گونه صورت‌بندی‌ای که از این مشاهدات ارائه می‌دهیم، ضمنا با برداشت بسیاری از مفسرین نیز موافق است. قرآن روایتی دارد از سنت خداوند در ادیان ابراهیمی. بر مبنای این روایت خداوند رسولانی را بر امت‌هایشان فرستاد. نقش این رسولان این بود که مخاطب مستقیم خود را هشدار (انذار) بدهند و آنها را از عذاب بر حذر کنند. این عذاب تنها عذاب اخروی نبود، دنیوی هم بود. کاری که این پیامبران بنا به روایت قرآن می‌کردند این بود که آنقدر تبلیغ می‌کردند تا حقیقت برای مخاطبانشان کاملا روشن شود و حجت بر ایشان تمام شود. بنا بر این روایت، با کاملا روشن شدن حقیقت، مخاطبان مستقیم پیامبران به دو دسته تقسیم می‌شدند:
سفید و سیاه (یا سیاه و سفید تا تعبیر نژاد پرستانه‌ای نباشد)، مؤمن و کافر. قرآن این دسته‌ی دوم را کافر می‌نامد زیرا آنها از روی تکبّر حقیقت را نپذیرفتند. ایشان یا شنیدند و شناختند و نپذیرفتند و یا از بس که تکبّر داشتند حتی نخواستند بشنوند.
بنا بر روایت قرآن این انذار با نقش پیامبر و پیامبران در شاهد بودن تکمیل می‌شود. منظور این است که پیامبر با کمک وحی آنقدر حقیقت را روشن می‌کند که می‌تواند شهادت دهد بر اینکه من حقیقت را روشن کردم ولی آنان از سر استکبار قبول نکردند.
نگاه کنید به آیات متعدد قرآن که به نقش پیامبران به عنوان شاهد اشاره می‌کنند، از جمله آیه‌ی ۸ سوره‌ی فتح و آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی مزّمّل. بنا به روایت قرآن عذاب دنیوی برای کفار(متکبّران در زمان پیامبران) فرود می‌آید. این عذاب یا به دست پیروان پیامبران و یا به صورت طبیعی (سماوی) بر آنها نازل می‌شود. همچنین بنا به روایت قرآن مؤمنینی که باقی می‌مانند جای آن کفار را می‌گیرند و در آن سرزمینی که هستند به خوبی و خوشی زندگی می‌کنند.
پس هدف اولیه قرآن برای مخاطبان مستقیم اتمام حجت[1] است.
فهم این نکته خیلی مهم است زیرا این نکته پاسخ بسیاری از پرسش‌ها درباره‌ی آیات انذار و عذاب را می‌دهد.
در پایان بحث محلّی بودن خطاب قرآن، بخش۱-۳، سه پرسش مطرح شد:

- اول اینکه چرا باید خطاب قرآن بر مبنای مخاطب خاص مستقیم باشد.
- دوم اینکه آیا می‌توان مولفه‌های آیه‌ای را که مخاطب خاص دارد تعمیم داد تا مضمون آیه برای زمان‌های دیگر و مخاطبان دیگر نیز صدق کند.
- سوم اینکه حتی برای همان مخاطب مستقیم، به خصوص آنان که ایمان نیاورده بودند، چرا قرآن در بسیاری آیات اینقدر خشن با آنها صحبت کرده و چرا وعده‌ی عذاب‌های وحشتناک و ابدی به آنها می‌دهد؟
پاسخ کوتاه به پرسش اول و سوم با دانستن هدف اوّلیه‌ی قرآن برای مخاصب مستقیم روشن می‌شود.

خطاب قرآن بر مبنای مخاطب مستقیم قرآن است زیرا بر مبنای سنت ادیان ابراهیمی هدف قرآن انذار و اتمام حجت برای ایشان بود. لحن ظاهرا خشن برخی آیات قرآن نیز به همین منظور بوده است.

هدف اولیه قرآن برای مخاطبان مستقیم اتمام حجت است.

درباره‌ی پرسش دوم، که در عمل پرسش مهم‌تری است، پاسخ این خواهد بود که در جایی که این هدف اولیه دخیل باشد، نمی‌توان مولفه‌های قرآنی برای مخاطبان خاص را تعمیم داد. مثلا تمام احکامی‌که راجع به اهل کتاب در قرآن گفته شده است و حتی برخی احکام فقهی که شما به صورت سنتی راجع به غیرمسلمین می‌خوانید، همگی احکامی در مورد آن موقعیت سیاه و سفید شدن زمان پیامبر است. ما مثلا در برخی احکام فقهی داریم که کافر ارث نمی‌برد یا کافر نباید شهادت بدهد. یا برای کافر یا مشرک دعا نکنید.

چگونگی این احکام بستگی به مکتب فقهی دارد ولی برخی مکاتب فقهی اینها را تعمیم داده‌اند و وقتی می‌گویند کافر، گمان می‌کنند هر غیر مسلمانی کافر است و وقتی اهل کتاب را می‌گویند، گمان می‌کنند منظور مسیحیان و یهودیان این زمان‌اند. تمام این احکام مربوط به زمان سیاه و سفید بودن آن صحنه در زمان پیامبر است.
حتی اینکه قرآن می‌گوید با اهل کتاب دوست نباشید معنی آن این است که با آن اهل کتاب و در آن دوره دوست نباشید و ما نمی‌توانیم آنرا به این زمان تعمیم دهیم.
تعمیم اینگونه احکام و دستورات و قضاوت‌ها به زمان پس از عصر پیامبر، بر مبنای بحث اتمام حجت آنگونه که از قرآن روایت شد، غلط است.

۱-بحث ایشان با دکتر سروش در باب نظریه دین و قدرت نیز این بود که ایشان استدلال می‌کردند که آن واقعیتی که به صورت نشان دادن قدرت در قرآن دیده می‌شود، مربوط به اتمام حجت بوده است و نه اعمال قدرت برای تاسیس دین، آنچنان که دکتر سروش بیان می‌کردند.

تمـــام احکامی که راجع به اهل کتاب در قرآن گفته شـــده اســـت و حتی برخی از احـــکام فقهی که شـــما به صورت سنتی راجع به غیر مســـلمین می‌خوانید، همگی احکامی در مورد آن موقعیت ســـیاه و سفید شـــدن زمان پیامبر است.

حتـــی قضیـــه‌ی دارالحرب، کـــه برخی فقها هـــر زمینی غیر از ســـرزمین مســـلمانان را دارالحرب نامیدند، از این نوع تعمیـــم دادن‌ها پدید آمده اســـت. همچنین احکام فقهی‌ای که به نظر می‌آید با غیر مســـلمانان رفتار خیلی خشنی توصیه شده اســـت، از اینجا بر می‌خیزد. بسیاری از فتاوای عجیب تاریخی چنین منشـــأهایی دارند. اینها نتیجه‌ی تعمیمِ نادرســـتِ خصوصیاتِ آن فضایِ سیاه و ســـفیدِ عصر اتمام حجت، وحی و حضور پیامبر، به زمان کنونی اســـت، زمانی که نه پیامبری در دسترســـی است و نه وحی، و فضا نه ســـیاه و ســـفید که سایه روشن است.

بســـیاری از فتاوای عجیب تاریخی نتیجه تعمیم نادرســـت خصوصیـــات آن فضـــای ســـیاه و ســـفید عصـــر اتمام حجت، وحـــی و حضـــور پیامبر، بـــه زمان کنونی اســـت.

۱-۴-۴. روایت قرآن درباره‌ی رستگاری برای مخاطب غیر مستقیم

برای تکمیـــل این بخش بـــه اختصار به روایـــت قرآن از رستگاری مخاطب غیر مستقیم می‌پردازیم.

در سوره‌ی مائده آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹ گفتگوی زیبایی آمده است:

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّـــيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُـــبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْـــسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِـــكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (مائده -۱۱۶)

خداوند به حضرت عیسی می‌گوید:

(ای عیســـی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرســـتید؟ گفت منزهی تو مرا نزیبد که چیزی را که حق من نیست بگویم اگر آن را گفته بودم قطعا آن را می‌دانستی. آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی.)

بعد می‌گوید:

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَـــادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۱۸)

(اگر عذابشـــان کنی آنـــان بندگان تواند و اگر بر ایشـــان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی)

یعنی به نوعی شفاعتی را خیلی محترمانه بیان می‌کند.

در پاسخ خداوند می‌گوید:

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹)

خداوند می‌گوید این روزی است که صدق صادقان ایشان را ســـود بخشد، برای آنان باغهایی است که از زیر آن نهرها روان است همیشـــه در آن جاودان‌اند خدا از آنان خشنود است و آنان از او خشنوداند، این است رستگاری بزرگ.

یعنی اگر توی مســـیحی با صداقت و بدون تکبر چنین اشـــتباهی کردی همیـــن صداقت از تو قبول می‌شـــود، و صحبت از یک رستگاری بزرگ برای آنهاست.

در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۸۱:

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

(آری کسانی که بدی کنند و گناهشان بر آنان چیره شود، از اصحاب جهنم‌اند و در آن جاودانه می‌مانند)

کســـی‌که بدی را در خودش بگیرد و خطـــا بر او غلبه کند، یعنی مثلا فقط دروغگو نباشد بلکه سمبل دروغ شود. نه اینکه فقط ظلم کند، بلکه عین ظلم شـــده باشـــد، چنین کسی اهل آتش است.

این آیات و آیات مشابه از آیات عام قرآن‌اند. بر اساس این روایت قرآن، در زمان ســـایه روشن که اتمام حجتی نیست - برخلاف زمان سیاه و ســـفید - آن چیزی که تکلیف تو را در آخرت (به هر معنی که آنرا بگیرید) تعیین می‌کند این نیســـت که آیا حرف رسول را پذیرفتی یا نپذیرفتی. آنچه تکلیف تو را مشخص می‌کند این است که آیا تو با صدق و از ســـر صداقت و بر اساس بهترین فهم اخلاقی و رفتاری عمل کردی یا اینکه سیئه و بدی را کسب کردی و از صداقت دور شدی. این هم لزوما به اعتقاد تو ربطی ندارد.

ضمنا از تو تکلیف مالایطاق نیز خواسته نمی‌شود.

آیه‌ی لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًـــا إِلَّا وُسْعَهَا اصلی را بیان می‌کند و آن اصل این اســـت که: خداوند انتظاری بیش از آنچه در توان توست از تو ندارد.

این را نیز دقت کنیـــم که روایت قرآن از عقوبت مخاطبان غیر مستقیم، روی دیگرِ روایت عقوبت مخاطبان مستقیم است و تناقضی با آن ندارد. نپذیرفتن حق از سوی کافر نه از روی صدق که از روی تکبّر است و همین بر مبنای روایت قرآن او را مستوجب عقوبت می‌کند. در این روایت صدق و تکبّر در برابر هم قرار می‌گیرند.

***

خلاصه و نتیجه‌گیری

محلی بودن خطاب‌هـــای اولیه قرآن و محلی بودن هدف اولیه قرآن تبیین شـــد. طی شش مشـــاهده‌ی قرآنی، به صورت‌بندی هدف اولیه‌ی قرآن پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که نمی‌توان همه مولفه‌های آمده در آیات قرآن را تعمیـــم داد. به علاوه اهمیت صدق و عمل و رفتار مبتنی بر درک بهترین فهم اخلاقی را که لزوما به اعتقاد وابســـته نیست را دریافتیم.

پاسخ به پرسش اساسی اول: مخاطب قرآن کیست؟

بـــر پایه‌ی بحثی که آمد، قرآن مخاطب خاص مســـتقیم و مخاطب خاص غیر مســـتقیم و مخاطـــب عام دارد، اما گفتمان قرآن بر مبنای مخاطبان خاص مســـتقیم است. اینها کسانی بودند که در زمان و مکان وحی حضور داشتند. تمرکز این گفتمان بر این دسته از مخاطبان برای این بود که بنا بر ســـنت ادیان ابراهیمی پیامبر باید با ایشـــان به مـــدد وحی و از طریق تبیین حقیقت و انذار، اتمام حجت می‌کرد. در این فرآیند مومن و غیر مومن در میان مخاطبان خاص مستقیم به تدریج از یکدیگر جدا می‌شوند و پاداش و عذاب در همین دنیا برای ایشان رقم می‌خورد.

اشاره و خطاب قرآن به گروه‌های دینی و اجتماعی مختلف، مختص مردمانی بوده است که در زمان و مکان وحی حاضر بودند مگر اینکه خلافش به قرینه ثابت شود. پذیرفتن این روایت در فهم اینکه کدام دستورها، قضاوت‌ها و توصیه‌ها در قرآن قابل تعمیم به پس از عصر وحی هســـتند و کدام مختص آن عصراند بسیار موثر است.

در قســـمت بعدی به بحث کثرت‌انگاری در قرآن خواهیم پرداخت و از جمله به این پرســـش می‌رســـیم که تکلیف بقیه‌ی امت‌ها که ظاهرا پیامبری نداشتند چیست.

***

پرسش دوم: قرآن انحصارگراست یا کثرت انگار؟»

خلاصه‌ی پاسخ به پرسش اول: مخاطب قرآن کیست؟

بر پایه‌ی بحثی که در قســـمت اول این نوشتار آمد، قرآن مخاطب خاص مستقیم و مخاطب خاص غیر مســـتقیم و مخاطب عام دارد، امـــا گفتمان قرآن بر مبنای مخاطبان خاص مستقیم است. یعنی کسانی که در زمان و مکان وحی حضور داشـــتند. تمرکز این گفتمان بر این دسته از مخاطبان برای این بود که بنا بر سنت ادیان ابراهیمی پیامبر باید با ایشان به مدد وحی و از طریق تبیین حقیقت و انذار، اتمام حجت می‌کـــرد. در این فرآیند مومن و غیـــر مومن در میان مخاطبان خاص مســـتقیم به تدریج از یکدیگر جدا می‌شوند و پاداش و عذاب در همین دنیا برای ایشان رقم می‌خورد. اشاره و خطاب قرآن به گروه‌های دینی و اجتماعی مختلف، مختص مردمانی بوده است که در زمان و مکان وحی حاضر بودند مگر اینکه خلافش به قرینه ثابت شود. پذیرفتن این روایت در فهم اینکه کدام دســـتورها، قضاوت‌ها و توصیه‌ها در قرآن قابل تعمیم به پس از عصر وحی هستند و کدام مختص آن عصراند بسیار موثر است.

پذیرفتن روایت اتمام حجت، در فهم اینکه کدام دستورها، قضاوت‌ها و توصیه‌ها در قـــرآن قابل تعمیم به پس از عصر وحی هســـتند و کدام مختص آن عصراند بسیار موثر است.

مقدمه

اشـــاره شد که پاسخ به پرســـش اول شخم زدن زمین اندیشه بود از این نظر که بخش زیادی از آن پاسخ در واقع یادآوری چیزی است که می‌دانستیم.
پاســـخ به پرســـش دوم به منزله‌ی کاشـــتن دانه در زمین اندیشـــه است تا برای پرســـش سوم برداشت محصـــول کنیم. برای ما که می‌خواهیم به پرســـش ســـوم برســـیم دانســـتن اینکه روایت قرآن از حیث نـــگاه، انحصارگرایانـــه یا کثرت انگارانه اســـت مهم است. به علاوه باید توجه کرد که در بین گذشتگان هم نگاه کثرت گرایانه به قرآن، وجود داشـــته است، اما دکتر شـــفتی ســـعی کرده‌اند که به این مسئله، به صورت نظام‌گرا و بر اســـاس متن قرآن نظر کنند، نه اینکه صرفا پاره‌ای از آیات را برگیرند و پاره‌ای را وانهند.[1]

این امـــر از آن جهت اهمیت دارد که اگر قرار باشـــد کسی این دیدگاه را نقد نماید، او خود نیز باید بتواند دیدگاهی نظام‌گرا - از مثلا انحصارگرایی - در قرآن ارائه نماید.
ایشـــان دو مقاله‌ی فارسی نوشـــته‌اند که مفصل‌تر است:
۱- کثرت‌انگاری یا انحصارگرایی محققانه؟[2]

۱- دکتر شفتی درمورد موضع گیری نسبت به قبول یا رد نگاه کثرت گرایانه به قرآن، پیشهاد بسیار قابل اعتنایی دارند. ایشان می‌گویند: «خوبست مخاطبین ما (خصوصا جوان‌ترها) سعی کنند فعلا از ذهنیت قبول یا رد و اینکه در این مرحله حتما باید این نظرات را قبول یا رد کنند، خارج شوند و بیشتر سعی کنند تا به فهم واضح این نظرات دست یابند. بعدا این اندیشه با دیگر اندیشه‌های آنها چالش پیدا می‌کند» یعنی در حقیقت فرصت رد و قبول هست.
۲ نقد فرهاد شفتی بر دیدگاه آرش نراقی؛ «کثرت‌گرایی یا انحصارگرایی محققانه؟»

۲- قرآن، انحصارگرا یا کثرت‌گرا؟ [۳]

در مقالــه‌ی اول به برخی اســتدلال‌های عقلی برای انحصارگرایی دینی، و نیز نقدهای عقلی مطرح شده درباره‌ی کثرت‌انگاری دینی پاسخ داده شده است.
در مقاله‌ی دوم حدود ۱۰۰ آیه مورد بررسی قرار گرفته و به آنها اســتناد شــده و در همان مقاله نیز ارجاع به مقاله انگلیســی ایشان داده شده است که حاوی نکات جدیدی نیز هست.

در همیــن ابتدا باید توجه کرد کــه در خصوص این موضوع می‌توان استدلال عقلی کرد. می‌توان استدلال تجربی کرد و می‌توان اســتدلال نقلی- متنی کرد. اما ایشان متذکر شده‌اند که استدلال من نه عقلی است و نه تجربی بلکه متنی است یعنی فقط به متن قرآن وابسته است.
همچنین ایشــان مدعی نیســتند که تحت تاثیر اســتدلال‌های عقلی به ســود کثرت‌انگاری نیستند و بــر این باورند که ما فرزند ایــن زمان و نظریه‌های این زمانیــم و قطعا چه بدانیم و چــه ندانیم افکار مــا تحت تاثیــر افکار گذشــتگان و بــه خصوص معاصریــن اســت. با این حــال گفته‌انــد: «چیزی کــه مــن می‌دانم این اســت کــه اینگونــه نبوده کــه مثــلا آثار جــان هیک کــه از فلاســفه‌ی بزرگ کثرت‌انگاری اســت را بخوانم و بعد بروم ببینم آیا از قرآن می‌شود چنین استنباطی را داشت یا نه.
بــرای مــن اینگونــه نبوده اســت. مــن زمانی‌که کثرت‌انــگاری را در قــرآن دیدم اصلا جــان هیک را به درســتی نمی‌شــناختم. نکته‌ی دیگــر اینکه من کثرت‌انگاری را از قرآن "برداشــت" نکرده‌ام، بلکه اصلا غیر از کثرت‌انگاری در قرآن ندیده‌ام.[۴] یعنی همانطور که کسی‌که انحصارگراست[۵] تعجب می‌کند از خوانش کثرت‌انگار از قرآن، من نیز تعجب می‌کنم که کســی خوانش انحصارگرا از قرآن داشته باشد.»

۲. قرآن انحصارگراست یا کثرت‌انگار؟

۳ مقاله فرهاد شفتی با عنوان «قرآن، انحصارگرا یا کثرتگرا؟»
۴ ایشان می‌گویند: «اینکه من از متن شروع کردم نه عقل، علتش این است که من خودم از این طریق به کثرت‌انگاری رسیدم. البته وقتی استدلالات عقلی را دیدم آنها را نیز درست یافتم. بحث عقلی نیز خیلی مفصل است و دعوای انحصارگرایی و کثرت‌انگاری (در آنجا) بسیار وسیع‌تر می‌شود».
۵ دو مقاله به سود انحصارگرایی و در نقد استدلالات کثرت‌انگاری: پلورالیزم دینی یا پلورالیزم در دین از عبدالله محمدی و عبدالحسین خسروپناه که در فصلنامه پژوهشی اندیشه نوین دینی سال ۶ شماره ۲۲ و همچنین در نقد آیاتی که از آنها استفاده کثرت‌انگارانه می‌شود مقاله‌ایست از محمد حسن قراملکی در قبسات سال ۱۳۸۴ (این شماره از مجله مختص کثرت‌انگاری است؛ این شماره تقریبا متقارن با ورود جان هیک به ایران منتشر شده است).

این بحث را در پنج بخش مطرح می‌کنیم:
•توضیحاتی در مورد انحصارگرایی و کثرت‌انگاری
•بخش اصلی: توجه به سه دسته آیات
•مرور گذرایی بر برخی آیات مورد استناد انحصارگرایان دینی
•مرز کثرت‌انگاری بر اساس قرآن تا کجاست
•کثرت‌انگاری قرآن و ادیان غیرابراهیمی

۲-۱. توضیحاتی در مورد انحصارگرایی و کثرت‌انگاری:

بــه اختصار، انحصارگرایی بر این اســت که تنها یک دین، دینِ رســتگار است، بقیه باطل یا منسوخ‌اند و به رستگاری و یا حداقل به رستگاری اعلی نمی‌رسند. انحصارگرایی گاهی صورت نرم‌تری پیدا می‌کند که به آن شمول‌گرایی می‌گویند.
شمول گرایی بر این اســت که تنها یک دین همه‌ی حقیقــت را دارد و بقیه‌ی ادیان بخشــی از حقیقت را دارنــد. یعنی آن بخش از ادیــانِ دیگر که دینِ من هم می‌گوید درســت اســت، پذیرفتنی است و بقیه یا غلط اســت یا کامل نیســت، و در نهایت ختم به همان خواهد شد که یا تنها دین من است که رستگار می‌کند و یا تنها دین من اســت که به رستگاری اعلا[۶] می‌رساند.
نســبی‌انگاری را می‌توان اینگونه به اختصار در آورد چــون نمی‌توان حقیقت را دانســت، برداشــت هر گروهــی از حقیقت را می‌تــوان حقیقت برای همان گروه دانســت. بــه تعبیری انگار که نــه تنها فهم از حقیقت بلکه خود حقیقت نیز نسبی است، بنابراین هر فهمی از حقیقت درست است.

کثرت‌انگاری می‌گوید بیش از یک دین می‌تواند دین حق باشــد. کثرت‌انگاری دو جنبه‌ی نظری (صدق) و عملی (نجات) دارد. جنبه نظری یا صدق این اســت که تفسیر انسانها از حقیقت می‌تواند متفاوت باشد. ممکن اســت ما دو دین (یا دو راه معنوی) داشــته باشــیم که هر یک فهمی از حقیقت داشته باشند که متفاوت باشــند ولی لزوما یکی از آنها غلط نباشــد. کثرت‌انگاری عملی (نجات) به رستگاری نگاه می‌کند و می‌گوید بیش از یک دین (یا راه معنوی) می‌تواند ما را به رستگاری یا رستگاری اعلا[۷] برساند.

۶ اصطلاح وام گرفته شده از آرش نراقی، نگاه کنید به مقاله‌ی انحصارگرایی محققانه در قلمرو دین
۷ اینکه آیا می‌توان به کثرت‌انگاری نظری اعتقاد داشت و به کثرت‌انگاری عملی اعتقاد نداشت و برعکس، موضوعی قابل تأمل در این باب است.

۲-۲. بخش اصلی: توجه به سه دسته آیات

در اینجه به سه دســـته آیات در موضوعات زیر توجه می‌کنیم:

- سنت ارسال پیامبران در روایت قرآن
- ملاک رستگاری در روایت قرآن
- تنوع شریعت در روایت قرآن

چون آیات در هر بخش بسیار است در هر مورد به یک یا چند آیه‌ی کلیدی توجه می‌کنیم و نیز برای پرهیز از

طولانی شدن سخن به تفکیک جنبه‌ی نظری (صدق) و عملی (نجات) کثرت‌انگاری نمی‌پردازیم.[۸]

۲-۲-۱. سنت ارسال پیامبران در روایت قرآن :

اصل ادعا در اینجا این است که پیامبران ماموریتشان محلی بوده است.

بحـــث این نیســـت که مثلا چـــون پیامبر اســـلام ماموریتش در عربســـتان بوده، پس غیر عرب نباید مسلمان شود. می‌دانیم که بســـیاری از علمای بزرگ اســـلام از عربستان بلکه از مردمان عرب نبوده‌اند و به خصوص بسیاری از آنها که در حفظ و تعمق در علوم اسلامی نقش به سزایی داشـــتند ایرانی بوده‌اند. در اینجا اما می‌خواهیم فقط ســـنت خداوند را بفهمیم و قطعـــا در محدوده‌ی ادیـــان ابراهیمی نیز تحقیق می‌کنیم. بعد از این به ادیان غیر ابراهیمی و تصاویر دیگـــری کـــه در آن ادیـــان از خداوند هســـت مانند تصویرخدای نامتشـــخص نیز می‌تـــوان توجه کرد.

بـــرای اینکـــه در ترجمه‌ی آیات ایـــن بخش بحث و جدلی نباشد، همه‌ی ترجمه ها از ترجمه قرآن حسین انصاریان انتخاب شده‌اند، عالمی فاضل و سنتی که قطعا به طور بسیار بسیار جدی به انحصارگرایی دینی اعتقاد دارد. عین ترجمه همراه با توضیحات ایشان در پرانتز آورده شـــده است. برای بهره بردن بیشتر از این نوشتار اگر کلمات خاصی مورد نظر باشد، آنها را در آیه و در ترجمه پررنگ می‌کنیم.

"وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَـــارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَـــا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ" (۶:۹۲)

(و این [قرآن] کتابی است پرفایده، که ما آن را نازل کردیم، تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی پیش از

خود اســـت، و [نزولش] برای این است که مردم مکه و کســـانی را که پیرامون آنند بیم دهی؛ و آنان که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می‌آورند، و آنان همواره بر نمازشان محافظت می‌کنند.)

چندین آیه داریم که در آنها به پیامبر گفته می‌شـــود ترا برای این قوم خاص فرستادیم:

"لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ" (۳۶:۶)

(تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان را بیم نداده اند و به این علت [از حقایق] بی خبرند.)

درباره‌ی پیامبران دیگر نیز همین آمده است:

"وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا"(۱۷:۲)

(و ما به موســـی کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت قرار دادیم]و در آن کتاب، آنان را به این حقیقت راهنمایی کردیم] که جز مرا [که خدای یگانه ام] وکیل و کار ساز نگیرید.)

و این به صورت یک قانون کلی بیان شده است:

"وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِـــيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ" (۱۶:۳۶)

(و در حقیقـــت در میـــان هـــر امتـــی فرســـتاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرســـتید و از طاغوت [=فریبگر] بپرهیزید پس از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او ســـزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.)

بعدا اشـــاره خواهیم کرد که از این آیات چه می‌توان فهمید، و به این پرســـش خواهیم پرداخت که مگر همه‌ی امت‌ها پیامبر داشتند؟ در آیه‌ی قبل لفظ امّت آمده بود. در این آیه نزدیک همان معنا را با لفظ قوم آورده است:

"وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" (۱۳:۷)

(و کافران می گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه ای [غیر قرآن] بر او نازل نشده؟ تو فقط بیم دهنده ای [نه اعجاز کننده ای که هر زمان هر کس و برای هر هدفی غیر منطقی بخواهد، دست به اعجاز بزنی] و برای هر

۸ برای دیدن آیات بیشتر همراه با تفکیک دو جنبه‌ی کثرت انگاری لطفا به مقاله‌ی قرآن، انحصارگرا یا کثرتگرا؟ مراجعه کنید.

قومی هدایت کننده ای است.)

اینکه چرا برای هر قومی پیامبری از خودشان می‌آید نیز از قرآن قابل دریافت است. قرآن تاکید دارد که پیامبر از همین مردم بوده است (با همان فرهنگ) و با ایشان هم‌زبان بوده است:

"إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ" (۱۲:۲)
(ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [درباره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقّل کنید.)

در سوره‌ی فصلت است که اگر قرآن به زبان عجمی بود می‌گفتید ما عربی هستیم و آنوقت برای ما عجمی‌آمده؟
"وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ" (۴۱:۴۴)

(و اگر آن را قرآنی غیر عربی قرار داده بودیم قطعاً می گفتند: چرا آیاتش در نهایت روشنی بیان نشده است، آیا [قرآنی] غیر عربی [و نامفهوم] برای [مردمی] عرب زبان [و فصیح؟!] بگو: این کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند، سراسر هدایت و درمان است، و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوششان سنگینی است، و آن [با همه روشنی و آشکاری‌اش] بر آنان پوشیده و نامفهوم است؛ اینانند که [گویی] از جایی دور ندایشان می دهند.)
این نیز به صورت یک قانون کلی در قرآن آمده است:
"وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (۱۴:۴)
(و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند. پس خدا هر کس را بخواهد [به کیفر لجاجت و عنادش] گمراه می‌کند، و هر کس را بخواهد، هدایت می‌نماید، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.)

قرآن پژوهان توضیح داده‌اند که در اینگونه آیات منظور از زبان، فقط زبان به معنی language نیست. لسان، تمثیلی از آن فرهنگی است که پشت آن زبان نهفته است. زبان در واقع نماینده‌ی آن فرهنگ است. این تاکید بر "از خودتان بودن" را در آیات قرآن می‌بینیم.
در سوره‌ی بقره داریم:
"... أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ" (۲:۱۵۱)
(... در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات ما را بر شما می خواند، و شما را [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] پاک و پاکیزه می کند، و کتاب وحکمت به شما می آموزد، وآنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد.)

اینکه در آیه به عبارت پیامبری از خودتان بر می‌خوریم، منظور نوع انسان نیست منظور قوم عرب است.
در سوره‌ی توبه داریم:
"لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ" (۹:۱۲۸)
(یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سویتان آمد که به رنج و مشقت افتادنتان بر او دشوار است، اشتیاق شدیدی به [هدایتِ] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.)

همچنین در دعایی که از حضرت ابراهیم نقل شده در سوره‌ی بقره داریم:
"رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (۲:۱۲۹)
(پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی)
بنا بر روایت قرآن این سنت در روز قیامت هم ادامه دارد:
"وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ" (۱۶:۸۹)
(و [یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان برمی انگیزیم، و تو را [ای پیامبر اسلام!] بر اینان گواه می آوریم؛ و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت ومژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] ست.)
هولاء در اینجا به مخاطبان مستقیم قرآن اشاره می‌کند.
ما در قرآن این سنت را نمی‌بینیم که پیامبری برای جهانیان فرستاده شده باشد. البته انحصارگرایان به آیاتی در این باره استناد می‌کنند، که خواهیم دید. ایشان تاکید می‌کنند که بحث این نیست که چون پیامبر برای آن قوم آمده است آیا دیگران باید مسلمان می‌شدند یا نه؟ بحث این است که بر مبنای روایت

قرآن روال ارسال پیامبران این است که هر پیامبری برای قوم خود می‌آید. اینکه سپس اقوام دیگر نیز می‌توانند به دین آن پیامبر درآیند تنافی با این روال ندارد.

اکنون این سوال پیش می‌آید که این مباحث چه ربطی به بحث کثرت‌انگاری دارد؟ پاسخ ایشان این است که این روالِ "هر پیامبری برای قوم خود"، به ملزومات کثرت‌انگاری نزدیکتر است تا به ملزومات انحصارگرایی. در برابر، مثلا روالی که در آن پیامبری با پیامی چند زبانه و چند فرهنگی فرستاده شود ، یا اینکه چند پیامبر به طور هماهنگ با هم به چند نقطه‌ی دنیا فرستاده شوند، به ملزومات انحصارگرایی نزدیکتر است.

این روالِ (هر پیامبری برای قوم خود)، به ملزومات کثرت‌انگاری نزدیکتر است تا به ملزومات انحصارگرایی.

۲-۲-۲. ملاک رستگاری در روایت قرآن

اگر در قرآن به دنبال ملاک رستگاری در یک کلمه باشیم آن تزکیه است. "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى"(۸۷:۱۴)
(بی تردید کسی که خود را [از زشتی های باطن و ظاهر] پاک کرد، رستگار شد.)

همین ملاک هنگامی که بسط پیدا می‌کند می‌شود ایمان و عمل صالح که در قرآن بسیار آمده است. دعوی ایشان این است که وقتی خداوند راجع به رستگاری انسانها صحبت می‌کند و بحث ایمان و عمل صالح را می‌آورد، در حقیقت شریعت را "فاکتور" می‌گیرد. یکی از صریح‌ترین آیات کثرت‌انگاری این است که در قرآن با اختلاف جزیی در دو جا آمده است:

" إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون" (۲:۶۲)

(مسلماً کسانی که [به ظاهر] ایمان آوردند، و یهودی‌ها و نصرانی‌ها و صابئی‌ها هر کدامشان [از روی حقیقت] به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.)
این از صریحترین آیات برای کثرت‌انگاری است که نشان می‌دهد تو اگرمسلمان یا یهودی و ... باشی ملاک رستگاریت ایمان و عمل صالح است، آنچه بین این گروه‌ها مشترک است ایمان و عمل صالح است، و آنچه متفاوت است شریعت است.

در آیه‌ی ۲:۶۲، وقتی خداوند راجع به رستگاری انسانها صحبت می‌کند و بحث ایمان و عمل صالح را می‌آورد، در حقیقت شریعت را فاکتور می‌گیرد.

قرآن با این ذهنیت انحصارگرا که من این باید باشم یا آن مبارزه می‌کند. در آیه‌ی بالا نیز سخن از نصرانیها و صابئین و ... می‌رود. نصرانیها چه کسانی‌اند؟ می‌دانید که حضرت عیسی نیامده بود که دین جدیدی بیاورد. او یک مصلح بود. با این حال گروهی به نام مسیحیان و فرقه‌ای از آنان به نام نصرانیها در عربستان بودند. قرآن نمی‌گوید شما از اول اشتباه کردید و اصلا قرار نبود که شما نصرانی باشید و باید یهود بمانید. قرآن در این آیه کاری با این بحث‌های نظری ندارد.
صابئین هم همینطور. بحث زیادی است که اینها که بودند، پیروان حضرت یحیی یا ابراهیم، ... . آنچه به نظر می‌آید این است که اینها گروهی بودند که از نظر دینی خیلی قدیمی بودند و احتمالا باورها و افکار اصیلشان دستخوش تغییر شده بود.

خداوند در این آیه نمی‌گوید شما عقایدتان اصالت ندارد. بلکه بیان می‌کند که اسمتان و آیینتان چه مسلمان چه مسیحی چه یهودی و چه صابئین باشد، من از شما این را می‌خواهم: ایمان به خداوند و روز قیامت و عمل صالح. اینجاست که فرم دین، عنوان دین و شریعت دین را این آیه "فاکتور" گرفته است. توضیح آیت الله طالقانی در «پرتوی از قرآن»، که البته قطعا به انحصارگرایی دینی باور داشتند، در ذیل این آیه خواندنی است و نکات ارزشمندی در آن آمده است.

از دیدگاه ایشان بخش عمده‌ای از سوره‌ی بقره مبارزه با فکر انحصارگرایی دینی است. آیه‌ی زیر از سوره‌ی بقره نیز بسیار گویا است:
"وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ" (۲:۱۳۵)
(و گفتند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید. بگو چنین نیست بلکه آئین ابراهیم را باید پیروی کرد که بسوی خدا برگشت و هیچگاه از مشرکین نبود.)

بخش عمده‌ای از سوره‌ی بقره مبارزه با فکر انحصارگرایی دینی است.

قرآن اینجا به یهود و نصاری انتقاد نکرده است بلکه به یک ذهنیت انتقاد کرده است و آن ذهنیت کثرت‌انگار است. ممکن است گفته شود تنها یهود و نصاری در این

آیه آمده‌اند، به آیه‌ی زیر در سوره‌ی نساء دقت کنیم:
"لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا" (۴:۱۲۳)
([کیفر و پاداش] نه بر وفق آرزوهای [واهی] برخی از شما [مسلمانان] است، و نه بر وفق آرزوهای [پوچ] اهل کتاب. هر کس مرتکب کار زشتی شود، به آن کیفر داده می شود؛ و جز خدا سرپرست و یاوری برای خود نخواهد یافت.)
این آیه به مسلمان‌ها و اهل کتاب می‌گوید رستگاری مطابق آرزوهای شما نیست، و سپس همان ملاک ایمان و عمل صالح را در این آیه و آیه‌ی بعد می‌آورد، یعنی رستگاری در انحصار هیچ گروهی نیست.

در قرآن آیاتی آمده است که راجع به رستگاری اهل کتاب زمان پیامبر صحبت کرده است:
"كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ" (۳:۱۱۰)
(شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت بازمی دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می‌آورید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند قطعاً برای آنان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمن [به قرآن و پیامبرند] و بیشترشان فاسقند.)

دقت شود که در ترجمه‌ی بالا از حسین انصاریان، عبارت [به قرآن و پیامبرند] بخشی از ترجمه نیست بلکه تفسیر ایشان است و برای همین هم در کروشه آمده است. سخن در اینجا از همان اهل کتاب زمان پیامبر و مورد خطاب مستقیم قرآن است، از همان‌ها مومنینی هستند نه اینکه مومن‌اند چون به قرآن و پیامبر ایمان آوردند. ضمن اینکه ایمان آوردن به قرآن و پیامبر لزوما به معنی تغییر دین و مسلمان شدن نیست. این نکته در همین قسمت بیشتر توضیح داده خواهد شد. این که، بنا به تفسیری، منظور از مومن شدن آنها مسلمان شدن آنهاست با ظاهر آیه اصلا سازگاری ندارد. قرآن مسلمانان را اهل کتاب نمی‌خواند حتی اگر قبلا اهل کتاب بوده باشند. آخر آیه می‌گوید اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برایشان بهتر است سپس درباره‌ی همان اهل کتاب می‌گوید مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ. در میان آنها مومنانی هستند. این از آیات قبل و بعد نیز روشن است. در همین سوره، سه و چهار آیه بعد (۱۱۳و ۱۱۴) آمده است:
"لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ. يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُوْلَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ"
([همه اهل کتاب] یکسان نیستند، از اهل کتاب گروهی درستکار [و رعایت کننده حقّ خدا و مردم] هستند، آیات خدا را در ساعاتی از شب می‌خوانند و [به پیشگاه حق از روی تواضع و فروتنی] سجده می‌کنند). [در سایه قرآن و نبوّت پیامبر] به خدا و روز قیامت ایمان می‌آورند و به کار شایسته و پسندیده فرمان می‌دهند، و از کار ناپسند و زشت بازمی‌دارند و در کارهای خیر می‌شتابند؛ و اینان از شایستگانند.
باز در ترجمه‌ی حسین انصاریان، [در سایه قرآن و نبوّت پیامبر] تفسیر ایشان است بر مبنای دیدگاه انحصارگرایی دینی که دارند.
آیات در موضوع رستگاری اهل کتاب بیشتر از این است و در مقاله‌ی قرآن، انحصارگرا یا کثرتگرا؟ به آیات دیگر نیز اشاره شده است، اما از آن میان آیات ۸۲ تا ۸۴ سوره‌ی مائده به خصوص قابل تامل است. در این آیات به رستگار بودن گروهی از نصاری اشاره شده است، یعنی عنوان در اینجا از "اهل کتاب" نیز خاص‌تر است. قطعا نمی‌توان گفت که قرآن به آن نصارایی که مسلمان شدند کماکان نصاری می‌گوید. باز در اینجا، آیه‌ی ۸۳، آمده که برخی از نصاری با شنیدن آنچه بر پیامبر نازل شده می‌گویند ما ایمان آوردیم. در اینجا نیز همان نکته نهفته است که ایمان آوردن با عوض کردن شریعت و مسلمان شدن یکی نیست. این نکته در قسمت ۲-۳ در این نوشتار بیشتر تبیین شده است.
نتیجه اینکه خداوندی که به فرقه نگاه نمی‌کند و از پیروان ادیان ایمان و عمل صالح برای رسیدن به تزکیه می‌طلبد، نه خدایی فرقه‌گرا که خدایی "عمل‌گراست". این اصطلاحی است که در گفتارها و نوشته‌های دیگر ایشان چندین بار مطرح شده است.

خداوندی که به فرقه نگاه نمی‌کند و از پیروان ادیان ایمان و عمل صالح برای رسیدن به تزکیه می‌طلبد، نه خدایی فرقه‌گرا که خدایی عمل‌گراست.

۲-۲-۳. تنوع شریعت در روایت قرآن

بر مبنای روایات، یکی از یهودیان اطراف مدینه مرتکب زنا شده بود و طبق قانون تورات باید سنگسار می‌شد. گروهی از یهود گفتند ببریمش پیش محمد شاید حکم راحت‌تری بدهد. آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی مائده انتقاد می‌کند که که چرا از تو سوال می‌کنند در حالی که تورات نزدشان است و در آن حکم خداوند است:

"وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ" (۵:۴۳)

(چگونه تو را داور قرار می دهند در حالی که تورات که در آن حکم خداست نزد آنان است؟ سپس بعد از آنکه میانشان با حکمی که مطابق حکم تورات است داوری کردی روی برمی تابند، و [این روی برتافتن نشانه این است که] آنان [به تورات هم] ایمان ندارند).

اگر بنا بود که اینها باید شریعت خود را رها می‌کردند و شریعت پیامبر را می‌پذیرفتند، این آیه لحن متفاوتی می‌داشت و به جای اینکه بگوید چرا از تو می‌پرسند در حالی که تورات را دارند، نیت ایشان و عمل نکردنشان به حکم پیامبر را نقد می‌کرد. شأن نزول این آیه آن اصلی را که آیه به آن اشاره می‌کند نفی نمی‌کند. همین اصل، بدون شأن نزول خاصی در چهار آیه بعد آمده است:

"وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ" (۵:۴۷)
(و اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند آنان خود نافرمانند.)

سپس همین اصل با تاکید بیشتر در آیه‌ی بعدی می‌آید:
"وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ" (۵:۴۸)
(و ما این کتاب [قرآن] را به درستی و راستی به سوی تو نازل کردیم در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و نگهبان و گواه بر [حقّانیّت همه] آنان است؛ پس میان آنان بر طبق آنچه خدا نازل کرده است داوری کن، و [به هنگام داوری] سرپیچی از حقّی که به سوی تو آمده از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن. برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم.
و اگر خدا می خواست همه شما را امت واحدی قرار می داد، ولی می خواهد شما را در آنچه به شما داده امتحان کند؛ پس به سوی کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ پس شما را به آنچه همواره درباره آن اختلاف می کردید، آگاه می کند.)

آیه‌ی بالا یکی از واضح‌ترین آیات قرآن در زمینه کثرت‌انگاری است.

در سوره‌ی بقره آمده است:

"وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ"(۲:۱۴۸)
(برای هر گروهی قبله ای است که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است؛ پس به جانب نیکی ها و کارهای خیر پیشی جویید. خدا همه شما را هر جا که باشید [به صحرای محشر] می آورد؛ مسلماً خدا بر هر کاری تواناست.)

توجه کنیم به عبارت "فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ" در این آیه و آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مائده، که نشانی از این است که هر دو آیه به یک موضوع اشاره دارند.

در سوره حج نیز داریم:

"لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ"(۲۲:۶۷)
(برای هر امتی عبادتی ویژه قرار داده‌ایم که آن را انجام می‌دهند؛ پس نباید در این امر با تو ستیز و نزاع کنند. و به سوی پروردگارت دعوت کن که بی تردید تو بر راهی راست قرار داری.)

این آیات به ما می‌گویند که قرآن تنوع شریعت را به رسمیت می‌شناسد. حتی اینکه بگوییم تنوع شریعت را برتافته نیز کم گفته‌ایم. بر اساس این آیات این تنوع شریعت کار خداوند بوده است.

در سوره‌ی مائده داریم:

"وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ" (۵:۶۶)
(و اگر آنان تورات و انجیل [واقعی] و آنچه را که از سوی پروردگارشان به آنان نازل شده برپا می داشتند، بی تردید از برکات آسمان و زمین بهره مند می شدند. از آنان گروهی میانه رو و معتدل اند، و بسیاری از آنان بد است آنچه را انجام می دهند.)

قرآن نه تنها تنوع شریعت را بر تافته و به رسمیت می‌شناسد بلکه اساسا تنوع شرایع تدبیر خداوند بوده است.

برخی می‌گویند اینکه می‌گوید آنچه از سوی پروردگارشان برآنها نازل شده، منظور قرآن است. علامه طباطبایی می‌گوید کلمه‌ی "اقاموا" مانع از تفسیر "مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ" به قرآن می‌شود و این عبارت به کتاب‌های

آسمانی دیگر این ادیان اشاره دارد.[۹]
بر این اســاس برداشــت دکتر شــفتی از قــرآن جز تکثرانگاری نیست. ایشــان بر این باورند که باید در مواجهه با قرآن نظام‌گرا بــود. در این بحث و به طور بسیار مفصل‌تر در نوشتار قرآن، انحصارگرا یا کثرتگرا؟ که در آن به حدود صد آیه اشــاره شده است، نگاه به قرآن نگاهی نظام‌گرا بوده اســت به این معنی که بر اساس فهمی که از ارتباط آیات و مفاهیم قرآنی حاصل می‌شــود روایتی از قرآن حاصل شده است. اگر کسی با آیه‌ای یا آیاتی، تکثرانگاری را به نفع انحصارگرایی زیر سوال برد باید تکلیف آیات دیگر را هم روشن کند، یعنی باید فهم خود از انسجام آیات و روایت حاصل را بیاورد. لذا استدلال به اینکه آیه‌ای معنی دیگری دارد یا آیه‌ی دیگری هست که به نظر می‌آید چیز دیگری می‌گوید کار را تمام نمی‌کند.

۲-۳. مــرور گذرایــی بر برخــی آیات مورد اســتناد انحصارگرایان دینی

-واژه‌ی عالمین در قرآن:

گفتیم که ما در قرآن این سنت را نمی‌بینیم که پیامبری برای جهانیان فرستاده شده باشد. آیاتی داریم که برای پیامبر می‌گوید ذکر للعالمین و یا رحمه للعالمین و یا نذیرا للعالمین. اول اینکــه نمی‌توان این آیات را نسخ آیات "ام القری و من حولها" دانست.
یعنی بگوییم خداوند نخست بر این بود که قرآن را

برای اهالی شــبه جزیره‌ی عربستان بفرستد اما بعد بر این شد که آن را برای تمام جهان بفرستد! نسخ به این معنی نیست که خداوند نظرش را عوض می‌کند.

دوم اینکه در قرآن بر دلیل فرستادن این کتاب برای ساکنین عربستان تاکید شــده است، چون زبانشان

عربی اســت و نیز پیش از این منذری نداشــته‌اند.
سوم اینکه بســیاری از آیاتی که صحبت از عالمین برای رسالت پیامبر می‌کنند بنا بر ترتیب نزول مشهور سوره‌ها قبل از آیاتی است که می‌گوید تو را برای مکه و اطرافش فرستادیم.
آنچه در قرآن می‌بینیم آنســت که عالمین همه جا به معنی نوع انســان نیست. عالمین می‌تواند به معنی همگان در محدوده‌ای باشد. در اینگونه آیات "ام القری و مــن حولها" ظرف و محدوده‌ی عالمین را مشــخص می‌کند، یعنی همه‌ی آنها که در مکه و اطرافش هستند. اما در موضوعی دیگر منظور می‌تواند تمام انســان‌ها باشد مانند "الحمد لله رب العالمین". از این نظر "عالمین" در قرآن همان کاربردی را دارد که مثلا "همه" در فارسی یا "everyone" در انگلیسی دارد. این کلمات نیز همیشه به معنی تمام انسان‌های عالم به کار نمی‌روند.

از سوی دیگر در مواردی مانند رحمه للعالمین حتی اگر بپذیریم عالمین در اینجا برای کل جهان اســت، کسی منکر این نیست که پیامبر اسلام می‌تواند رحمت برای کل جهان باشد. کسی منکر این نیست که انذار قرآن به معنی عامش می‌تواند انذار برای تمام جهانیان باشد.

- آیه‌ی غلبه‌ی دین حق بر دیگر ادیان:

آیه‌ی دیگری که گاه از آن اســتنباط انحصارگرایی دینی می‌شود و عموما آن را صراحت در جهانی بودن رسالت پیامبر می‌دانند این آیه است:
"هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا" (۴۸:۲۸)
(اوســت کــه پیامبــرش را بــا هدایــت و دین حق فرســتاد تــا آن را بر همه ادیــان پیروز کنــد، و کافی اســت که خدا [بر وقــوع این حقیقت] گواه باشــد.)

امــا واقعا این صراحت در کجاســت؟ این آیه با کمی تفاوت سه بار در قرآن تکرار شده است. در دو آیه (۹:۳۳، ۶۱:۹)، در آخر به مشــرکین قریش اشاره می‌کند. آیه‌ی ســوم در ســوره‌ی فتح آمده اســت و آیه‌ی قبلش در باره‌ی فتح مکه اســت. بر مبنای این قرینه‌ها، منظور از «يُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ » در خود عربســتان است و تأکیدش هم بر مشرکین است. باز هم "ام القری و من حولها" ملاک دانستن چارچوب معنای آین آیات است. کســانیکه فهم جهانی از این آیات دارند ناچار نتیجه خواهند گرفت که تا این لحظه خدا و رسول در مقصود دین موفق نبوده‌اند. برمبنای فهم محلی از این آیات اما نتیجه این است که بسیار هم موفق بوده‌اند. البته این یک نکته‌ی فرعی است، موفق بودن یا نبودن در تفسیر آیه دخالتی ندارد.
- واژه‌ی اسلام در قرآن:
در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۹ دین اصلی را "اسلام" می‌خواند و آیه‌ی ۸۵ می‌گوید "وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ" -

۹ علامه طباطبائی می‌گوید: ممکن است کسی بگوید عمل به قرآن در حقیقت عمل به انجیل و تورات اصلی هم هست، چه آن دو کتاب به آمدن قرآن بشارت داده و بنی اسرائیل را به عمل و گرویدن به آن توصیه کرده اند، ... این احتمال خوبی است، لیکن با کلمه‌ی (اقاموا) سازگار نیست برای اینکه اقامه تورات و انجیل به این است که به همان کیفیتی که هست و با تمام جزئیاتش محفوظ شود، نه اینکه تنها آیاتی که در بشارت به اسلام و قرآن است اقامه و حفظ و مابقی آن متروك شود؛ پس معلوم می شود مراد از اقامه، اقامه‌ی تورات و انجیل است.(المیزان، تفسیر ذیل آیه‌ی ٥:٦٦)

(۳:۱۹) (و هرکه جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است).
برخی از این آیات استنباط انحصارگرایی دینی می‌کنند.
باید به کاربرد "اسلام" و مشتقّات آن در قرآن و به خصوص در این دسته آیات در سوره‌ی آل‌عمران دقت کرد. آیه‌ی ۵۲ در سوره‌ی آل‌عمران حواریون عیسی را مسلمان می‌خواند، در آیه‌ی ۶۷ ابراهیم را مسلمان می‌خواند و در آیه‌ی ۸۳ می‌گوید آنچه در آسمان و زمین است تسلیم اوست. اسلام و مشتقّات آن در تمام این آیات (بلکه در تمام قرآن) در معنای لفظی آن آمده است یعنی تسلیم شدن. در سوره‌ی بقره ابراهیم و یعقوب به پسران خود توصیه می‌کنند: "... وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ - ۲:۱۳۲" (جز در حالی که مسلمان باشید نمیرید) و در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی آل‌عمران عینا همین توصیه به ایمان آورندگان به پیامبر می‌شود. در آیات ۱۹ و ۸۵ که اسلام تنها دین مورد قبول خوانده می‌شود منظور از اسلام نه شریعت پیامبر بلکه تسلیم شدن در برابر حقّ است.

-واژه‌ی ناس در قرآن:

کلمه دیگری که مورد استناد انحصارگرایان قرار می‌گیرد، کلمه «ناس» (مردم) است، با این گمان که منظور از آیاتی که در آنها از ناس صحبت شده، همه‌ی مردم دنیا هستند. در حالیکه عربی مانند بسیاری از زبان‌های دیگر اینطور نیست که کلمات اینگونه به معنای مطلق به کار روند. ناس نیز در ظرفی معنی می‌شود که متعلق به آن است و در قرآن نیز گاهی به معنی تمام انسان‌های جهان است و گاه به معنی محدوده‌ای از انسان‌ها در مکان و زمانی خاص.

-اصرار قرآن به ایمان آوردن اهل کتاب:

گاه استناد انحصارگرایان، آیه یا آیاتی است که در آنها اصرار به ایمان آوردن اهل کتاب شده است.

"الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (۷:۱۵۷)
(همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات وانجیل نگاشته می یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [ی جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل وجان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.)
به سه نکته در این باره می‌پردازیم:

اول اینکه آیا قرآن می‌گوید اهل کتاب باید به پیامبر ایمان بیاورند، پاسخ مثبت است.

دوم اینکه آیا ایمان آوردن اهل کتاب یعنی رها کردن دین خود و پیرو شریعت پیامبر شدن؟ خیر، این تنها یک پیش‌فرض بدون مبناست و با آیاتی که در قسمت ۲-۲-۳ آمدند نیز در تناقض است. در قرآن از جنّ سخن به میان آمده و در آیه‌ی ۲ از سوره‌ی جنّ می‌گوید که ایشان به پیامبر ایمان آوردند. این از مسلمات قرآن است که هر قومی از جنس خودشان پیامبر دارند. پیامبر که برای جنیان شریعت نمی‌آورد. جنیان که شریعت مسلمان‌ها را دنبال نمی‌کنند. ولی آیه می‌گوید ایمان آوردند.
در سوره‌ی نساء آمده است:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا"(۴:۱۳۶)
(ای اهل ایمان! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این فرستاده [از روی صدق و حقیقت] ایمان بیاورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهیِ دور و درازی دچار شده است.)
به مسلمانان می‌گوید به پیامبران قبل و کتابهای آنان (کافر نشوند و) ایمان بیاورند. مسلمانان از شریعت پیامبران پیشین پیروی نمی‌کنند اما به آن پیامبران ایمان دارند. ایمان آوردن با رها کردن شریعت و پذیرفتن شریعت دیگر دو چیز متفاوت است. این فرض غلط ماست که بین این دو تلازم برقرار می‌کنیم.

نکته‌ی سوم این است که اهل کتابی که به آنها می‌گوید ایمان بیاورید آیا منظور تمام اهل کتاب دنیا است؟ ابدا. منظور اهل الکتاب در ام القری و من حولها است،[۱۰] آن هم در عصر پیامبر.

۱۰ در قرآن، حتی اشاره‌ای به گروه‌های دینی متفاوتی که در غیر از شبه جزیره بوده‌اند نشده است.

خلاصه اینکه قرآن نه تمامی اهل کتاب عالم و الی الابد، بلکه اهل کتاب ساکن در عربستانِ عصر پیامبر را به ایمان به پیامبر خوانده است، و منظور از ایمان آوردن به او نیز پیروی از شریعت او نبوده است.

روایت قرآن را می‌توان اینگونه گفت: خداوند پیامبری به سرزمین محل اقامت شما ای اهل کتاب فرستاده است. شما از نظر دینی پسر عموهای این پیامبر هستید و خودش هم می‌گوید من اصل آن چیزی که شما می‌گویید را تصدیق می‌کنم. حداقل انتظاری که از شما می‌رفت این بود که اذیتش

نکنید و با او دشمنی نکنید. اما شما او را اذیت کردید و با او دشمنی کردید و با مشرکین هم همدست شدید و دسیسه کردید. سزاوار این بود که حمایتش کنید، و خود نیز از او بهره ببرید. او پیامبر است و به مدد وحی می‌تواند برخی سختی‌های شریعت شما را برایتان سبک کند. به این معنا و به این شکل شما بر شریعت خود و بر دین حقّ خواهید ماند.

ضمنا یادآوری می‌کنیم که در اینجا ما بحثمان بحثی درون متنی است. اگر عقل را وارد کنیم انحصارگرایی بسیار در موضع تدافعی قرار می‌گیرد و اتفاقا از عمده دلایل کثرت‌انگاران دلایل عقلی است.
تنها اشاره می‌کنیم که اگر کسی تنها راه رسیدن به رستگاری یا رستگاری اعلا را پیروی از پیامبر اسلام بداند، جای پرسش‌های بسیاری است. به عنوان مثال، معمولا مسلمان‌زاده مسلمان می‌شود و آنکه در خانواده‌ای غیر مسلمان به دنیا می‌آید غیر مسلمان باقی می‌ماند. چرا رستگاری یا رستگاری اعلی در دستگاه الهی تا این حد وابسته به محل تولد است؟ یا چرا دینی که تنها دین رستگار یا رستگار اعلی است دیگر (از نظر پیروانش) پیامبری ندارد؟ مگر امروز ما خوانش متفق‌القولی از این تنها دین کامل داریم

و مگر ما مسلمان‌ها با هم متحدیم و یا در کل در سعادت زندگی می‌کنیم؟
آیا این شرایط در مجموع به مسلمانان در جهت

تبلیغ دین کمک می‌کند؟ حکمت و عام و رحما الهی در کجای این روایت جای می‌گیرد؟

۲-۴. مرز کثرت‌انگاری بر اساس قرآن تا کجاست

وقتی می‌گوییم قرآن کثرت‌گراست، این به چه معناست؟ آیا منظور این است که هر دینی و هر راه معنوی‌ای قابل قبول است؟ پاسخ دکتر شفتی این است که برای کسی که قرآن ملاک او است، نمی‌تواند همه راهها قابل قبول باشد. همان گونه که انحصارگرایی کفی دارد، کثرت‌انگاری هم سقفی دارد و مطلق نیست. اما سقف کثرت‌انگاری قرآن در کجا بنا شده است؟
ایشان پاسخ این سوال را به این صورت بیان می‌کنند:

«قرآن، مانند بسیاری از دیگر متون معنویت‌گرا، به اخلاق انسان در سه ارتباط پرداخته است: ۱، اخلاق در ارتباط انسان با محیط اطراف خود (به خصوص انسان‌های دیگر و سپس حیوانات، گیاهان و جامدات)، ۲، اخلاق در ارتباط انسان با خود و ۳، اخلاق در ارتباط انسان با دریافت او از حضرت حقّ (که در ادیان ابراهیمی و ادیان مشابه با عنوان خدا از او/ آن یاد می‌شود). در سرتاسر قرآن، انسان خودآگاه به حسن خُلق در این سه ارتباط سوق داده می‌شود و درباره‌ی ظلم در این سه ارتباط هشدار داده می‌شود. ظلم در ارتباط انسان با محیط اطراف خود، به خصوص انسان‌های دیگر، همان است که در کلام روزمرّه به بداخلاقی، بدرفتاری، بی‌انصافی و عبارات مشابه دیگر معروف است. به ظلم در ارتباط انسان با خود، معمولاً با عباراتی چون تن‌پروری، هوس‌بازی و بیهودگی اشاره می‌شود، و ظلم در ارتباط انسان با حضرت حق، تعامل با او به گونه‌ای است که دور شأنش باشد، که در بدترین شکل همان شرک است - إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیم (۳۱:۱۳) . این سه ارتباط البته در انزوا از یکدیگر نیستند و با یکدیگر پیوند دارند.

بر اساس این صورت‌بندی، مرز کثرت‌انگاری در قرآن را این‌گونه تعبیر می‌کنم: آن دین و آیین و مسلکی که پیروان خود را تشویق به بد اخلاقی در یک ارتباط یا بیشتر از ارتباطات سه‌گانه‌ی بالا کند، در وسعت کثرت‌انگاری قرآن جایی ندارد. چنین باوری از مرز کثرت‌انگاری قرآن گذر کرده است واز دید قرآن مردود است. به عبارت دیگر، مسلمان کثرت‌گرای پیرو قرآن اگر تشخیص دهد که در دین و آیینی بد اخلاقی در یکی از این سه ارتباط ستایش شده، توصیه شده و یا دستور داده شده است، آن دین و آیین را با وجود کثرت‌گرا بودن نادرست و گمراه می‌داند. »[۱۱]

۲-۵. کثرت‌انگاری قرآن و ادیان غیرابراهیمی

آنچه تا اینجا آمد متمرکز بر کثرت‌انگاری در محدوده‌ی ادیان ابراهیمی بود. آیا کثرت‌انگاری قرآن شامل ادیان غیر ابراهیمی نیز می‌شود؟ پاسخ دکتر شفتی بر

۱۱ قرآن، انحصارگرا یا کثرت‌گرا؟ - فرهاد شفتی

مبنای توضیحی که می‌آید و با توجه به مرزبندیی که در قسمت قبل آمد "بلیٰ" است:

۲-۵-۱. محدودیت‌های قرآن چیست و چرا درک محدودیت‌های آن از منظر ادعای کثرت‌انگاری اهمیت دارد؟

واقعیت این است که علاوه بر قابلیتها، محدودیت‌های یک پدیده نیز، به ما کمک می‌کنند که کاربرد آن پدیده را بهتر بشناسیم. یعنی همانگونه که فهم قابلیت‌های هر پدیده‌ای که در برابر ماست، به ما کمک می‌کند که کار برد این پدیده را بهتر بفهمیم، فهم محدودیتهای این پدیده هم به ما کمک می‌کند که کار برد آنرا بهتر بفهمیم. وقتی با کتابی مثل قرآن سر و کار داریم نیز، هم فهم قابلیت‌ها و هم فهم محدودیت‌ها مهم‌اند. منظور در اینجا از محدودیت نقص نیست. نقص با توجه به کاربرد یک پدیده تعریف می‌شود نه محدودیت‌های آن. مثلا عینکِ معمولی صحنه‌ها را ضبط نمی‌کند، می‌توان گفت که از این نظر محدودیت دارد. این محدودیت اما نقص آن نیست چون ضبط کردن صحنه‌ها از کاربردهای عینک نیست.
بازگردیم به قرآن. قرآن به زبان انسانی است و زبان انسانی محدود است. یک حد و مرزهایی وجود دارد. در اینجا ایشان به برخی از حد و مرزها اشاره کرده و سپس در باره الهیات قرآن صحبت می‌کنند تا از این

طریق بتوانیم از منظری بالاتر به مسئله نگاه کنیم و در حقیقت برای نتیجه گیری نهایی دانه‌ای بکاریم.
می‌دانیم که قرآن یک سری گزاره‌هایی دارد که در باره‌ی پدیده‌های اطراف ما و نیز در باره تاریخ است. هستند پژوهشگرانی هستند که معتقدند قرآن حتی جلوتر

از علم زمان است و هر کشف جدیدی که می‌شود دنبال آیه‌ای می‌گردند تا بگویند ببینید قرآن این‌را قبلا گفته است.
تا آنجا که مثلا کسی سرعت نور را از قرآن در آورده بود. این مسئله تا آنجا پیش رفته که کسانی تاریخ مدون را هم زیر سوال می‌برند، چون قرآن تاریخ را به گونه‌ی دیگری گفته است. و نیز کسانی هستند که اگر در قرآن پیشگوییی کرده است که مشخصا آن پیشگویی هم ظهور نکرده، باز توجیه می‌کنند. ایشان می‌گویند البته من با این دوستان موافق نیستم و با پژوهشگرانی موافقم که معتقدند بنای گزاره‌های قرآن پرده برداشتن از واقعیت علم یا تاریخ برای ما نیست، بلکه قرآن از اطلاعات و معلومات مردمان زمان خودش استفاده کرده که منظورش را برساند. یعنی مثلا اگر مخاطب قرآن معتقد است خورشید و ماه به نحو خاصی هستند، قرآن با فرض همین اعتقاد می‌پرسد که چگونه ممکن است این خورشید و ماه خدایی نداشته باشد. یا با توجه به فرهنگ ادیان ابراهیمی (فرهنگ بابیلی) که در سرزمین وحی جای پایی داشت، قرآن از روایات تاریخی همین فرهنگ استفاده می‌کند تا منظورش را به مخاطب برساند و بر او تاثیرگذار باشد.
بنابراین اصل بحث این است که اینها گزاره‌هایی برای پرده برداشتن از واقعیت نیست بلکه گزاره‌هایی است برای استفاده از تصوری که مخاطب از واقعیت دارد، تا پیام منتقل شود.

یکی از پژوهشگران قرآن، آقای محمد علی طباطبایی با خانم سعیده میر صدری اخیرا مقاله‌ای را در انجمن مباحثات قرآنی ارائه دادند که خلاصه‌ی آن این بود که گر چه قرآن تصویری که از کائنات می‌دهد، تصویری خاص خودش است، اما این تصویر بسیار با تصویر نجوم بابلی در آن زمان شباهت دارد.
قرآن می‌خواهد پیامی را بگوید و ناگزیر آن پیام را در ظرف تصوری که مخاطبین مستقیم وحی از واقعیت داشته‌اند، بیان می‌کند. بنابراین حقیقتی آمده است، اما این حقیقت در چارچوب فرهنگ محدود بشری در آن زمان و مکان تصویر شده است. آنچه خارج از این چارچوب است، وارد قرآن نمی‌شود. از همین روی قرآن ادیان غیر ابراهیمی را نه ردّ می‌کند و نه قبول می‌کند بلکه به علّت همین محدودیت آنها را وارد بحث نمی‌کند، یا دقیق‌تر بگوییم، آنها خارج از چارچوب بحث قرآن قرار می‌گیرند.

در اینجا به محدودیتی دیگر با نگاهی به الهیات قرآن می‌پردازیم:

ما دو اصطلاح قرآنی داریم: حمد (ستایش خداوند برای آنچه او هست= تو این هستی) و تسبیح (منزه دانستن/ کردن خداوند= تو آن نیستی، بهتری). در مواجهه با یک پدیده، "تو آن نیستی" از "تو این هستی" همیشه آسان‌تر است.
قرآن هم می‌گوید "یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض" (۶۲:۱، ۶۴:۱)، "یسبح الرعد بحمده" (۱۳:۱۳)، تسبیح کار رعد هم هست . همه چیز تسبیح خدا را می‌کند. اگر حمدی هست در بیشتر موارد این حمد نیز با تسبیح آمده است، یعنی نوعی حمد در کنار اقرار به کوتاهی در شناخت، مانند همین آیه‌ی تسبیح رعد. تنها در هفت جا از قول کسی و به طور مستقیم حمد بماهو حمد آمده که پنج مورد آن در

باره‌ی اهل بهشت است. یک‌جا نیز در سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۳۹ اســـت که ابراهیم حمد خدا را می‌کند که در این سن بالا به او دو فرزند داده است.
یک‌جا هم در ســـوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۵ داوود و سلیمان حمد می‌کنند به خاطر فضیلتی که به آنها داده شد. به عبارت دیگر قرآن حمد را یا از قول بهشـــتیان و یا از قول پیامبران گفته، به طور بســـیار معدود و همان را هم به مسئله‌ی خاصی محدود کرده است، اعطای بهشت، یا فرزندان، یا فضیلت. یعنی در همین حمد هم بیش از توصیف محمود، سپاســـگزاری از محمود آمده است.

نمی‌خواهیم وارد بحث‌های الهیات سلبی و ایجابی بشـــویم اما اگر بنا بود که وارد بشـــویم بر این مبنا می‌توان گفت قرآن به ادبیات سلبی نزدیکتر است.

محدودیت دیگر، تاکیدی اســـت که قرآن بر متشابه بودن برخی آیـــات دارد. این خیلی مهم اســـت و ما کاری نداریم که چه کسی می‌فهمد آنها را و چه کسی نمی‌فهمد.
امـــا همینکه قـــرآن از آیاتی به نام آیات متشـــابه ســـخن می‌گوید و اینها درباره‌ی مقولاتی هستند که ما نمی‌توانیم درکشـــان کنیم و زبان بسیار تمثیلی و استعاری در آنها بکار رفته، برای بحث ما اهمیت دارد. همینطور اســـت وقتی قرآن دربـــاره‌ی غیب صحبت می‌کند و می‌گوید به طور مطلق کسی از غیب اطلاعی ندارد مگر اینکه خداوند بخواهد.

نتیجه این که قرآن از یک ســـو به خاطر زبان انسانی تصوری محدود از حقیقت را به ما بدهد و در مسائل مربوط به واقعیت‌هـــای زندگی مانند علوم تجربی و تاریخ نیز از دانش مخاطب مستقیم یا فرهنگی که او با آن آشـــنا بوده استفاده کرده است تا پیامی را به آنها برساند.
بـــه نحو اولی وقتـــی به معرفی خـــود خداوند هم می‌رسد نیز، قرآن آن حقیقت مطلق را به زبان بشری عینـــا بیان نمی‌کند و در واقـــع چنین چیزی در هیچ

کلام بشری قابل بیان کردن نیست.[۱۲]
از سوی دیگر قرآن تصویری که داده مطابق و متناسب با مخاطبان قرآن بوده اســـت. این مخاطبان اعرابی بوده‌اند که بسیار تحت تاثیر ادیان ابراهیمی بوده و به خاطر بت‌هایی که داشـــته‌اند به خدای متشخص قائل بوده‌اند. قرآن از همین تصویری که مخاطب دارد و تصور می‌کند که خورشید، ماه را دنبال می‌کند و دور زمین می‌چرخد، یا تحت تاثیر

باورهای دینی و آیینی آشـــنا در آن زمان به تصویری متشخص از خداوند خو گرفته است و بر آن مبنا باور دارد یا می‌تواند باور کند کـــه آدم و حوایی بوده‌اند و امانتی عرضه شـــد و کوه‌ها ســـرباز زدند و به انسان رسید، از همین استفاده می‌کند تا پیامش را بگوید. این که چرا قـــرآن و در واقع هر کتاب مقدّس دیگری اینگونه است به بحث ماهیت وحی مطرح می‌شود که خارج چارچوب این سلسله گفتار/نوشتار است.

ایشان بر این باورند که هر دو تعبیر خدای متشخص و خدای نامتشخص، دو تصویر از حقیقت خداوندانند که لزوما یکی بر دیگری برتری ندارد. هر کدام امتیازاتی دارند.
مثلا خدای غیر متشـــخص از نظر فلسفی می‌تواند قابل دفاع‌تر باشـــد اما با خدای متشـــخص در عمل شاید بهتر بتوان ارتباط شخصی و دو سویه برقرار کرد. پیروان خدای متشخص می‌گویند خدا همین است و بیش از این را نمی‌دانیم. پیروان خدای غیر متشخص هـــم می‌گویند خدا همین اســـت و متشـــخص هم نیست و بیش از این را نمی‌دانیم. خداوندی که در

قـــرآن به نوعـــی از او با تعبیر «حق» نام برده شـــده،

نه این‌اســـت و نه آن. هر دوی اینهـــا تصویری از آن حقیقتی است که ایشـــان آن‌را خدای «نامشخص» نام می‌نهند (لیس کمثله شی) . خدای نامشخص، راز آمیز اســـت و اگر ما راز را با امر متعالی عجین نکنیم، اصل آن امر متعالی را زیر ســـوال برده ایم . او باید راز آمیز باشـــد تا امر متعالی باشد. بحث بیشتر در این مورد را می‌توان در مقاله‌ی دیگر ایشان تحت عنوان « ما و خدای راز آمیز قرآن» دید.

اگـــر بپذیریم که تصویری که قرآن به ما از خداوند یا آخرت یا بدنیا آمدن انســـان و ... می‌دهد، تصویری است بر مبنای تحمل مخاطب مستقیم و متناسب با او، و به ســـه نکته‌ی قبلی هـــم توجه کنیم، یعنی «خدای عملگرا» که برایش مهم نیست که تو نصرانی یا صابئی یا... هســـتی و فقط ایمـــان و عمل صالح برایش مهم اســـت، و خدایی که در همان محدوده‌ی ادیان ابراهیمی نیز برای هر قومی پیامبری فرستاده،

۱۲ . زیرا درک آن حقیقت نامحدود و مطلق به زبان و شعور محدود انسانی ناممکن است. در حقیقت زبان و عقل ما محدود است و با ابزار محدود نمی‌توان نامحدود را فهمید. زیرا اگر احصاء کنید آن‌را دیگر نامحدود نمی‌شود. لذا تصویری از آن‌را به ما می‌نمایاند و مثلا می گوید: هو الاول و الاخر والظاهر والباطن. ولی به محض اینکه آدمی میخواهد تصوری راجع به او پیدا کند، می‌گوید: «لیس کمثله شیء.» این راز آمیز بودن خدا را نشان می‌دهد.

و خدایی که برای پیروان ادیان ابراهیمی نیز شریعت‌های متفاوت را آورده است، آنوقت می‌توانیم به دیدگاه گسترده‌ای در کثرت‌انگاری برسیم. به این معنی نزدیک می‌شویم که آن ملاک رستگاری که اصلش تزکیه است، ملاکی می‌شود برای همه‌ی پیروان راه‌های معنوی متنوع، و همانگونه که برای ادیان ابراهیمی این ملاک مشروط به پیروی از تنها یک شریعت نیست، برای ادیان و آیین‌های غیر ابراهیمی نیز همینگونه است. همانطور که ایمان و عمل صالح نیز چنین است. ایمان به معنی باور به همان تصویری از خداوند که ادیان ابراهیمی دارند نیست. همانطور که گفته شد مخاطبان قرآن همه به آن خدا و به آن تصویر از خدا باور داشتند. ایمان به معنی محکم کردن باور به خداوند است، ایمانی که منجر به عمل صالح شود و منجر به معنویت شود. عمل صالح نیز محدود به عمل به یک شریعت خاص نیست، بلکه عمل خوبی است که با نیت خوب انجام شود. این ایمان می‌تواند به تصویری غیر متشخص از خداوند نیز باشد.

از همین روی است که می‌بینیم انسان‌های عارف و وارسته محدود به مسلمانها نیستند و در مسلک‌های معنوی متفاوت انسان‌های وارسته می‌بینیم، البته منظور آن مسلک‌هایی است که به آن سه جنبه‌ی اخلاقی که در بحث مرز کثرت‌انگاری گفته شد بپردازند و از هیچ یک غافل نبوده و هیچ یک را نفی نکنند. اینها همه به یک سو می‌روند و جالب این است که می‌بینیم که حتی در نوشته‌ها و گفته‌های ایشان با وجود تفاوت در لفظ نهایتا همه کم و بیش و در بسیاری موارد، به یک سو اشاره می‌کنند.

- در اینجا این سوال پیش می‌آید که با این نگاه متنی، اگر ایشان چیزی جز کثرت‌انگاری در قرآن ندیده‌اند، چرا بین نص‌گرایان ما کمتر باور به کثرت‌انگاری را می‌بینیم؟

پاسخ ایشان به این مضمون است که: بله غالب نص‌گرایان انحصارگرایند. و هر چند من نمی‌توانم در باره افراد قضاوت کنم. ولی به نظرم می‌آید که آنچه که جامعه‌ی دینی به خاطر مسائل تاریخی بدان خو گرفته و با آن رشد کرده است، در فهم ما از قرآن یا هر متن دیگری بسیار تاثیر می‌گذارد. من نمی‌خواهم بگویم از آن تاثیر رها شده‌ام اما این جمله‌ی منسوب به حضرت علی در خطبه‌ی ۱۷۶ نهج البلاغه را در نظر دارم که می‌گوید آراء خودتان را بچینید مقابل قرآن و آنها را نقد کنید (و اتهموا علیه آراءکم)، ببینید کدامش را می‌شود قبول کرد. البته کار دشواریست زیرا سخت است بیرون آمدن از چارچوب نظری‌ای که با آن ساخته شده‌ایم. من کثرت‌انگاری را با تفسیر آیات قرآن برداشت نکرده‌ام بلکه آن را به صراحت در آیات قرآن می‌بینم.

- سوال دیگر اینکه از سویی قرآن می‌گوید برای هر امتی رسولی فرستادیم، اما می‌بینیم که برای اقوام دیگر رسولی نداریم؟

پاسخ اینکه خطاب در اینجا به مخاطبان محلی قرآن است و در همان محدوده‌ی ادیان ابراهیمی صحبت می‌کند، یعنی می‌گوید امت‌های ادیان ابراهیمی هر کدام رسولی داشته‌اند. بله اگر شما بگویید نه من این را جهانی می‌دانم، آنگاه خواهم پرسید که شما در کجای تاریخ رسولی با آن مشخصات خاص قرآنی برای آفریقایی‌ها و چین و روسیه آمریکا و ... پیدا می‌کنید؟

وقتی قرآن می‌گوید هر امتی رسولی دارد منظورش امت ادیان ابراهیمی‌است که در تاریخ همان خاورمیانه، قوم بنی اسرائیل، قوم هود و یونس و صالح و ... بوده‌اند. مگر اینکه تعریف رسول را گسترش دهیم و از چارچوب قرآن بیرون آوریم که در اینصورت اصل این پرسش عوض خواهد شد.

پایان بحث کثرت‌انگاری:

ما با دو روایت روبروییم:

روایت اول، خداوندی است که آدم و حوایی را خلق کرده و همه‌ی انسان‌ها را از نسل آنها پدید آورده، بهشت و جهنمی را برای انسان در نظر گرفته و سپس منطقه‌ای محدود از کره‌ی زمین را انتخاب کرده و در این منطقه چند پیامبر فرستاده است. آخرینشان نزدیک به ۱۴۰۰ سال پیش آمد و هر چه او به صورت وحی گرفته است، عین حقیقت و یا تنها تصویر درست از حقیقت است. تمام مردم دیگر نقاط زمین باید این را بپذیرند و بر مبنای شریعت او کارهایی مشخص را انجام دهند تا به رستگاری (بهشت) یا رستگاری اعلی برسند و این از وظایف پیروان اوست که با تبلیغ این دین و این شریعت مردمان جهان را به تنها راه رستگاری یا رستگاری اعلی رهنمون کنند. این داستان را بسیاری می‌پسندند و کوچکترین مشکلی در آن نمی‌بینند.

روایت دوم کاملا متفاوت است:

در این روایت، حقیقتی است که به آن با عنوان خدای «نامشخص» یاد می‌کنیم. این حقیقت برای ما انسان‌های ناسوتی قابل درک و فهم به صورت عینی نیست. انسان‌های وارسته‌ای با تهذیب و سلوک معنوی سعی کرده‌اند به این حقیقت نزدیک شوند و وقتی نزدیک شدند این حقیقت خودش را

به آنها نشـــان داده است اما با تصویری که متناسب با فرهنگ و جامعه‌ی آنهاست. بر این مبنا گروه‌های متفاوت معنوی ایجاد شدند. این گروه‌های متفاوت معنوی در آن تصویر با هم اختلاف نظر دارند. یکی به بهشت و جهنم باور دارد، یکی به تناسخ و دیگری به تصویری دیگر. اما همگی در یک چیز با هم اتفاق نظر دارند و آن اینکه چگونگی آدمی، از جهت نفسانی، در این دنیا بر چگونگی او بعد از مرگش تأثیر می‌گذارد و همـــه اتفاق نظر دارند کـــه راه بهتر کردن چگونگی او، تزکیه و بهبود نفس و روان اســـت. برخی مفاهیم مشترک هم به شـــکل‌های مختلف اما با کارکردهای تقریبا یکســـان وجود دارند. ماننـــد مفهوم توکّل که در میان قائلین به خدای نامتشـــخص نیز، با همان کارکـــرد و به نوع دیگری وجـــود دارد. تقوا هم چنین است هر چند نام متفاوتی برای آن به کار رود.

بر مبنای این روایت دوم، ادیان اصلی و راه‌های معنوی قابل اعتماد، همگی، شریعت‌ها و راههای متفاوتی هســـتند به یک سو، اما با تصویرهای متفاوتی از آن حقیقت. طبعا برای رســـیدن به آن حقیقت ممکن اســـت از روشهای متفاوتی استفاده کنند ولی همه‌ی این روش‌ها بر تزکیه تاکید می‌کنند.

قرآن در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۴۸ می‌گوید:

"... برای هر یك از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم. و اگر خدا می‌خواســـت همه شما را امت واحدی قرار می‌داد، ولی می‌خواهد شـــما را در آنچه به شما داده امتحان کند؛ پس به ســـوی کارهای نیك بر یکدیگر پیشـــی گیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ پس شـــما را بـــه آنچه همـــواره دربـــاره آن اختلاف می‌کردید، آگاه می‌کند." این آیه البته در چارچوب قرآن به شریعت‌های ابراهیمی اشاره می‌کند اما همانگونه که بحث شد از اصلی ســـخن می‌گوید که برای تمام ادیان و آیین‌های راستین عمومیت دارد.

گر چه روش‌ها متفاوت‌انـــد ولی معیار بنا به روایت قرآن، یکسان اســـت و همان تزکیه است. ما در قرآن هیچ آیه‌ای نداریم که در یک کلمه شـــرط رستگاری را گفته باشد بجز این آیه: قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا. این خیلی مهم اســـت. حتی آن آیاتی که می‌گویـــد ما پیامبر را فرســـتادیم برای اینکه تزکیه‌شـــان کنـــد، وَيُزَكِّيهِم وَيُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَالحِكمَةَ، همه‌ی این تعلیم کتاب و حکمت برای یک چیز بوده و آن تزکیه است.

هر یک از این دو روایت نتایج بسیار متفاوتی ایجاد می‌کنند. روایت و نگاه کثرت‌انگار مثلا شـــاید سبب شـــود که ما ســـری هم به پیروان ادیان دیگر بزنیم و تصویـــری از حقیقت که به ما داده شـــده، و یا ما آنرا دریافـــت کرده‌ایم را به آنان ارائه دهیـــم و از آنان نیز بپرســـیم تصویر شما چیست؟ این بهره‌ای دارد که در روش‌هـــای تحقیقی به آن، نگریســـتن از چند زاویه بـــه یک پدیـــده‌ی پیچیده می‌گویند. نگریســـتنی بـــرای فهم اینکه آن پدیده واقعا چیســـت و در مورد آن حقیقـــت مطلق، برای فهم بهتر او. درســـتی این مسئله را در موضوعات گوناگونی می‌توان یافت. مثلا اگر ما مفهوم دعا، آنگونه که برای معتقدان به خدای متشـــخص تصویر شده اســـت را از زاویه‌ی قائلان به خدای غیر متشخص نیز بررسی کنیم، یافته‌هایی را پیدا می‌کنیم کـــه به خود ما برای دعا کردن می‌تواند کمک کند و بالعکس.

قـــرآن تصویـــری از حقیقت را به مـــا می‌گوید، نه عین حقیقت. بنابراین، اگر با تصویر متفاوتی از حقیقت روبرو شویم این لزوما به معنی غلط بودن آن تصویر نخواهد بود.

این تصاویر متفاوت کمک می‌کنند به نزدیک شـــدن ما به کشف بهتر حقیقت. این تصاویر جهان‌بینی ما را تغییر می‌دهند. نمونـــه ای از این جهان‌بینی را در داستان موسی و شبان می‌توان دید. ما اغلب تا این قسمت داستان را توجه کرده ایم که خداوند به موسی گفـــت "بنده‌ی ما را ز ما کردی جدا" و موســـی می‌رود پیش شـــبان و می‌گوید مرا ببخـــش و "هیچ آداب و ترتیبی مجو". شبان هم می‌گوید بعد از آن حرفی که زدی من به یک مکاشفاتی رســـیدم "حال من اکنون برون از گفتن است". این بحث مولوی اما ادامه پیدا می‌کند:

نقـــش می‌بینـــی کـــه در آیینـــه ایســـت
نقـــش تســـت آن نقـــش آن آیینـــه نیســـت
دم کـــه مـــرد نایـــی انـــدر نـــای کـــرد
درخـــور نایســـت نـــه درخـــورد مـــرد
هـــان و هـــان گـــر حمـــد گویـــی گـــر ســـپاس
همچـــو نافرجـــام آن چوپـــان شـــناس
حمـــد تـــو نســـبت بـــدان گـــر بهترســـت
لیـــک آن نســـبت بحـــق هـــم ابترســـت.

یعنی تویی که تصور می‌کنی حمدت، شناختت از آن چوپان کامل‌تر اســـت، بدان که این حمد و شناخت تو هم ناشـــی از تصویر محدود تو از خداوند است و نسبت به حق، بس ناقص و ابتر است.

"اکنون که با پاســـخ به پرسش اول اندیشه را شخمی زدیم و با پاسخ به پرسش دوم در آن دانه‌ای کاشتیم، آماده‌ایم که در قســـمت سوم با ســـعیی که در پاسخ به پرسش سوم خواهیم کرد برداشت محصول کنیم. پرســـش ســـوم این اســـت: قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟".

***

«پرسش سوم: قرآن به چه کار امروزِ ما می‌آید؟»

خلاصه‌ی پاسخ به پرسش دوم: قرآن انحصارگراست یا کثرت‌انگار؟
روایت قرآن از سنت ارسال پیامبران، ملاک رستگاری و تنوع شریعت، روایتی کثرت‌انگار است و نه انحصارگرا. قرآن بر ارسال پیامبران برای قوم خودشان و به زبان ایشان تاکید دارد و ملاک رستگاری را نه پیروی از یک شریعت خاص که تزکیه معرّفی کرده است و نه تنها شریعت‌های مختلف را برتافته بلکه آنها را خواست خدا می‌داند و هر یک از یهود و نصاری را به پیروی از شریعت خود فراخوانده است. برخی تفسیرهای انحصارگرا از آیات قرآن ناشی از تفسیر جهان‌شمول، و بدون توجه به زمینه‌ی آیات، از کلماتی مانند ناس یا عالمین است. همچنین تفاوت قائل نشدن بین ایمان آوردن به پیامبر و پیروی از شریعت پیامبر موجب تفسیر انحصارگرا از آیاتی می‌شود که در آنها اهل کتاب در زمان و مکان وحی به ایمان آوردن خوانده شده‌اند. توجه به آنچه از آن به عنوان محدودیت‌های قرآن - و نه نقص - یاد شد می‌تواندکثرت‌انگاری قرآن را به ادیان غیر ابراهیمی نیز گسترش دهد. کثرت‌انگاری قرآن اما مطلق نیست و هر مسلکی را شامل نمی‌شود. آن دین و آیین و مسلکی که پیروان خود را تشویق به بد اخلاقی در یک ارتباط یا بیشتر از ارتباطات سه گانه‌ی انسان - به شرحی که آمد- کند در وسعت کثرت‌انگاری قرآن جایی ندارد.

مقدمه

در بحث‌های قبلی اشاره شد که پاسخ به پرسش از مخاطبان قرآن مانند شخم زدن اندیشه است و پاسخ به پرسش از کثرت‌انگاری قرآن مانند کاشتن دانه‌ای در آن است. آن دو پرسش و تمام آن بحث آمد تا با تدبّر و بحث برای پاسخ به پرسش سوم، خوشه‌چینی و برداشت محصول کنیم. در این بخش با تأکید مجدد بر اینکه بحث ما یک بحث مربوط به خوانش متن است، می‌خواهیم ببینیم که متن قرآن برای کسی که به هر دلیلی به این کتاب دل‌بستگی دارد چه کمکی می‌تواند بکند و به چه کار امروز او می‌آید.
برای این منظور اگر متوجه نباشیم که مخاطب کدام سخن قرآن، ما هستیم و کدام سخن برای مخاطبان مستقیم است، نمیتوانیم از قرآن استفاده درستی بکنیم. به عبارت دیگر تا زمانی که از برگه‌ی مختص به مخاطب مستقیم عبور نکنیم به برگه‌ی دوم که شامل مخاطبان غیر مستقیم است نخواهیم رسید. این اصلا بحث عمیقتر نگاه کردن نیست، بحث این است که در همان سطحی که نگاه می‌کنیم این دو برگه وجود دارند و باید از هم جدا شوند. در پاسخ به پرسش اول به این موضوع پرداختیم و با توجه به هدف اولیه‌ی قرآن برای مخاطبان مستقیم آن برگه‌ی اول را بررسی کردیم.

اگر متوجه نباشیم که مخاطب کدام سخن قرآن، ما هستیم و کدام سخن برای مخاطبان مستقیم است، نمی‌توانیم از قرآن استفاده‌ی درستی بکنیم.

پرسش دوم نیز خصوصا از این نظر کمک کننده بود که متوجه باشیم که قرآن تصویری از حقیقت را به ما می‌گوید، نه عین حقیقت. بنابراین این تفکر که حالا این تصویر درست است یا آن تصویر لزوما تفکر مربوطی نخواهد بود. ما می‌توانیم فهممان را از قرآن کمی شامل‌تر کنیم.
اما پرسش سوم، این است که ببینیم قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟ این یک پاسخ بدیهی دارد و آن اینکه قرآن اساسنامه دین است یا منبعی از عقاید است و یا اگر بخواهید احکام دین را بفهمید، لازمه‌اش مراجعه به قرآن است و قرآن حرف اول را می‌زند. صرفنظر از اینکه معتقد باشیم این احکام به درد امروز ما می‌خورد یا نه و صرفنظر از اینکه به شریعت ایستا معتقد باشیم یا شریعت پویا. از این پاسخ بدیهی رد می‌شویم.چون در اینجا منظور کاربرد قرآن - مشخصا متن قرآن - برای زندگی انسان دل‌بسته به قرآن است و نه نقش قرآن در فهم دین و شریعت.

۳. قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟

پرسش سوم را با بررسی سه خرده‌پرسش و سپس پاسخ به پرسش اصلی در بخش‌های زیر پی می‌گیریم:
- هدف نهایی قرآن چیست؟
- از روایت داستان آفرینش انسان در قرآن چه می‌توان دریافت؟
- قرآن چگونه بر تزکیه و معنویت دل‌بستگانش تاثیر می‌گذارد؟
- نتیجه‌گیری و پاسخ به پرسش اصلی: قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟

۳-۱. هدف نهایی قرآن چیست؟

هدف ابتدایی قرآن را گفتیم که اتمام حجت برای مخاطبان مستقیم بود. هدف نهایی قرآن همان است که در قسمتِ ۲-۲-۲ در پاسخ به پرسش دوم به عنوان ملاک رستگاری در قرآن آمد، یعنی تزکیه. در آنجا گفته شد:
اگر در قرآن به دنبال ملاک رستگاری در یک کلمه باشیم

آن تزکیه است.
"قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى"(۸۷:۱۴)
(بی تردید کســی که خود را [از زشتی های باطن و ظاهر] پاک کرد، رستگار شد.)
قرآن در چهار آیه ی مشابه هدف دین را مطرح می‌کند. در ترتیب کنونی قرآن، اولین آیه، آیه ۱۲۹، سوره‌ی بقره است وقتی حضــرت ابراهیم دعا می‌کند کــه خدایا پیامبری برایشان بفرست. ســه آیه‌ی دیگر نیز با همان مضمون با کلمات اصلی یکسان خطاب به مخاطبان قرآن است:
"رَبَّنــا وَ ابْعَثْ فيهِمْ رَسُــولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِــمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتــابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّــكَ أَنْتَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ" (۲:۱۲۹)
مانند پاســخ به پرســش دوم برای اینکه بحث و جدل کمتری درباره‌ی ترجمه‌ی آیات پیش آید، ترجمه‌ی حسین انصاریان را می‌آوریم:
(پــروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشــان برانگیز، کــه آیات تو را بر آنان بخوانــد، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی.)
اگر این آیات را گذرا و بدون تامل بخوانیم ممکن است به این نتیجه برســیم که پیامبر لابد برای چهار هدف مجزا آمد:
۱- خواندن آیات قرآن ۲-تعلیــم کتاب ۳- تعلیم حکمت ۴- تزکیه
ازنظر دکتر شــفتی دین برای همان آخــری، یعنی برای تزکیه آمده است و آن ســه، راهی برای تزکیه‌اند. انتقال آیات قرآن به مخاطبان توســط پیامبر راه را برای تعلیم کتــاب و حکمت با مخاطبان بــاز می‌کند و این نیز راه را برای هدف اصلی که تزکیه اســت می‌گشاید. با آن سه و بدون تزکیه دردی که دوا نخواهد شــد هیچ، وضع بدتر هم می‌شــود. زیرا آن سه با خود دانش و آگاهی می‌آورند و آنکه این دانش و آگاهی را کســب کند و بفهمد و باور کند اما تزکیه نکند عذر کمی خواهد داشت. هر توصیه و هر بهره‌ی دیگری از دین هم که در قرآن به آن اشاره شده، مانند تقوا و اقامه‌ی قســط و تبیین محل اختلاف، برای همین هدف اصلی یعنی تزکیه بوده است.
در قرآن هر دستور و حکمی که آمده است هدف نهایی‌اش تزکیه اســت. بلکه همان هدف ابتدایی که انذار و اتمام حجت برای مخاطب مســتقیم بود هم، برای تزکیه بود. یعنی هدف اولیه‌ی قرآن برای مخاطب مســتقیم نیز در خدمت همین هدف نهایی، یعنی تزکیه‌ی ایشــان بود. از هدف که بگذریم، خوب اســت به موضوع و اســلوب قــرآن هم توجه کنیم. قرآن می‌گوید هُــدی لِلْمُتَّقِین یا هُدًی لِلنَّاسِ اســت و یا می‌گوید قــرآن کتاب هدایت و رحمت است برای مومنین، هدایت موضوع قرآن است. فهم این نکته بسیار حائز اهمیت است زیرا با این درک، مثلا وقتی می‌گوید قرآن تِبْیاناً لِکُلِّ شَــیْ ءٍ اســت، دیگر هر انتظاری از آن نخواهیم داشــت و کل شیء را در چارچوب موضوع هدایت و هدف تزکیه خواهیم فهمید، و همانجا هم با زبان انذار نه هر زبانی.

فهم این که هدف، موضوع و اســلوب قرآن چیست، بســیار حائز اهمیت اســت. زیرا با ایــن درک، مثلا وقتی می‌گوید قرآن تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ است، دیگر هر انتظاری از آن نخواهیم داشت و کل شیء را در چارچوب موضــوع هدایت و هــدف تزکیه خواهیــم فهمید.

اینگونه می‌توان به سه عنوان‌بندی رسید:
هدف قرآن: تزکیه
موضوع قرآن: هدایت
اســلوب قرآن: انذار (به این معنی که اسلوب قرآن بر مبنای هــدف اولیه‌ی قرآن برای مخاطب مســتقیم است)
اگر توجه کنیــم که هدف قرآن تزکیــه و موضوع او هدایت آدمی به ســوی تزکیه است، این سوال پیش می‌آید که قرآن برای این هدایت از چه روشی استفاده می‌کند. این را در ادامه‌ی این بحث بررسی می‌کنیم:

۳-۲. از روایت داستان آفرینش انسان در قرآن چه می‌توان دریافت؟

در ابتــدا باید توجه کرد که در اینجا توجه ما به متن قرآن است و در پی خوانش این متنیم. معنایش این نیســت که بر این باوریم که داستان خلقت کلمه به کلمه عین واقعیت بوده و حقیقت خارجی داشــته اســت. اینکه آیا اینگونه بوده اســت یا اینکه در این روایت زبان استعاره به کار رفته و یا حاصل تجلّی حق بر دل پیامبر بوده است بحث دیگری است.
روایت قرآن از داســتان خلقت انسان را در چهار فصل مطرح می‌کنیم تا هدایت آدمی به سوی هدف تزکیه را بهتر توضیح دهیم:

۳-۲-۱. فصل اول: خلقت انسان

دکتر شفتی اســتفاده‌ی خود از داســتان خلقت در قرآن را با تشــبیه آن به برخی فیلم‌ها بیان می‌کنند. در برخی فیلم‌ها صحنه‌ی نمایش یکباره بازگشت به عقب می‌کند و ماجرایی را از گذشته نشان می‌دهد و بیننده تازه متوجه می‌شود که داستان چه بوده و چرا به اینجا ختم شده است. در اینجا نیز ایشان چنین استفاده‌ای از داستان خلقت می‌کنند:
در بیان داستان خلقت هنگامی خداوند به فرشتگان

می‌گوید که به آدم سجده کنید، که پیشترگفته است که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، از روح خودم در او دمیدم. یعنی قبل از آنکه بگوید فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِين - برای او به سجده در افتید - اشاره به دمیدن از روح خود در او نموده است.

آنچه از این نفخت فهمیده می‌شود اینست که انسان چیزی از خدا در خودش دارد. البته با یک دید وحدت وجودی درست است که بگوییم همه‌ی وجود اوست، اما اینکه خصوصا برای انسان گفته شده، اشاره است به اینکه آنچه انسان از او دارد در مرتبه‌ی بالایی است. بعد از این موضوع، قرآن صحبت از «امانت» می‌کند و می‌گوید ما این امانت را به آسمان و زمین دادیم و آنها قبول نکردند و به انسان دادیم. تفسیرهای متعددی از این شده اما اگر همه این تفاسیر را کنار هم بگذاریم بیشتر آنها ختم می‌شود یا به عقل و یا به اختیار که این دو هم به یکدیگر وابسته‌اند.
نکته بعدی در داستان خلقت انسان، بحث تکبر است که به شیطان گفته شده أَسْتَكْبَرْتَ: آیا تکبر ورزیدی؟ که در بحث مربوط به پرسش دوم گفتیم این چیزی است که بر مبنای قرآن انسان را لایق جهنم می‌کند. زیرا طبیعت من با او بودن است و اگر من تکبر داشته باشم، در برابر طبیعت خودم ایستاده‌ام. طبیعت من وابسته و اتصال به اوست چون از روح خود در من دمیده است و این دمیدن ادامه دارد، کل یوم هو فی شأن. اگر تکبر داشته باشم در واقع خودم را در برابر او گذاشته ام و خودم را مثالی از شرک کرده‌ام. بعد که فرشتگان به خداوند می‌گویند این موجود که خون به پا خواهد کرد، خداوند می‌گوید إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: من چیزی را می دانم که شما نمی‌دانید. به نوعی انگار خداوند می‌خواهد این بحث را با فرشته ها ادامه دهد و می‌گوید اسماء را به آدم یاد داده است و می‌گوید بگویید که اینها کی هستند اگر می‌دانید و آنها می‌گویند که ما نمی‌دانیم. می‌توان از این اسماء دریافتی فلسفی داشت. می‌توان اینگونه نیز نگاه کرد همانگونه که در برخی تفاسیر آمده است، که با توجه به استفاده از کلمه‌ی هَؤُلَاءِ در این آیه منظور از این اسماء اسامی انسان‌های کامل بوده است، مانند پیامبران در ادیان ابراهیمی، بودا، و دیگر انسان‌های کامل. گویی این تشریح پاسخ خداوند است که إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

مانند باغبانی که رهگذر، جز گرد و خاک و گِل در کار او نمی‌بیند، با حیرت می‌پرسد "چه می‌کنی؟"، و باغبان می‌گوید إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. چند ماه بعد باغبان میوه‌ها و گل‌ها را نشان او می‌دهد. بله ابراهیمی، موسی و عیسی و محمدی خواهد آمد و ابن عربی‌ای و مولوی و حافظ و عطار و بودائی ... خواهد آمد.

۳-۲-۲. فصل دوم : هدف از خلقت انسان

بر مبنای قرآن هدف از خلقت آدمی چیست؟ قرآن می‌گوید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: ما انسان و جن را برای عبادت خداوند آفریدیم. هر چند برخی لِيَعْبُدُونِ را به لِيَعْرِفُونِ تفسیر کرده‌اند اما به نظر می‌رسد که نیازی به چنین تفسیری نیست. یعنی هدف همان لِيَعْبُدُونِ است. اما بر مبنای متن قرآن چرا انسان برای عبادت خداوند خلق شده است؟ خداوند که به عبادت آدمیان نیازمند نیست، پس منظور چیست؟
در زبان عربی و خصوصا در قرآن همیشه چنین نیست که کلمه‌ی عبد تصویری دون‌مایه در ذهن تبادر کند. خداوند در قرآن از عباد خویش با افتخار نام می‌برد، و عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما (۲۵:۶۳)، و به پیامبرانش هم که اشاره می‌کند کلمه‌ی عبد را به کار می‌برد، إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا، وَ اذْكُرْ عَبْدَنا، ... . مقام عبد با مقام مولی سنجیده می‌شود. هر چه مولا بالاتر باشد مقام عبد هم بالاتر است.
اما عبد چه ویژگی باید داشته باشد که عبد خوبی برای مولای خودش باشد؟
مثالی می‌زنیم. اگر "این" عبد "آن" باشد، و "آن" مهمان‌دوست باشد اما "این" مهمان‌دوست نباشد، یا اگر "این" عادت دارد که دیر از خواب برخیزد اما "آن" سحرخیز است، آیا "این" می‌تواند عبد خوبی برای "آن" باشد؟ عبد باید شبیه مولی باشد، باید همان‌ها را دوست داشته باشد که مولی دوست دارد و در حدّ خود بر سبیل مولای خود باشد. عبد خدا بودن یعنی شبیه او شدن و به رنگ و صبغة او در آمدن، وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً، رنگ خدا، و چه رنگی از رنگ خدا بهتر است؟ و سپس می‌گوید وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُون (۲:۱۳۸)، ما برای او عبادت‌کنندگانیم. چرا شبیه او شویم؟ چون از خود او آمده‌ایم، نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، و به سوی او برمی‌گردیم، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.

پس عبد خدا بودن یعنی به رنگ او در آمدن، شبیه او شدن. برای همین نیز می‌گوید که این دینی که به آن خوانده می‌شوید (اسلام به معنی تسلیم حق بودن) فطرت الله است که انسان بر آن آفریده شده است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. آن ملاک رستگاری که در پاسخ به پرسش اول و دوم بحث کردیم، یعنی تزکیه، همان است که ما را به او شبیه می‌کند، که او منبع پاکی‌هاست. عبادت به تزکیه کمک می‌کند، إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ

وَ الْمُنْكَـــر، يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُـــدُوا رَبَّكُمُ الَّذي خَلَقَكُمْ وَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكىَ وَ ذَكَرَ اسْـــمَ رَبِّهِ فَصَلى. در این آیه‌ی اخیر فَصَلی ملاک دوم برای رستگاری نیست بلکه یک ابزار برای رسیدن به تزکیه است.
پس وقتـــی می‌گوید : وَمَا خَلَقْتُ الْجِـــنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی من اینها را خلق کردم تا به رنگ خدا، به رنگ من در آیند. مانند او، و البته در حدّ خود، پاک شوند.
خـــلاص حافـــظ از آن زلـــف تابـــدار مبـــاد کـــه بســـتگان کمنـــد تـــو رســـتگارانند

۳-۲-۳. فصل ســـوم: برای به رنگ خدا در آمدن، چه امکانات و تمهیداتی فراهم شده است؟

خداوند امانتی را به ما داده است، عقل یا اختیار و یا هر چه باشد. از آن سو می‌گوید ما انسان را ضعیف و عجول خلق کردیم. انســـان هلوعا و حریص است. آیا واقعا این صفات، صفات بدی هستند برای انسان؟ در قرآن آمده است که او خود ما را اینگونه آفریده است، آیـــا می‌توانیم بگوییم که او صفات بدی در خلقت ما قرار داده است؟
واقعیت اینست که گر چه اگر به طور اطلاق نگاه کنیم، اینها صفات بدی هســـتند، اما در نظام هستی این صفات به ما کمک می‌کنند. از یک سو ما از او آمده ایم: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. و از سوی دیگر شیطنت‌هایی در ما هست که محصول حریص بودن، عجول بودن و ضعیف بودن ما هستند. این شیطنتها چشمان ما را برای انجام کارهای متفاوت و مختلف باز می‌کنند، آن هم در جهانی که پر از رنج و چالش اســـت. الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَـــنُ عَمَلا ... (آنکه مرگ و زندگی را خلق کرد تا شما را به چالش اندازد که کدام خوش‌رفتارترید ... - ۶۷:۲).

ایـــن مبتلا کردن را معمولا بـــه امتحان کردن ترجمه کرده‌اند، که ترجمه‌ی خوبی نیســـت. امتحان کردن این پرسش را ایجاد می‌کند که مگر خدا نمی‌دانست. ترجمه‌ی بهتر به چالش کشاندن است. این چالش‌ها است که در آدمی، بالقوه را به بالفعل تبدیل می‌کنند و زمینهی بهتر شـــدن، رشد و به رنگ خدا در آمدن او را فراهم می‌آورند. منظور از چالش نیز تنها سختی‌ها و دشواری‌های زندگی نیست. ما در هر لحظه و در هر حالت، حتی در زمان شـــادی، دچار چالش نفس خود هستیم.
بر مبنای روایت قرآن امکان به رنگ خدا در آمدن، که از طریق تزکیه است، با سه عنصری که بحث شد فراهم می‌شود: اول نفخت فیه من روحی، یعنی اینکه ما از او آمده‌ایم و اصلمان نشان از او دارد، دوم صفات انســـانی مانند عجول و ضعیف و حریص بودن، و ســـوم ورطه‌ای که مملو از چالش است، یعنی این دنیا. این مجموعه به انســـان امکان رشد و تعالی می‌دهد و به او کمک می‌کند که در مســـیر تزکیه‌ی نفس خویش قرار بگیرد.

۳-۲-۴. فصل چهـــارم: بنا بـــه روایت قـــرآن این چالش‌ها و تـــلاش برای به رنگ خدا در آمدن برای چیست؟

بنا بر روایت قرآن می‌توان گفت که پاسخ این است: چـــون ... إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْـــهِ راجِعُون (۲:۱۵۶). اگر قرار است به سوی او برگردیم، باید سنخیتی با او داشته باشیم، در غیر اینصورت دری به روی ما باز نمی‌شود. با کسی می‌توان نشست که هم‌اخلاق با ما باشد و این درباره‌ی خداوند نیز صادق است. اگر هم‌اخلاق او نباشیم مجال نشستن با او نخواهیم داشت.
إِنَّـــا لِلَّهِ وَ إِنَّـــا إِلَيْهِ راجِعُون، و به خصـــوص یا أَيُّهَا الْإِنْســـانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقيه (۸۴:۶)، ایـــن را نشـــان می‌دهد که هر چـــه می‌کنیم و هر دغدغه ای داریم، چه خوب و چه بد در اصل به خاطر این اســـت که چیزی را گم کرده‌ایم و می‌خواهیم به آن گمشده برســـیم. برخی می‌دانند که گم شده‌ای دارند و برخی نمی‌دانند، برخی می‌دانند آن گمشده چیست و برخی نمی‌دانند.
این روایتی که آمـــد روایت قرآن بود. این روایت بر مبنای تصویر ادیان ابراهیمی از آن حقیقت مطلق و امر متعالی اســـت. روایتی کـــه بر مبنای تصویر خدایی متشخص از آن حقیقت مطلق است. اصل معنای این روایت اما برای پیروان بسیاری از ادیان و مسلک‌های معنوی دیگر نیز، که تصویری متفاوت از آن حقیقت مطلق و امر متعالی دارند، شـــبیه به همین است.
از ایـــن منظر این روایت برای ایشـــان نیز روایتی آشناست. اگر برخی کلمات مانند خدا و آدم و حوا و شـــیطان را از این روایت بردارید و آنها را با مفاهیم جایگزین کنید، و آن را مثلا به یک بودایی نشـــان بدهید می‌بینید که برای او هم این روایت آشناست.

او هم اینگونه می‌گوید که انســـان در رنج اســـت و بـــرای اینکه از رنج خلاص بشـــود باید وابســـته به چیزی نباشـــد و اگر در مسیر رهایی از تعلقات تلاش کند و تلاشش را ادامه دهد به یک نیروانایی می‌رســـد و در آن مقام کاملا از رنج خلاص می‌شود.

همچنین اســت اگر این داستان را به یک هندو و یا پیرو یک مسلک معنوی که دین رسمی ندارد، نشان بدهید، بــرای او هم روایت آشنایی‌اســت. قرآن این روایــت را در قالب‌هایی مانند داســتان آدم و حوّا و خدای متشــخص تصویر کرده است، اما اصل روایت بین بســیاری از ادیان و مسلک‌های معنوی مشترک است یا بگوییم اشتراک فراوان دارد.
در واقع اینکه انســان با تزکیه‌ی نفــس می‌تواند با هستی هم‌سوتر شود، از رنج خود بکاهد و حداقل در همین دنیا با آرامش بیشتری زندگی کند حتی برای بسیاری از خداناباوران (یعنی ناباور به هر تصویری از او) قابل درک و پذیرش است.

یــک قصه بیش نیســت غــم عشــق و این عجب
کــز هــر زبــان کــه می‌شــنوم نامکــرر اســت

۳-۳. قرآن چگونه بر تزکیه و معنویت دل‌بستگانش تاثیر می‌گذارد؟

گفتیــم که قرآن مخاطبان اولیــه را با هدف اولیه‌ی اتمــام حجت و بــا زبــان انذار پــروا داده اســت. اکنــون ایــن را مطــرح می‌کنیم که بــرای آن هدف نهایــی که گفتیم، یعنــی تزکیه، قرآن بــا زبان ذکر، یعنی یــادآوری، بــا مخاطبانش صحبــت می‌کند. زبان انذار قرآن برای مخاطب مســتقیم است و زبان یادآوری برای همه مخاطبان، چه مستقیم و چه غیر مستقیم. إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبيلا (این یادآوری‌اســت پس هر که خواســت - با آن - به سوی پروردگارش راهی پیش گیرد - ۷۶:۲۹).

بنابرایــن اگر آن لایه‌ی اول یعنی آن وعده‌های عذاب اخروی و دنیوی و آن ملامت‌ها و دســتورهای جنگ را که تقریبا همه به انذار مخاطب مســتقیم مربوط می‌شــوند کنار بزنیم، و البته در کنار احکام شــرعی که بحــث دیگری اســت، آنچه می‌مانــد همه‌اش یادآوریست.

زبان انذار قرآن برای مخاطب مستقیم، و زبان یادآوری قرآن برای همه مخاطبان، چه مستقیم و چه غیر مستقیم است.

یــادآوری روایتی که بــر مبنای تزکیــه و معنویت اســت. در واقع حتــی همان انــذار و همــان بیان همان احکام شــرعی نیز برای مخاطبان مســتقیم و غیــر مســتقیم ابــزار یــادآوری نیز هســت. به اختصــار به مفهــوم تزکیــه و معنویــت بپردازیم:

۳-۳-۱. مختصری درباره‌ی مفهوم تزکیه:

تزکیــه از نظر لغوی هم به معنای پاک کردن و هم به معنای نمو و رشــد کردن است. به تعبیری می‌توان گفت که تزکیه نمو کردنی است که نتیجه‌ی آن پاک کردن است. تزکیه در یک مسلک معنوی، به خصوص در قرآن در سه بعد آمده است:
ارتباط با خود، ارتباط با دیگری (انسانها و حیوانات و محیط اطراف ما) و ارتباط با ورای این عالم ناسوت که مسلمانان و ادیان ابراهیمی اسمش را الله یا خدا یا یهوه در یهودیت گذاشته‌اند، و مثلا بودایی‌ها اسمش را چیز دیگری می‌گذارند.

تزکیــه در قــرآن در ســه بعد آمــده اســت: ارتباط بــا خــود، ارتباط بــا دیگــری و ارتبــاط بــا خداوند.

هــر آیه از قرآن که به کاری اشــاره کرده تــا ما را از آن طریــق به تزکیه دعوت کند به یکی از این ســه ضلع مثلث مرتبط اســت: نماز بخــوان، این برای تقویت ارتباط با خداست. روزه بگیر که تقوا پیشه کنی، این برای تقویت ارتباط تو با خودت. کمک به نیازمند کن، غیبــت نکن؛ این هم برای تقویــت ارتباط با دیگری است.

۳-۳-۲. مختصــری دربــاره‌ی مفهــوم معنویــت:

معنویت (Spirituality) البته تعریف کاملا مشخصی ندارد اما کسانی‌که راجع به معنویت تحقیق کرده‌اند، خصوصا آنها که محدود به منظر دینی نیستند و مثلا از زاویه‌ی روانشناسی، روان‌درمانی و حتی پرستاری در این مورد تحقیق کرده‌اند، به موارد قابل توجهی اشاره می‌کنند. آنان به حالات و رفتارهایی اشــاره می‌کنند و بــه مجموعه‌ی آنها معنویــت می‌گویند، از جمله: امید داشتن، احساس اتصال و هماهنگی با هستی، احساس قدرت، یافتن معنا، پرهیز از بیهودگی، زندگی اصیــل، خودفرمانروایی (تحت تاثیر دیگران نبودن)، عشق به انسانها، باور به رازی در هستی و در پی بهبود بودن. می‌بینید که بســیاری از اینها را اندیشمندان دینی نیــز از خروجی‌هــای معنویــت می‌دانند. در مقاله‌یــی در فصل‌نامه‌ی نگاه آفتاب، ضمن ارجاع به منابعی در این زمینه، همچنین به آیاتی از قرآن اشاره شده است که معنویت با این حالات و رفتارها ارتباط دارد.

امید داشتن، احســاس اتصال و هماهنگی با هستی، احســاس قــدرت، یافتن معنــا، پرهیــز از بیهودگی، زندگــی اصیــل، خودفرمانروایی (تحت تاثیــر دیگران نبودن)، عشــق به انســانها، باور به رازی در هســتی و در پــی بهبود بــودن، برخی از مولفه‌هــای معنویتند.

هر یک از این حالات و رفتارها نیز در یکی از آن سه ارتباط مربوط به تزکیه قرار می‌گیرند، یعنی ارتباط با خود، دیگری و خدا یا تصویری که فرد از امر متعالی دارد. نکته‌ی قابل توجه این است که مولفه‌های معنویت، همگی با هم سازگارند و به تجربه، آنکه در مسیر معنویت گام بر می‌دارد، معمولا همه‌ی آنها را به صورت یک مجموعه در خودش رشد می‌دهد و چنین نیست که آنها یکی یکی و مستقل از یکدیگر حاصل شوند.

در آغاز سوره‌ی مؤمنون حالات و رفتارهایی آمده‌اند که همه در همین سه ارتباط مثلّثی جای می‌گیرند و از آنها به عنوان صفات مومنان یاد شده است. برداشت دکتر شفتی این است که هر گاه اضلاع این مثلث شروع کردند به تأثیر مثبت گذاشتن روی یکدیگر و سبب هم افزایی شدند و کم‌کم این مثلث به سمت دایره شدن تغییر کرد، این آغاز معنویت است. به عبارت دیگر ممکن است کسی فقط روی یک ضلع این مثلث، مثلا ارتباط با دیگران کار کند. در این حالت کماکان می‌توان گفت که او در حال تزکیه است. معنویت امّا زمانی سر بر خواهد آورد که علاوه بر اینکه این سه ضلع هر سه فعال باشند، روی یکدیگر نیز تأثیر مثبت بگذارند. بر این اساس ایشان نزدیکترین کلمه‌ی قرآن به معنویت را کلمه‌ی مؤمن می‌دانند زیرا مؤمن در کلام قرآن همه‌ی اینها را با هم دارد و در او اینها هم‌افزایی می‌کنند. مثلا إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنكَرِ، نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد، یعنی ارتباط با خدا هم‌افزایی دارد با ارتباط با خود و ارتباط با دیگران، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ الله، "

معنویت زمانی سر بر خواهد آورد که ارتباط سالم با خود، با دیگران و با خداوند، هر سه فعال بوده و روی یکدیگر نیز تأثیر مثبت بگذارند.

اطعام نیازمند" که ارتباط با دیگران است برای کمک به ارتباط با خداوند است.

بر مبنای روایت آفرینش که در قسمت ۳-۲ آمد، به این می‌رسیم که چالش‌ها و ابتلائاتِ آدمی می‌توانند بستری باشند برای بیشتر و بیشتر در مسیر تزکیه حرکت کردن، در آن سه ارتباط بهتر شدن و به آن معنویت رسیدن. قرآن یادآوری است برای یافتن این مسیر و جاری شدن در آن. یکی از بهترین مثالهایی که در این زمینه در قرآن دیده می‌شود، آیاتی است که به پیامبر یا عتاب می‌کند یا اندرز می‌دهد. قرآن پیامبر را تربیت معنوی کرد و منازل السائرین او شد. چقدر زیبا، سنگین و غنی است وقتی که پیامبر از آن منبع وحی این را دریافت می‌کند که إِنَّكَ بِأَعْيُنِنا. وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حينَ تَقُومُ (۵۲:۴۸)

إِنَّكَ بِأَعْيُنِنا، یعنی تو در چشم ما هستی و ما داریم می‌بینیمت. یعنی هوای تو را داریم و حواسمان به تو هست. همین تربیت معنوی قرآن است که پخش می‌شود، ادامه پیدا می‌کند و به بزرگانی نظیر حافظ، عطار، مولوی، ابن عربی و دیگران می‌رسد.

به مثال دیگری از تربیت قرآنی توجه می‌کنیم: در پرسش دوم، بحث کثرت‌گرایی، گفتیم حمد خداوند کار آسانی نیست. زیرا حمد، اعلام تو چه هستی است؛ اما تسبیح اعلام تو چه نیستی است که کار آسانی است. سوره‌ی حمد که آن را کلید قرآن می‌نامند در هر نمازی خوانده می‌شود و اصل نماز مسلمانان است. هنگامی که در نماز این سوره را می‌خوانیم و می‌گوییم الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ما داریم یک دعوی حمد می‌کنیم. گویی خداوند یک جهان بینی را به ما نشان می‌دهد تا ما با تکرار آن در نماز سعی‌کنیم این جهان‌بینی را در ذهن خود مستقر کنیم. اینگونه می‌توان گفت که انگار آغاز این سوره، در پرتو دیگر آیات قرآن، می‌گوید بدان که حمد از آن خداست، و تو نمی‌توانی حمد او را تمام و کمال انجام دهی، اما در حمد محدودی که می‌کنی این سه را در نظر بگیر: رَبِّ الْعَالَمِينَ - الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ .

قرآن با این سه عبارت، تصویری خاص از خداوند و هستی را ارائه می‌دهد. آیا می‌توان کمی از این تصویر بیرون آمده و شامل‌تر به این آیات نگاه کنیم به گونه‌ای که اگر یک غیر مسلمان یا کسی که به خدای غیر متشخص ایمان دارد و یا اصلا به هیچ خدایی باور ندارد هم سخن ما را بشنود، برای او نیز این سخن معنی داشته باشد و قابل پذیرش یا حداقل قابل تأمل باشد؟ برای این منظور سعی می‌کنیم به ورای مفهوم درون‌دینی و درون‌قرآنی این عبارات برویم. از رَبِّ الْعَالَمِين می‌توان به مفهومی ورای مفهوم درون‌دینی آن راه یافت و آن اینکه، هستی نظمی دارد و همه‌اش بر مبنای تصادف نیست. تصادف وجود دارد، اما همان تصادف هم یکی از اجزای آن نظم است. یعنی خود آن تصادف هم برای نظم به کار گرفته شده است، مثلا در فرآیند تکامل موجودات این را می‌بینیم. رَبِّ الْعَالَمِين یعنی نظمی هست و نیز اینکه این نظم بر مبنایی است. هستی رشته رشته نیست، بلکه سررشته‌ای دارد، از این منظر ما تنها نیستیم و به آن سررشته وصلیم.

آن مفهوم ورای مفهوم درون‌دینی که از الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

می‌توان گرفت اینست که پاشنه‌ی درِ زندگی بر محبت (مهربانی) می‌چرخد. محبت روغنِ چراغ هستی است. همان خداوندی که چیزهایی را بر آدمیان واجب کرده است بر خود رحمت را واجب می‌کند: كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. او مهربانی را بر خود واجب کرده و اگر چنین است و اگر نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، و اگر عبادت خداوند، برای شبیه خدا شدن و به رنگ او (صِبْغَةَ الله) در آمدن است. پس ما نیز چراغ وجودمان به مهربانی روشن می‌شود.

آن مفهوم ورای مفهوم درون‌دینی که از مَالِكِ يَوْمِ الدِّين می‌توان دریافت کرد اینست که تاکید قرآن بر قیامت و نتیجه‌ی اعمال از این حقیقت جاری در هستی حکایت می‌کند که هستی جولان‌گاه سبب و مسبب است. هر کاری که انجام می‌دهیم در جایی تأثیری می‌گذارد. نیوتن همین قانون را در فیزیک کشف کرد و ما چه بسا در کشاکش زندگی به عمومیت این قانون در هستی پی ببریم.

ما در نمازی که می‌خوانیم و این الفاظ را تکرار می‌کنیم، عملا این جهان بینی را در ذهن خودمان مستقر می‌کنیم تا جهان را اینگونه ببینیم، جهانی که سررشته دارد، بر مدار مهربانی است و در آن هر عملی در جایی تأثیری می‌گذارد. با این جهان‌بینی شاید بتوانیم به مقامی عاری از خوف و حزن نزدیک شویم: لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُون که وعده‌ی قرآن است.

این جهان بینی، آرامش و شادی را به ارمغان می‌آورد. آرامشی در برابر خوف، و شادی‌ای در برابر حزن و اندوه. آرامش و شادی، خود از نشانه‌های معنویت‌اند. شخص معنوی اگر هم غم یا اضطرابی را تجربه کرد، غم و اضطرابش در هاله‌ای و بستری از شادی و آرامش قرار می‌گیرد.

آرامش و شادی، خود از نشانه‌های معنویت‌اند.

سعدی می‌گفت:

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

۳-۴. نتیجه‌گیری و پاسخ به پرسش اصلی: قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟

قرآن دو برگ دارد و منظور از برگ این است که صحبت از سطح و عمق نیست. این دو برگ دو هدفِ مرتبط قرآن‌اند، در عرض یکدیگرند و نه در طول یکدیگر. برگ اول، هدف قرآن بوده است برای مخاطبان مستقیم خودش یعنی ساکنان عربستان، بخصوص مشرکین، و در کنارش یهودیان و نصارا که در آن سرزمین بودند. برای این دسته‌ی خاص هدف قرآن و ماموریت پیامبر اتمام حجت بوده است. این اتمام حجت برای مخاطبان مستقیم قرآن پی‌آمدهای دنیوی و اخروی داشته است. در برگ اول، روش قرآن انذار است. هیچیک از ما مخاطب این برگ اول نیستیم، و هیچیک از انسان‌هایی که در زمان و سرزمین وحی نبوده‌اند نیز مخاطب آن نیستند.

برگ دوم هدف عام قرآن است و آن تزکیه است، در برگ دوم این هدف از طریق ذکر (یادآوری) انجام شده است. بر اساس آنچه گفته شد، قرآن تذکره و یادآوری برای راه معنویت است. قرآن در عین زیبایی، گفتمانی محکم و جدی دارد آنچنان که راحت نمی‌توان از آن گذشت. حتی اگر کسی به این کتاب باور نداشته باشد و آن را از منبعی وحیانی نداند به نظرم باز می‌تواند قدرت و تاثیر کلام قرآن را بر ذهن و دل خواننده احساس کند. زیبایی و والایی کلام را خواننده به خوبی می‌تواند در شکل زبان قرآن دریابد حتی اگر چندان هم عربی نداند. متن قرآن از آن گونه متن‌هاست که چند لایه است و رازآمیز، قابل تدبّر است و قابل تعامل با خواننده. از همین روی کتابی است که برای تذکّر و یادآوری بسیار کارآ و قوی است. خودش می‌گوید: وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ . آیه‌ای که چهار بار در سوره‌ی قمر تکرار شده است.

برخی به اشتباه از این آیه چنین فهمیده‌اند که قرآن را راحت می‌شود فهمید. آیه اینرا نمی‌گوید و فهم قرآن هم راحت نیست وگرنه با اینهمه تفاسیر و اختلاف‌نظر روبرو نبودیم. یسرنا القرآن للذکر یعنی قرآن برای یادآوری، آسان است و کلام آن مناسب یادآوری است. یادآوری به چه؟ یادآوری برای بازیابی خودِ گمشدهٔ خویش.

در این جهان که حافظ می‌گوید «یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد» و عرفی شیرازی می‌گوید «ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد» و نیمایوشیج می‌گوید «به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده‌ی خود را» و ابتهاج می‌گوید «در این سرای بی کسی، کسی به در نمی زند»، ما گمشده‌ای داریم و دنبال آن گمشده هستیم. گمشده‌ی ما همان منبع کمال است که از آن دوریم و راه رسیدن به او نیز همان تزکیه است.

قرآن از آن گونه متن‌هاست که چند لایه، رازآمیز، قابل تدبّر و قابل تعامل با خواننده است. از همین روی کتابی است که برای تذکر و یادآوری خودِ گمشدهٔ خویش بسیار کارآ و قوی است.

گر تصویر ما از حقیقت تصویری است که اسلام به ما می‌دهد و ما دلبسته‌ی این تصویر و این دین هستیم، باید توجه کنیم که قرآن، یادآوری است تا در این سرای بی کسی خودمان را بازیابیم، صیقلی به خود بزنیم تا به قصد ملاقات به سوی آن خداوندی که نفخت فیه من روحی گفت برگردیم. دلبستگان به تصاویر دیگر از حقیقت نیز برای خود کتابی یا سخنانی دارند که کمکشان می‌کند تا به همین راه بروند، راه تزکیه و معنویت با آن صورت‌بندی که گذشت.
این نکته مهم است که این یادآوری امر مهم و سنگینی است، نباید آن را در حدّ یک یادآوری خاطره مثلا در نظر بگیریم. این به یاد آوردن ذهنی نیست بلکه یادآوری قلبی و عملی است.

یادآوریی است که در طیّ آن ما به منبع هستی وصل می‌شویم و با آن تعامل می‌کنیم، فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُم، یادم کنید تا یادتان کنم.این یادآوریی است که با خود شفا و رحمت می‌آورد، وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، یادآوریی که آغاز آن در پناه خدا رفتن است، فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ، قرآن می‌گوید همین کلمات اگر بر کوه نازل می‌شد آن را از هیبت خود فروتن و از هم پاشیده می‌کرد، لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّه.

اینکه قرآن نقش یادآوری دارد، امر مهم و سنگینی است، نباید آن را در حدّ یادآوری یک خاطره در نظر بگیریم. این به یاد آوردن ذهنی نیست بلکه یادآوری قلبی و عملی است. یادآوریی است که با خود شفا و رحمت می آورد و در طیّ آن ما به منبع هستی وصل می‌شویم و با آن تعامل می‌کنیم.

به عنوان یک باورمند به قرآن وقتی آیات این کتاب را بخوانی و ادامه بدهی به خواندن، و غور در معانی کنی، یادی در قلبت باز زنده می‌شود که تو را برای رسیدن به یک زندگی معنوی کمک می‌کند. این البته به این معنی نیست که ما فقط با قرآن به معنویت می‌رسیم و نیاز به هیچ چیز دیگر نداریم. انسان موجود پیچیده‌ای است. ما نیاز داریم که یادآوری به همین معنی را از منابع متعدّدی دریافت کنیم. نیاز داریم از آثار و کتاب‌های بسیاری استفاده کنیم و از انسان‌های متعالی که به ایشان یا آثار ایشان دسترسی داریم بهره ببریم. استفاده از قرآن به معنی بی‌نیاز بودن از دیگر منابع نیست.

استفاده از قرآن به معنی بی‌نیاز بودن از دیگر منابع نیست.

خلاصه‌ی پاسخ به پرسش سوم:

قرآن به چه کار امروز ما می‌آید؟ برا ی هر کسی که متمایل به سلوک معنوی است و نیز دل‌بسته‌ی قرآن، این کتاب یادآوری است بی‌بدیل برای قرار گرفتن در مسیر معنویت و جاری شدن در این مسیر. این یادآوری نه برای ذهن که برای قلب اوست. این یادآوری راه تعامل او با منبع هستی، خداوند، را برای او میّسرتر می‌کند و به شفای قلب او از تیرگی‌ها کمک می‌کند. گذر از جنبه‌ی انذار قرآن، که برای مخاطبان مستقیم بوده است، می‌تواند تشخیص و استفاده از جنبه‌ی یادآوری قرآن را برای بسیاری آسان‌تر کند.

***

«پرسش‌ها و پاسخ‌ها»

یادداشتی از فرهاد شفتی:

با زحمت دوست ارجمند مهدی ایرانمنش و دوستان در صدانت بخش پرسش و پاسخ از سلسله گفتگوهای "قرآن و سه پرسش اساسی" نیز به صورت نوشتاری آماده شد. در بازبینی این متن برخی پرسش‌های مشابه و پاسخ‌های آنها یکی شدند و ضمن حفظ ماهیت گفتاری، سعی کردم با کمی ویراستاری بر انسجام و روشنی این متن که در اصل، گفتار و گفتگو بوده است بیفزایم. همچنین چون در حین نشست زمان برای پاسخ کوتاه بود، در این متن به تناسب توضیحات بیشتری را برای تکمیل بعضی پاسخ‌ها اضافه کردم. مبنای دیدگاهِ این پاسخ‌ها و تفصیل برخی مفاهیم مطرح شده در بخش‌های اصلی این گزارش، که پاسخ به سه پرسش اساسی است، آمده‌اند.

س. اگر بنا بر کثرت‌انگاری است پس چرا پیامبر با مشرکین جنگ کرد؟

کثرت‌انگاری با رواداری متفاوت است. کثرت‌انگاری مطلق نیست و سقفی دارد. درباره‌ی مرز کثرت‌انگاری از منظر قرآن توضیح دادم. مشرکینِ مورد خطاب پیامبر خارج این مرز بودند.

س. نزد قدما نسخ اعم از عقاید و احکام بوده است، آیا نمی‌توان گفت که رستگاری اهل کتاب در مقاطع اولیه‌ی وحی در قرآن مطرح شد اما در مراحل بعدی رسالت پیامبر نسخ شد؟

در سه بخش پاسخ می‌دهم:
اول اینکه به نظر من این چندان حرف دقیقی نیست. علمای قدیم از نسخ مفهوم گسترده‌ای را می‌فهمیدند. وقتی میگفتند نسخ، تخصیص‌ها و تبیین‌های قرآن را هم شامل می‌شد. اما بین همان علمای قدیم هم مثلا شیخ طوسی در عدة الاصول نسخ به معنی خاصّ را تنها در احکام می‌داند. علامه طباطبایی می‌گوید نسخ در مسائل تکوینی هم هست ولی منظورش بداء است. این متفاوت با بحث ماست.
دوم اینکه قرآن می‌گوید گروهی از اهل کتاب رستگارند. اگر بگویید که این منسوخ شده است دو حالت دارد: یا اینکه آن گروه از اهل کتاب رفتارشان دگرگون شد. پس اگر آیه می‌گوید اینها میروند به بهشت و در جایی دیگر می‌گوید آنها به جهنم می‌روند بدان علت است که اهل کتاب رفتارشان را عوض کردند. اگر این باشد که بحثی نداریم. اما اگر منظور این است که اینها همان گروه هستند و دگرگون هم نشدند ولی خداوند اول نظرش بود که اینها را به بهشت ببرد و بعد نظرش عوض شد، این اشکال الهیاتی پیدا می‌کند مگر اینکه به شدت نظر اشعری داشته باشیم. حتی اشاعره هم اینطور نمی‌گویند. این عدل و بصیرت خدا را زیر سوال میبرد.

سوم اینکه بسیاری از آیاتی که در بحث کثرت‌انگاری آوردم، به خصوص آنها که صراحت دارد در سوره‌ی مائده آمده‌اند و سوره‌ی مائده بنا بر روایات یا آخرین سوره‌ی قرآن است یا یکی مانده به آخر.

از سوی دیگر ما که روایت محکمی‌برای ناسخ و منسوخ نداریم. این دو را موقعی سراغشان می‌رویم که تضادی ببینیم. من سعی کردم نشان دهم که اصلا در مورد این آیات تضادی نیست. اگر حرف من را نپذیرفتید اول تضاد را نشان دهید سپس بحث نسخ را پیش بکشید.

س: معجزه بودن قرآن به سبب چیست؟

قرآن خودش نگفته که معجزه است. مسلمان‌ها این را می‌گویند اما قرآن تحدّی کرده است. من به طول تاریخ کاری ندارم اما آنچه می‌دانیم این است که در همان زمان و در همان دوره‌ی وحی، عربی نبود که به این تحدیِ قرآن پاسخ دهد. قرآن زبان فصیح و جالبی دارد. اعراب آن زمان بهترین اشعارشان را به سقف کعبه آویزان می‌کردند و به آنها معلقات میگفتند. یکی از ایشان لبید بود. آمده است که فرزدق که خود شاعری زبردست بود به یکی از ابیات لبید سجده می‌کرد. نقل است که همین لبید پس از اسلام دیگر شعر نمی‌سرایید. نقل است که خلیفه‌ی دوم از او می‌پرسد تو چرا دیگر شعر نمی‌گویی و او پاسخ می‌دهد از زمانیکه بقره و آل عمران را شنیدم شعر گفتن را کنار گذاشتم. منظور از نظر فصاحت آنهاست. اعجاز قرآن از این منظر است. به گمانم هر چه تجربه‌ی معنوی که پشت درست شدن یک متن بوده است قوی‌تر و ارزشمندتر باشد، آن متن هم قوی‌تر، زیباتر، عمیق‌تر و پر بارتر خواهد بود.

س: تحدی برای مخاطب محلی است یا برای آیندگان هم می‌تواند باشد؟

تحدی می‌تواند برای آیندگان هم باشد اما در اصل برای مخاطب مستقیم بود و برای آنها معنا داشت زیرا کاملا به زبان ایشان بود و آن مخاطب نیز همانگونه که توضیح دادم منظور نظر اصلی قرآن بود.

س: اینکه حقیقت مشترک است ولی راه‌ها متفاوت است آیا می‌تواند به این منجر شود که مثلا از راه فلان دین راحت‌تر می‌توان به مقصود رسید؟

تصور من اینست که برای هر کسی راهی متناسب است. ما معمولا بر آن دینی هستیم که مطابق فرهنگ ماست. نگوییم این فرهنگ عرب است، فرهنگ ما با این دین مخلوط شده است. شما یک مسلمانِ عرب و ایرانی و چینی را مقایسه کنید می‌بینید. دین همان دین است ولی او عربی فکر می‌کند و این ایرانی و آن چینی. حتی در میان ملیت‌های مختلف عرب نیز این تفاوت را می‌بینید. اما البته بله در اصل اینکه برای هر انسانی دینی ممکن است پربهره‌تر باشد حرفی نیست.

س: آیا احکام جزایی قرآن برای همیشه بوده‌اند؟

احکام‌جزایی مثل بریدن دست و پا از چپ وراست که در قرآن است اگر بخواهد الان عملی بشود یا مثلا به صلیب کشیدن، با اخلاق امروز سازگار نیست. بعضی فقها می‌گویند که اجرای این احکام امروز وهن دین است و نباید چنین کنیم. مشکل اصلی از جای دیگری است و آن نپذیرفتن تناسب احکام قرآن با رفتارها، هنجارها و فرهنگ زمان و مکان وحی است. باید توجه کرد در آن زمان و مکان وقتی می‌آمدی بیرون، دیدن اینکه یک نفر کشته شود یا دستش قطع شود

یا یکی شمشـــیر در آورد و سر کسی را قطع کند عادی بـــود، همانطور که امروز ببینی یکـــی با دیگری دعوا می‌کند عادی اســـت. این بر می‌گردد به اینکه قوانین شـــریعت در قرآن بر اســـاس قوانین آن زمان و مکان بوده اســـت و برای همین فقها می‌گویند که بیشتر احکام اجتماعی قرآن امضایی بوده‌اند و نه تاسیسی. این احکام بر مبنای اخلاق زمان و مکان وحی بوده‌اند. مـــن اینطـــور می‌فهمم کـــه مبانی اخلاقی نســـبی نیســـتند ولی مصداق‌های اخلاقی نسبی‌اند. مثلا در قرآن "کلوا واشـــربوا و لا تسرفوا" آمده است. اگر در آن زمان یکی میگفت خب این آشـــغال‌ها را جدا کنید برای بازیافت اصلا کسی نمی‌فهمید منظور چیست، شـــاید اصلا نیازی هم به آن نبود. امـــروز می‌توانید بگوییـــد یکـــی از مصداق‌های اســـراف نکردن مثلا بازیافت است. من می‌توانم تصور کنم که اگر پیامبر امـــروز می‌آمد بازیافت را از مســـتحبات می‌شـــمرد. مبنا همان مبناســـت ولی مصداق متفاوت اســـت. اخلاق، بالارودِ قوانین شریعت است. قوانین شریعت پیرو اخلاق‌اند و قوانین شریعت همیشه یک قدم (و نه بیشـــتر از یک قدم) از اخلاقِ آن جامعه‌ای که برای آن آمده جلوتر بوده است. بقیه اش به عهده‌ی پیروان آن شـــریعت است که این شـــریعت را به صورت پویا جلو ببرند. خالد ابو الفضل در کتاب "استدلال با خدا" (Reasoning with God) می‌گوییـــد که قرآن خواننده‌ی با اخلاق می‌طلبد که در آنجا که متن به انتها می‌رسد توقّف نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا آن مسیر اخلاقی را که متن بنا نهاده است دریابد و ادامه دهد. به عبارت دیگر از دید او قوانین شـــریعت آغاز یک جریان‌اند نه پایان آن.

س: آیا شـــما امکان ظهور پیامبـــر جدید را ممکن می‌دانید؟

به نظـــرم وقتی می‌گوییم پیامبـــر جدید، منظور آن تعریف از پیامبر است که مطابق ادیان ابراهیمی است. بنابراین این پرســـش و پاســـخِ آن در چارچوب ادیان ابراهیمی معنی دارد. درباره‌ی پیامبر اسلام می‌دانیم که آیه‌ی ختم نبوت آمده اســـت. البته برداشت از این آیه بر مبنای تفسیر است و مشکل است که بگوییم آیه صراحت دارد. من صرفنظر از اینکه تفســـیر این آیه چه می‌تواند باشـــد، معتقدم دیگر نباید انتظار پیامبر جدیدی باشد، پیامبر به آن معنی که در ادیان ابراهیمی اســـت. بنی‌اسرائیل و امّیین دو امت ادیان ابراهیمی هستند. بنی‌اســـرائیل پیامبران متعددی داشـــتند و بر مبنای قرآن می‌توان اینگونه برداشـــت کرد که حضرت عیسی آخرین آنها بوده است. درباره‌ی امّیین نیز بر مبنای روایت قرآن می‌دانیم که حضرت ابراهیم دعا کرد تا از نســـل اسماعیل امت مسلمانی تاسیس شود و برای این کار پیامبری از ایشان ظهور کند. این نیز انجام شد. به این شکل به نظرم پرونده‌ی فرســـتادن پیامبـــران برای این دو امـــت، یعنی بنی اسرائیل، و امّیین و آنها که در مسلک دینی به ایشان پیوستند بسته شده است.

این را نیز مایلم بگویم که تصور می‌کنم بشر امروز در عصری زندگی می‌کند که مانند گذشته به یک پیامبر جدیـــد اقبال ندارد. یعنی حتـــی اگر فردی هم دعوی پیامبری کنـــد بعید می‌دانم مانـــند محمد (ص) یا عیسی (ع) امت یا پیروان بسیاری پیدا کند. می‌توان در فرصتی دیگر درباره‌ی دلایل این برداشت و عللی که می‌توان برای آن برشمرد بحث و تبادل نظر کرد.

س: حکم ارتداد را چطور توجیه می‌کنید؟

اصلا نیازی بـــه توجیه ندارد چون در قرآن برای ارتداد حکم کشـــتن مرتد نداریم، بلکه آیه‌ای از قرآن که به ارتداد اشـــاره می‌کند صحبت از مـــرگ طبیعی مرتد می‌کند (وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَة ۲:۲۱۷). در قرآن در مورد مرتدین وعده‌ی جهنم داده می‌شود ولی متوجه باشیم که منظور این آیات مخاطبان مستقیم قرآن بودند که برایشـــان اتمام حجت شده بود، این مربوط می‌شـــود به همان تکبّر به معنی خاصش که منجر به انکار حقیقت می‌شود و در پاسخ به پرسش اول مطرح کردم که مختصّ مخاطبان مستقیم پیامبر اســـت. همانگونه که بحث کردیم، بـــر مبنای رویات قرآن، برای این دسته از مخاطبان که در اصطلاح قرآن کافرانـــد، عقوبت اخروی خواهد بـــود، نه برای اینکه دینشـــان را رها کردند بلکه از ایـــن روی که از تکبّری که داشتند حقّ را منکر شـــدند. همانگونه که بحث شـــد برای مخاطبان مستقیم پیامبر که پس از اتمام حجـــت از روی تکبر عناد کردند قـــرآن وعده‌ی عذاب دنیوی نیز داده است. این می‌توانست شامل برخی از مرتدین در آن زمان نیز بشود، اما مانند بقیه‌ی احکام برآمده از فرآیند اتمام حجت حکمی است مربوط به مخاطبان مستقیم پیامبر.
قرآن در اواخر سوره‌ی مائده نشان میدهد که صداقت در باور چه اهمیتی دارد. در آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹ آنجایی که خداوند به عیسی می‌گوید آیا تو گفتی که اینها تو و مادرت را عبادت کنند و عیسی می‌گوید که من نگفتم. بعد عیسی می‌گوید اگر ببخشی، که تو عزیز حکیمی و اگر عذابشان کنی اینها بندگان تو هستند. به نوعی عیســـی طلب شـــفاعت می‌کند. بعد آیه می‌گوید الیوم ینفع الصادقیـــن صدقهم. امروز صدق صادقان به آنها نفع می‌رســـاند. این هم نفع کمی‌نیست، در

ادامه‌ی آیه می‌گوید اینها به فوز عظیم می‌رسند. اگر بر مبنای صدق کسی دینی را انتخاب و یا رها کند و به دین دیگری بپیوندد بر مبنای این روایت قرآنی که گفتم مشکلی نخواهد داشت. وقتی می‌گوییم که مخاطبان مستقیم از روی تکبّر منکر شدند، منظور همین است که در انتخاب خود صدق نداشته‌اند. این را نیز در نظر داشته باشیم که روایتِ این مکالمه لزوما به این معنی نیست که چنین مکالمه‌ای بین خداوند و عیسی به نحوی صورت خواهد گرفت. منظور از این آیات رساندن پیامی است و من فکر می‌کنم تکیه بر صدق، بخشی از این پیام است.

قرآن در اواخر سوره‌ی مائده نشان میدهد که صداقت در باور چقدر حائز اهمیت است.

س: پس عملا ارتداد و کثرت‌انگاری با هم سازگاری دارند؟
پاسخی که دادم محدود به ورطه‌ی کثرت‌انگاری نیست. در انحصارگرایی نیز همینگونه است. در بین علمای معاصر ما علمایی را می‌بینید که ارتداد را اصلا قبول نمی‌کنند و همه‌ی آنها هم البته انحصارگرا هستند.

س: با چه شاخصی می‌شود تشخیص دادکه کدام امر بر اساس اقتضای آن زمان بوده و کدام بر اساس امروز؟

آن آیاتی که در مورد چگونگی تعامل پیامبر با اصحابش سخن می‌گوید این آیات همیشه مختص آنان است مگر اینکه به قرینه‌ای خلافش ثابت شود. قرینه می‌تواند چند کلمه‌ای در آن آیه یا محتوایی باشد که آیه در آن قرار گرفته است. آنگونه که من می‌فهمم تمام آیات انذار مربوط به فرآیند اتمام حجت‌اند و از این نظر مختصّ مخاطبان مستقیم قرآن‌اند، اگرچه پیام کلّی آنها یعنی به فکر عاقبت اعمال بودن می‌تواند عمومی باشد.
در بحث شریعت هم متفاوت است. شریعت در امور فردی، در امور اجتماعی و برخورد با دیگران، و در ارتباط با خدا داریم. برای هر کدام از اینها یک بحث متفاوتی است:
- در بحث ارتباط با خدا، که همان عبادت است، چون در مسلک اسلام قرار داریم نیاز است شریعت ارتباط با خدا را بر مبنای اسلام حفظ کنیم. اینگونه همه به عنوان یک امّت، هماهنگ و یکسان در عبادات عمل خواهیم کرد. تغییرات اجتماعی معمولا بر این ارتباط تاثیر نمی‌گذارد. در همه‌ی مسلک‌های معنوی که سراغ دارم روشی هماهنگ و یکسان برای ارتباط با امر متعالی وجود دارد و همین از جاذبه‌ها و قوّت‌های این مسلک‌های معنوی است.

- در ارتباط انسان با خودش هم بسیاری از موارد توصیه است و دستور قطعی نیست. بسیاری از این موارد که توصیه است برای پروراندن یک فرهنگ هماهنگ دینی است، مانند گفتن بسم الله قبل از خوردن و آشامیدن، و برخی نیز فرادینی هستند مانند تمییز بودن و پیراستن بدن. آن مواردی هم که دستوراند معدوداند و گمان نمی‌کنم با زندگی امروز ما نامتناسب باشند و مشکلی ایجاد کنند، مثلا حرام بودن گوشت خوک ، بلکه بعضی از آنها از دید جوامع غیر دینی نیز از سجایای اخلاقی‌اند مانند اجتناب از زنا. بر این باورم که دگرگونی جوامع و تمدن‌ها معمولا کاربرد این قوانین را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد و برای همین عمل کردن به آنها را برای یک مسلمان عقلایی و همسو با اخلاق می‌بینم.

- اما آن بخش اجتماعی، ارتباط با دیگری، همان است که به نظرم بحث‌های مرحوم احمد قابل، درباره‌ی منطقه‌الفراغ عقل بیشترین کاربرد را در آن دارد. بحث این است که این شریعت از اول که آمد بنایش این نبود که یک چیز کاملا جدیدی برای مخاطبانش بیاورد. چیزی حدود هفتاد درصد شریعت اسلام امضایی است، یعنی همان کار مردم آن زمان را می‌گیرد و در صورت نیاز تنظیم و تنقیحش می‌کند که با عدالت و کرامت انسانی و تزکیه مطابقت داشته باشد. (این هم که هم به عدالت و کرامت و تزکیه اشاره می‌کنم، نام بردن تصادفی برخی سجایای اخلاقی نیست. در اصل مبنا همان تزکیه است. همین تزکیه در بستر اجتماعی نمودهایی دارد و به نظرم دو نمود پر اهمیت آن عدالت و کرامت انسانی است. پس نام بردن از این دو تاکید من است بر جنبه‌ی اجتماعی تزکیه.) این بخش از شریعت نیز مانند دیگر بخش‌ها متناسب با شرایط زمان و مکان وحی است، مثلا بسیاری از آیات مربوط به زنان و آیات جزایی. تفاوت اما اینجاست که در این بخش از شریعت، تغییرات اجتماعی، اقتصادی، در کل تحوّل تمدن‌ها، بر کارکرد و تناسب احکام تاثیر می‌گذارد. قانون شریعت در این بخش از دید من یک قانون پویاست. بر همین مبنا بر این باورم که قوانین اجتماعی هر جامعه‌ی بالقوه اخلاق مداری می‌تواند صورت قابل قبول همان قوانین شریعت اجتماعی (مربوط به ارتباط با دیگری) برای آن جامعه باشد، به شرطی که همان ملاک‌های اخلاقی ناظر بر عدالت و کرامت انسانی و تزکیه در نهاد این قوانین جاری باشند.

درباره‌ی آیات احکام نکته‌ی دیگری هم هست. صرف‌نظر از اینکه آیا تمام این آیات برای همیشه بوده‌اند یا از نظر زمانی و مکانی محلّی بوده‌اند، و پیش از آنکه به این بیندیشیم، یک دغدغه‌ی مهم این است که آیا خود آیات

احکام در قرآن را درست فهمیده‌ایم، مثلا ربا یا حجاب؟ آیا می‌توانیم قبل از اینکه سراغ حدیث یا منابع دیگر برویم اول بفهمیم قرآن درباره‌ی اینگونه احکام چه می‌گوید و از دیگر منابع تنها در پرتو آن فهم قرآنی استفاده کنیم؟ فکر می‌کنم در این زمینه جای کار زیاد است.

س: کسیکه به آخرت معتقد نیست ولی مدل زندگی او به معنویت نزدیک است چطور می‌توان این را با کثرت‌انگاری قران تطبیق داد؟

پیش از پاسخ دوباره تاکید می‌کنم که ما کثرت‌انگاری مطلق نداریم. یعنی کثرت‌انگاری حد و مرز و سقفی دارد. سقف آن این است که اخلاقی که در این سه ضلع دارید اخلاق مذموم نباشد.
پاسخم به این پرسشِ بخصوص نیز بر همین مبناست. بله می‌توانید بگویید که حتی آیاتی مانند آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی بقره که برای کثرت‌انگاری به آن اشاره کردم ایمان به آخرت را شرط رستگاری قرار داده‌اند. این درست است. من به نظرم می آید که بیشتر مسلک‌های معنوی به جهان پس از مرگ اعتقاد دارند، اما بر مبنای همان بحث خدای عمل‌گرا که در پاسخ به "پرسش اساسی دوم" مطرح کردم می‌گویم که تا زمانی که فرد در ارتباط با خود و دیگری و آن مبدأ که ما خدایش می‌نامیم بر مسیر اخلاق باشد به نظر من کماکان در مسیر معنویت است. سرسلسله‌ی آیات کثرت‌انگاری آیه‌ی سوره‌ی شمس است که می‌گوید آنکه نفسش را تزکیه کند رستگار است. تصور کنید یکی که به آخرت معتقد باشد اما در مسیر تزکیه نکوشد و دیگری که صادقانه به آخرت اعتقاد نداشته باشد اما در کار تزکیه‌ی نفس باشد. آیا بر مبنای قرآن کدامیک در آخرت به رستگاری نزدیک‌ترند؟ اصرار قرآن به ایمان به آخرت از جنبه‌ی عملی آن است، یعنی تاثیر مثبتی که چنین ایمانی بر انسان می‌گذارد و به خصوص درباره‌ی مخاطبان مستقیم، نقشی که چنین ایمانی در انذار ایشان ایفا کرد. ایمان به آخرت وسیله‌ای برای تزکیه است و خود هدف نیست.
این را نیز در نظر داشته باشیم که بهشت و جهنم و روز قیامت تنها تصویری از آخرت‌اند. آخرت اینگونه در قرآن تصویر شده است چون متناسب با ساختار ذهنی و فرهنگی شخص پیامبر و مخاطبان او در عربستان بوده است، که خود تحت تاثیر ادیان ابراهیمی بوده‌اند و به خصوص اقلیت اهل کتاب نیز به آن باور داشتند. تصویر را با اصل اشتباه نکنیم. ایمان به آخرت یعنی ایمان به اینکه آنچه امروز هستیم در فردای پس از مرگ ما تعیین کننده است. این که چگونه و به چه ترتیب، بیرون از حوزه‌ی ادراک ماست. در قرآن آمده است که به آخرت ایمان بیاورید، نمی‌گوید به بهشت و جهنم ایمان بیاورید.

س: چرا قرآن زبان انذار را انتخاب کرده؟ زبانی که می‌تواند براند؟ و چرا به اینهمه دغدغه های مسلمانان امروز اشاره مستقیمی ندارد؟ چرا قرآن با خدا ناباوران گفتگویی نکرده؟ یکی از دوستان دانشمند پزشکی اشاره میکرد که اشارات قرآن در مورد رشد جنین با علم چندان موافقت ندارد. چرا؟

من اصلا اعتقادی به تلطیف کردن انذارها ندارم. عرض بنده این بود که این برای مخاطبان مستقیم است، برای ایشان کار کرد، ایشان را نراند بلکه جذب کرد. قرآن وعده‌ی عذاب آسمانی مثل صاعقه و دخان هم داده اما هیچکدام عملی نشد، تقریبا همه ایمان آوردند. ضمنا زبان انذار زبان مشترک ادیان ابراهیمی است. شما در تورات هم این را می بینید. البته در قرآن با انسجام بیشتری می‌بینید. در انجیل بیشتر تبشیر را می‌بینید زیرا انجیل برای اصلاح راه یهود آمده بود.
نکته‌ی دیگر اینکه اگر تصور ما این باشد که مکانیزم وحی به پیامبر اینگونه بوده که یکدفعه مثلا نوشته‌ای جلوی او قرار گرفته و یا جبرئیل در ذهن یا قلب او این آیات را حک می‌کند، آن‌وقت تمام پرسش‌های شما نقدهایی جدی خواهند شد که می‌توانند اساس قرآن و اصل مفهوم خداوند و پیامبری را زیر سوال ببرند. با چنین پیش فرضی من پاسخی برای پرسش شما نخواهم داشت.
اما اگر اینگونه ببینیم که اصل وحی حقیقتی بود که بر قلب پیامبر می نشست، سپس پیامبر این حقیقت را به صورت الفاظ می‌گفت و این فرایندِ تبدیل شدن آن حقیقت به الفاظ از وجود پیامبر می‌گذشت و از او تاثیر می‌گرفت، آنگاه داستان دیگری خواهیم داشت. پیامبر در عین حال که انسان بزرگی بود، مردی از اعراب بود که حدود ۱۴۰۰ سال پیش با دانسته ها و اطلاعات آن زمان و تحت تاثیر فرهنگ و ساختار ذهنی آن زمان و مکان زندگی می‌کرد، با تصور خودش از دنیای اطراف و شنیده های خودش از نجوم و چگونگی به وجود آمدن جنین، اگر بپذیریم که دغدغه‌هایش در محدوده‌ی ماموریتی بود که برای مخاطبان مستقیم خود داشت و از آینده نیز خبر نداشت. آن حقیقتی که بر پیامبر وحی می‌شد از فیلتر فرهنگی و دانسته ها و ندانسته ها و دغدغه های او می‌گذشت و به کلمات تبدیل می‌شد. معنی این حرف این نیست که بعداز نزول حقیقت، پیامبر می‌نشست و فکر می‌کرد که چگونه آن را به کلمات برگرداند. فرآیندِ بر آمدن کلمات از آن حقیقت از پیامبر تاثیر می‌گرفت اما همچنان تحت سیطره‌ی آن تجربه‌ی معنوی بود. قدرت حاصل از مواجهه‌ی غیر مستقیم با خداوند بوده که الفاظ

قرآن را نسبت به روایات رسیده از پیامبر از جهت وزن و سبک و فصاحت متفاوت کرده است. اولین کسی که در زمان معاصر از تاثیر شخص پیامبر در وحی سخن گفت فضل الرحمن بود. به قول او وحی یک جنبه‌ی خدایی دارد و یک جنبه‌ی انسانی. اگر اینگونه وحی را تبیین کنیم آنگاه پاسخ کمی روشن‌تر می‌شود. آنچه گفتم مختص به پیامبر اسلام نیست و به باور من همین جنبه‌ی خدایی-انسانی در وحی برای دیگر پیامبران، بلکه دیگر سالکان راه‌های معنوی که به تجاربی شبیه یا نزدیک به وحی در ادیان ابراهیمی دست یافتند یا می‌یابند، صادق است.

س: آیا جهاد ابتدایی در قرآن آمده؟

عده ای بر این باورند که تمام جنگ‌ها و جهاد به معنای جنگ که در قرآن آمده همه برای دفاع بوده است. به نظرم مشکل است اگر بخواهیم از چنین ادعایی دفاع کنیم. من بر این باورم که جهاد ابتدایی هم بوده است. بر مبنای نظر برخی از علمای سنتی هدف از این جهاد به زور مسلمان کردن بوده است. بر این مبنا علمایی که این نظر را دارند بر آن‌اند که آیه‌ی لااکراه فی الدین، منسوخ شده یا ربطی به این موضوع ندارد. از سوی دیگر مثلا بر مبنای نظر دکتر سروش هدف از جهاد ابتدایی تاسیس دین بوده است. من با هیچ یک از این دو نظر موافق نیستم اگرچه بر اینم که جهاد ابتدایی در قرآن هست. من جهاد ابتدایی را دنباله‌ی فرآیند اتمام حجت می‌دانم. این همچنین نظر امین احسن اصلاحی است، از مفسران هندی/پاکستانی معاصر که مانند علامه طباطبایی روش تفسیر قرآن به قرآن داشت و مانند او دیدی انحصارگرا از دین اسلام داشت. این بحث را با استفاده از آیات قرآن مطرح کردم که بنا بر روایت قرآن، پس از اتمام حجت، مخاطبان پیامبران که دعوت او را از روی تکبر نمی‌پذیرفتند، یعنی کفّار، دچار عقاب دنیوی می‌شوند و این عقاب یا به صورت عذاب دنیوی بوده است و یا به دست پیروان پیامبران در قالب جهاد. بر مبنای بحث اتمام حجت علت جهاد ابتدایی نه به زور مسلمان کردن بوده است و نه تأسیس دین، بلکه اعمال عذاب الهی بوده است برای این دسته از مخاطبان مستقیم پیامبر، یعنی کافران، "قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ۹:۱۴". بنابراین همان‌گونه که اتمام حجت قطعی بعد از دوره‌ی پیامبر نداریم، همانگونه که نمی‌توانیم کسی را در این زمان کافر بنامیم، جهاد ابتدایی نیز پس از او نخواهیم داشت. این را من به تفصیل در پاسخ به "پرسش اساسی دوم" توضیح دادم. این همه بر مبنای یک دید انحصارگراست. از دیدی کثرت‌انگار این نیز باید اضافه شود که اصلا بنا بر این نیست که ملت‌های دیگر، غیر از امیین، مسلمان شوند. نه اینکه نباید مسلمان شوند، اکثریت مسلمانان امروز از نسل امیین نیستند و علمای بزرگ اسلام در تاریخ تقریبا همه از ملتی غیر از آنها بوده‌اند، این بسیار هم خوب است. اما صحبت این است که بر مبنای نگاهی کثرت‌انگار اراده‌ی تشریعی الهی بر این نبوده است.

س: آیا خواندن عربیِ قرآن سودی دارد؟

بله و خیر. خیر از این نظر که قرآن برای فهمیدن است. اگر عربی را اصلا نمی‌فهمیم سعی کنیم حتما ترجمه را ببینیم. اما بله از این نظر که استفاده از یک کتاب مثل قرآن از جنبه‌های مختلف و در سطوح مختلف است. عربی قرآن زیباست و کسی‌که اعتقاد داشته باشد که این کتاب جنبه‌ی الهی دارد و معنویت و حقیقتی پشتش هست، با خواندن همان عربی هم می‌تواند متذکر شود و تجربه‌ی معنوی داشته باشد. چه بسا که کسی هیچگاه ترجمه‌ی سوره‌ی تکویر را نخوانده باشد اما وقتی "اذالشمسُ کوّرتِ" عبدالباسط را می‌شنود مو به تنش راست شود و دچار یک احساس معنوی ماندگار شود. فرض کنید کسی از خواندن عربی قرآن هیچ نمی‌فهمد و به هر دلیلی یا مشغله یا حال نداشتن یا اهل مطالعه نبودن دنبال ترجمه هم نمی‌رود، اما او با کلّی امید و آرزو و عشق نشسته عربی قرآن را می‌خواند. من چقدر باید بی ذوق و بی انصاف و بسته ذهن باشم که بگویم تو هیچ سودی نمی‌بری. دنیا همیشه یا این یا آن، یا همه یا هیچ، نیست. آیا سودی می‌برد؟ چرا که نه، اما آیا می‌تواند با دانستن معنی آیات سودی به مراتب بیشتر ببرد؟ البته که بله.

س: تمایز موضوع هدایت و هدف تزکیه در سخنان شما برای چیست؟

هدایت به خودی خود معنی ندارد. هدایت یک حرکت است اما به کدام سو. هدایت می‌تواند به سوی ذلت هم باشد. هدایت قرآن به سوی تزکیه است. همچنین تاکید بر اینکه هدایت قرآن برای هدف تزکیه است این انتظار یا توهم را کنار می‌نهد که قرآن در زمینه‌ی موضوعات دیگر مانند علوم تجربی یا تاریخ یا مدیریت جوامع نیز منبع هدایت باشد.

س: چه مقدماتی برای فهم قرآن نیاز است. مثلا شأن نزول؟

در یک مقاله در ماهنامه‌ی خیمه (شماره‌ی ۱۴۰) سعی کرده ام که مختصرا این را توضیح دهم، نشانیش را در کانال تلگرامم گذاشته‌ام. شأن نزول ممکن

است کمک کند ولی روایات شـأن نزول عموما خیلی قابل استناد نیسـتند و تکیه بر آنها دشوار است. شما می‌بینید برای یک آیه بیش از یک شأن نزول آمده بعد مجبور می‌شـوید بروید ببینید کدام روایت صحیح‌تر است. بعد آن خودش داسـتان دیگری دارد. استفاده از علم رجال بـرای تحقیق در روایات نیز معمولا بر مبنای روش سنتی است که خود مشکلات خودش را دارد. امروز روش‌های علمی‌تری آمده است. بعضی مفسرین مانند علامه طباطبایی از شـیعیان و امین احسن اصلاحی از اهل سـنت بر این‌اند که شما چندان نیاز به شأن نزول ندارید زیرا قرآن خودش شأن نزول آیات را روشن می‌کند. برخـی از روایات شـأن نزول معنیی را بـه آیه تحمیل می‌کننـد که با سـیاق و کلمات و زمینـه‌ی آیات اصلا متناسب نیسـتند، انگار که اصراری برای عوض کردن معنی آیه بوده است.

اما پاسـخ عمومی‌تر به این پرسـش: اگر اسـتفاده‌ی مستقیم از عربی قرآن برایتان دشوار است، حتما سعی کنید از چند ترجمه اسـتفاده کنید. حتما یکی از این ترجمه ها ترجمه‌ی لغت به لغت باشـد. یعنی زیر هر کلمه‌ی عربی ترجمه‌ی فارسـی آمده باشـد. این البته ترجمه‌ی روانـی نخواهد بود اما از ایـن نظر که کلمه به کلمه ترجمه شـده کمتر نظرات تفسیری را تحمیل می‌کند و امکان تدبّر آزادتری را فراهم می‌سـازد. در کنار این، از دو ترجمه‌ی غیر لفظی و روان نیز استفاده کنید کـه از دو منظرِ متفاوت باشـند، مثلا یکـی بر مبنای تفاسیر مشـهور و دیگری بر مبنای دقّت‌های ادبی، یا تفسـیر قرآن به قرآن. نکته‌ی دیگر اینکه به نظرم اگر تنها دو سوره‌ی قرآن را سعی کنیم تا حدّ خوبی بفهمیم، بسیاری از مفاهیم و معارف قرآنی را درمی‌یابیم، منظورم دو سوره‌ی بقره و آل عمران است که شباهت نیز دارند. خوشبختانه برای این دو سوره بحث و تفسیر متنوع و زیادی در دسترس است.

نکته‌ی دیگر این اسـت که حتما استفاده کنیم از نظر دیگران اما نه به صورت تقلیدی بلکه با تدبّر و سنجش دلایل و اسـتدلال‌ها. به خصوص مقالات پژوهشـی در تفسیر قرآن و شرح کلمات می‌توانند بسیار مفید باشند. دیگر اینکه سـعی کنیم با نگاه نقّادانـه به قرآن نگاه کنیم. دقت بفرمایید "نقادانه" (critical) نه "عیب‌جو". مثلا ببینیم آیا ظاهرا آیـه‌ای با آیه‌ی دیگر تضادّ دارد؟ آیا اشـاره‌ها به پدیده‌های علمی با علم جور در می آید. آیا احکام یا دستورات یا قضاوت‌هایی هست که به نظر غیر عادلانه بیاید؟ این‌گونه تدبّرها کمک می‌کنند تا ما کمی عمیق‌تر شـویم و ارتباط مفاهیم را بفهمیم و به درک کامل‌تر و عمیق‌تری از قرآن و چگونگی قرآن و وحی دست یابیم.

س: شاید آنقدر در طی چند صد سال و به صورت سنتی آنقدر به متون دینی و قرآن به صورت یک متن واقع گرایانه بهش نگاه شـده که کمتر پیش می‌آید که به آن به عنوان متن استعاره ای یا اسطوره ای نگاه شود. یا مثلا نگاه ما به حضرت آدم و حوا و سیبی و درختی باشد آنطور نباشد که نگاه سنتی می‌گوید. برای انسان امروز هضم این موضوعات سخت است.

شـما آدم و حوا را می‌گویید. بالاتـر از این را داریم. خود مفهوم خدایی که در قرآن آمده است. خدایی که خلق می‌کند، شیطان را رها می‌کند و انسان را به ابتلا دچار می‌کند، او را قضاوت می‌کند و بعد عذاب خواهد بود و پاداش خواهد بود و ...

همه اینها را می‌شـود بحث کـرد که چقدر از اینها عین حقیقت است و چقدر از اینها تصویری است از حقیقت متناسـب با مخاطبان مستقیم قرآن. من بر این باورم که اینها همه تصویری است از آن حقیقت. در بحث کثرت‌انگاری ممکن است کسی نقد کند که چگونه ممکن اسـت به کثرت‌انگاریی که شامل ادیان غیر ابراهیمی نیز باشد باور داشته باشیم وقتی مثلا در آیین هندو آخرت را به آن‌صورت که در ادیان ابراهیمی هسـت نمی‌بینند و مثلا در آیین بودا نه تنها آخرت که حتی خدای متشخصی را نمی‌بینند، بالاخره یا این اسـت و یا آن. پاسـخ من این اسـت که نه این‌است و نه آن. اینها هر دو تصویری از آن حقیقت و امر متعالی هستند. این درک و تصویـرِ رهبران دینیِ این مسـلک‌ها بوده است که البته متناسب با مخاطبان ایشان بود.

جالب این است که این درک‌های متفاوت، در مفهوم و عمل چندان متناقض نیسـتند، بلکه به یک سو اشاره می‌کنند. نظامی در هستی در جریان است و چگونه بودنت در این دنیا در چگونگی زندگی پس از مرگ بسیار موثر خواهد بود. این جمله را به یک هندو و یا بودایی یا مسیحی و یا مسلمان بگویی قاعدتا همه تایید می‌کنند.

اینکـه قبلا گفتم با نگاه نقّادانه به قرآن نگاه کنیم کمک خواهد کرد به همین تدبّرها و کمک می‌کند به اینکه عمیق‌تر و شامل‌تر به قرآن نگاه کنیم. مثل آن بحث سوره‌ی حمد در پاسخ به "پرسش اساسی سوم" که سعی کردم نشان دهم که اگر چه تصویری از حقیقت مطابـق منظر ادیـان ابرهیمی به ما می‌دهد، با کمی تدبّر و شـامل فکر کردن، می‌توان همین تصویر را به گونه‌ای پردازش کرد که اگر برای یک بودایی هم بگویی و حتی برای کسی که اصلا به خدایی معتقد نیست، او هم بپذیرد و اگر قبول هم نمی‌کند حداقل آن را سخن آشنایی بیابد.

س: آیا معنوی بودن نیازمند استعداد خاصی است

و آیا برخی ذاتا دارای استعداد معنوی هستند مثل این عربی.

پرسش دشواری است، کاش می‌شد این سوال را از خداوند کرد. دلم می‌خواهد بگویم نه همه یکسان هستیم و امکان معنویت برای همه یکسان است، اما نمی‌توانم منکر شوم که برخی انسان‌ها به نظر می‌آید که استعدادشان برای معنویت بیشتر از بقیه است.

یکی از استدلال‌هایی که به نفع تناسخ می‌کنند در برابر بحث بهشت و جهنم همین است. برخی استعداد بیشتری دارند و برخی کمتر و قایلین به تناسخ استدلال می‌کنند که اگر بنا باشد بر مبنای این استعداد یکی تا ابد به بهشت برود و دیگری به جهنم این دیگر عادلانه نمی‌شود ولی تناسخ فرصت‌های بیشتری فراهم می‌کند تا بالاخره همه این مسیر را بروند.

از آن سو در میان فلاسفه‌ی ادیان ابراهیمی به خصوص اسلام نیز ایرادات فلسفی فراوانی به تناسخ وارد می‌شود. همانگونه که گفتم بر باور من همه‌ی اینها تصویری هستند از حقیقت آنچه پس از مرگ واقع می‌شود.

آنچه گفتم که به نظر می‌آید برخی استعداد بیشتری دارند راجع به معنویت بود. یادآوری می‌کنم که بنا بر صورت‌بندی که کردم معنویت یعنی آن حالتی که در آن حسن خلق در آن سه ارتباط (با ماوراء، با خود، و با دیگران) بر یکدیگر تاثیر هم‌افزا دارد و مثلث تزکیه به شکل دایره نزدیک می‌شود، دایره‌ی معنویت.

درباره‌ی تزکیه این اعتقاد را ندارم، یعنی آن را وابسته به استعداد نمی‌دانم. تزکیه آخرش همه‌اش اخلاق است (اخلاق در آن سه ارتباطی که بحث شد.) ممکن است به خاطر نوع تفکر و نظام فکری که در آن به دنیا آمده‌ایم به آن ضلع اخلاق که ارتباط با ماوراء است خیلی بها ندهیم یا اصلا متوجهش نباشیم ولی دو ضلع دیگر هنوز هست. اگر به ماوراء، یعنی امر متعالی، اصلا باور نداشته باشیم و این باور نداشتن از سر صدق باشد، آنگاه دیگر اخلاق بد داشتن در آن ارتباط معنی ندارد. اخلاق در جایی است که متوجه ارتباط باشیم. از این منظر و با توجه به آن دو ارتباط دیگر، بهانه‌ای برای اخلاق بد داشتن نمی‌بینیم.

بنابراین در حالی که می‌گویم معنویت به نظر می‌آید که به استعداد نیز ربط داشته باشد درباره‌ی تزکیه این را نمی‌توانم بگویم. هر کسی می‌تواند در مسیر تزکیه قرار گیرد و در محدوده‌ی ظرفیت خودش در آن مسیر بکوشد.

تزکیه یعنی به قول ابوسعید ابوالخیر از آنجا که هستیم قدمی فراتر نهیم. "قد افلح من زکیها" معنیش این نیست که کسیکه خود را کاملا تزکیه کرد رستگار است. تزکیه تمامی ندارد چون خداوند نامتناهی است. مهم، در مسیر تزکیه قرار گرفتن است. همان قدمی فراتر آمدن. به نظر من خصوصیات شخصی انسان هیچکدام مانعی برای در مسیر تزکیه قرار گرفتن نیست. البته منظورم انسان بما هو انسان است و انکار نمی‌کنم که ممکن است برخی بیماری‌های روانی مانع حرکت در مسیر تزکیه باشند.

س: آیا اجازه داریم در مسیر تزکیه از روانشناسان کمک بگیریم؟

حتما. چند وقت پیش دوستانی از من دعوت کردند که درباره‌ی اینکه چه کنیم که رنج کمتر ببریم صحبتی کنم. اولین چیزی که گفتم این بود که چرا فقط من اینجا هستم و یک روان‌شناس و جامعه‌شناس در بین سخنرانان نداریم. این تصور که برای تزکیه فقط باید از پژوهش‌گران و علمای دین استفاده کرد بسیار تصور غلطی است. بحث بسیار پیچیده‌تر از این حرفهاست و قطعا خیلی از شاخه‌های علمی می‌توانند کمک کنند. خودشناسی از اولین گام‌های تزکیه است.

س: نظرتان درباره‌ی استدلال‌ها برای اثبات خدا چیست؟

من جوان‌تر که بودم سعی می‌کردم از برهان نظم و... برای اثبات خدا استفاده کنم، یا بگویم قرآن معجزه است. من بعدا دیدم که اینها من را راضی نمی‌کند، اگرچه همیشه گفته‌ام که قرآن برای من دلیلی برای وجود خداست، اما این بیشتر یک برداشت شخصی است و نمی‌توانم انتظار داشته باشم که برای همگان چنین باشد. من الان به گونه‌ی دیگری به قضیه نگاه می‌کنم. اگر کسی بگوید خدا را به من ثابت کن من می‌گویم من به تو خدا را نمی‌توانم ثابت کنم ولی آنچه شاید تو هم بپذیری این است که امکان معنوی زندگی کردن، با آن صورت‌بندی که آمد، وجود دارد و برای اینکه معنوی باشی لزومی ندارد که به یک تصویر خاصی از یک خدا اعتقاد داشته باشی. همینقدر که بپذیری تمامش این نیست که من جلوی چشمم می‌بینم برای توسعه‌ی یک دید معنوی راه‌گشاست. همین که بپذیریم که هستی فراتر و پیچیده‌تر از آن است که تنها در یافته‌های علوم تجربی بگنجد، رازی هست، همین آنگاه که در اخلاق ما تاثیر مثبت بگذارد آغاز معنویت است. این نگاه به معنویت که وابسته به باور به خداوند نیست را در بسیاری از خداناباوران می‌بینید. من به آنکه از من اثبات خدا بخواهد خواهم گفت تو در این مسیر معنویت حرکت کن، تمام نکته‌ی باور به خداوند این است که به همین مسیر معنوی بروی. حال در این

مسیری که می‌روی ممکن است در آینده تصویری از آن راز به صورت خدا برایت متجلی شود.
ممکن هم هست به تصویر متفاوتی برسی و یا به هیچ تصویری نرسی. تا زمانی که در آن مسیر معنویت به صداقت حرکت می‌کنی آن خدایی که از من می‌خواهی برایت ثابتش کنم از تو راضی است و شاید از تو راضی‌تر از امثال من باشد که ادعای ایمان داریم. اگر هم یک خداباور طالب اثبات خداوند باشد خواهم گفت تو معنویتت را بالا ببر، خداوند جای خود را در وجودت باز می‌کند. بحث خدای عملگرا که مطرح کردم دغدغه را از اثبات خداوند به اثبات امکان معنویت تبدیل می‌کند. از همین مسیر وجود خداوند نیز قابل اثبات است.

س: آیا قرآن به قول دکتر سروش خشیت نامه است؟

من در صحبتی که در بحثی جمعی با دکتر سروش داشتم از ایشان برای این تعبیر تشکر کردم و گفتم من کاملا موافقم اما اسمش را خشیت نمی‌گذارم همان انذار می‌گذارم. انذار خبر خوب نیست مثل بشارت. انذار یعنی اینکه این کار را نکنی بلاها سرت خواهد آمد. ایشان به جای انذار خشیت را بکار می‌برند که معنی نزدیکی دارد. قرآن خود انذار را به کار برده است و من این را ترجیح می‌دهم. اما من با استفاده‌ای که ایشان از این تعبیر در بحث قدرت می‌کنند هم‌اندیشی ندارم و انذار یا خشیت دادن قرآن را در چارچوب فرآیند اتمام حجت می‌فهمم.

س: آیات الاحکام چگونه به آن تذکاری که گفتید کمک می‌کند؟

شما قرآن را آن‌گونه بخوانید که شما دوست دارید. قرآن را که دستت می‌گیری این قرآن توست، از هر بخش آن که مایلید استفاده کنید. اما هستند بسیاری که همان آیات احکام را هم که می‌خوانند به یاد خدا می‌افتند. وقتی شما به یک حکیم بزرگی علاقمندید، آنقدر در او محو می‌شوید که در حضور او نشستن نیز روی شما تأثیر می‌گذارد، حتی اگر او در مورد موضوعی صحبت کند که برای شما جذّاب نباشد. باز هم همان نشستن و شنیدن صدای او تأثیر گذار است. اگر کلام هم برایتان جذّاب نباشد باز هم جذب صاحب کلام می‌شوید.

س: چرا واضح در قرآن صحبت نشده که این احکام مختص همان زمان و مکان است یا الی الابد نیست.

دو نکته: اول جوابی درون قرآنی و بعد بیرون قرآنی:
اول اینکه من فکر می‌کنم برعکسش باید باشد. وقتی در قرآن می‌گوید که این پیامبر را برای چه فرستادیم می‌گوید "لتنذر ام‌القری و من حولها". محدوده را مشخص کرده (عالمین را هم گفتم که منظور همه در همان محدوده است). وقتی محدوده‌ی مکانی آمد، می‌توان استدلال کرد که محدوده‌ی زمانی هم هست. بنابراین پرسش باید برعکس باشد که اگر قرار است این احکام به مکان‌ها و زمان‌های دیگر نیز بسط داده شود چرا در قرآن این نکته نیامده است. شما یک آیه بیاورید که بگوید این احکام را ببرید و در سرزمین‌های دیگر هم اجرا کنید، یا در سرزمین‌های دیگر قابل اجراست. همین که بگوییم این احکام عینا قابل بسط به مکان‌ها و زمان‌های دیگر است نیاز به اجتهاد دارد.
پاسخ برون قرآنی من بر می‌گردد به مسئله‌ی وحی که قبلا در پاسخ به "پرسش اساسی اول" و نیز در پاسخ به یکی از پرسش‌های شما در همین‌جا توضیح دادم. من درباره‌ی حدود و ثغور و محدودیت قرآن سخن گفتم. محدودیت نه به معنی اینکه عیبی هست. بالاخره متن یک محدودیتی دارد زیرا به زبان بشری است. یکی از محدودیت‌های قرآن این است که چندان دغدغه‌ای برای راهکار گذاشتن برای آینده‌ی مسلمانان در آن نمی‌بینی. دغدغه‌ی قرآن فقط مال زمان خودش بوده است. می‌پرسید چرا. این بر می‌گردد به بحث وحی. همانگونه که قبلا گفتم، وحی آنگونه که من می‌فهمم و افرادی مثل فضل الرحمن می‌گویند دو جنبه‌ی الهی و بشری دارد. وحی مواجهه‌ی یک انسان با تمام محدودیت‌هایش با آن حقیقت الهی است. جملات قرآن نتیجه‌ی این مواجهه است. آن محدودیتهایی که در الفاظ قرآن می‌بینیم به علت آن جنبه‌ی انسانی این مواجهه است. به زبان دیگر این شخص محمد بوده که عمده دغدغه‌اش مخاطبان مستقیمش بوده است و نیز مانند دیگر انسان‌ها آینده را نمی‌توانسته ببیند. برای همین از تصویری که از دریافت وحی بر قلب او می‌نشیند، کلامی برای دغدغه‌های آن زمان و مکان سر بر می‌آورد و نه آینده‌نگری و دستورات خاصی برای مسلمانان آینده.

س: در خصوص گسترش اسلام به خارج از شبه جزیره عربستان بله شما از متن قرآن برداشت منسجمی ارائه می‌دهید ولی به نوعی فهم مسلمین بعد از رحلت پیامبر چه از طرف امامان تشیع و چه از طرف صحابه مورد نظر اهل تسنن آنچنان مخالفتی هم نمی‌بینیم در لشگر کشی به ایران. یعنی گویی فهم همگی این بوده که پیامبر هم اگر بودند احتمالا همین کار را می‌کردند.

پ: ما این حقیقت را در تاریخ داریم که اعراب مسلمان

به برخی کشورهای مجاور از جمله ایران حمله کردند. این بخشـــی از تاریخ است، اما این قسمت که حمله کردند تا آنها را مسلمان کنند چرا که اسلام برای تمام انسان‌های عالم آمده اســـت، این حقیقت تاریخی نیست. این بر مبنای فهم انحصار گرا از قرآن است. اگر بحث‌های تاریخ شناسان درباره‌ی آن زمان را بخوانید خواهید دید که بحث اســـت بین ایشان که علت و انگیزه‌ی اصلی این حمله‌ها چه بوده است و خواهید دید که بسیاری بر این‌اند که انگیزه‌ی اصلی مسلمان کردن دیگر ملت‌ها نبوده است. منشا بسیاری از این باور مشهور که این کشور گشـــایی‌ها برای مسلمان کردن دیگر ملل بوده است داستانِ نامه‌های منسوب به پیامبر برای پادشاهان و امرای کشورهای همسایه اســـت. می‌گویم داستان چون در اصالت این نامه‌ها، در اصالت آنچه امروز در موزه‌ها نگهداری می‌شـــود به این عنوان و نیز در معنـــی این نامه‌ها در میان اهل پژوهش و متخصصینِ اینگونه آثار تردید جدّی وجود دارد. این نظر مطرح اســـت که متـــن و خطّ و تاریخ حاکی از آن هستند که این نوشته‌ها محصول سال‌ها بعد از حمله‌ی اعراب مســـلمان و ناشی از انگیزه‌های سیاسی برای توجیه گذشته و حال بوده‌اند. علاوه بر این به نظر من متن ایـــن نامه‌ها با قرآن و با فرآیند اتمام حجت به روایت قرآن در تضادّ است. همین که در قرآنی که به پیامبر جابه‌جا درباره‌ی مشرکین و اهل کتاب دســـتور می‌دهد، حتّی یک اشاره هم به دعوت از مردم کشـــورهای مجاور یا سران آنها برای مسلمان شدن نشده است به نظر بســـیار امر عجیبی است. به نظرم در نگاهی که بنـــا را بر اصالت دادن به قرآن می‌گـــذارد، همین می‌تواند کافی باشـــد تا در بحث کثرت‌انگاری داستان نامه‌ها را به عنوان استدلال برای انحصارگرایی جدّی نگیرد.

کانال تلگرام دکتر شفتی :
https://t.me/farhadshafti